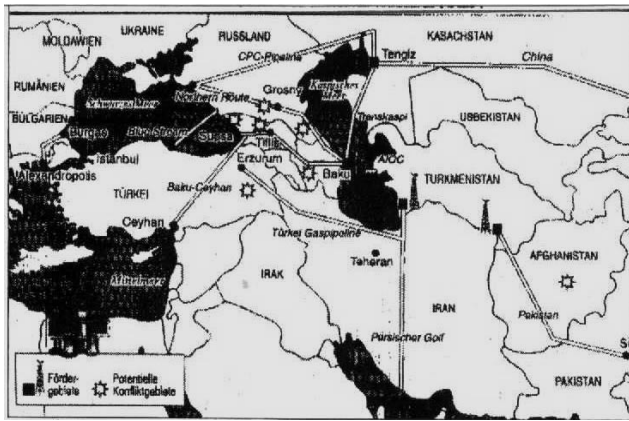


گفتگوی رادیویی  
سر دبیر راه توده

**مخالفتان  
اصلاحات**  
تا حد واگذاری  
پایگاه نظامی به  
امریکا حاضر به  
مذاکره اند!

**ایران بعد از سقوط طالبان!**



**جغرافیای منطقه برای تحقق این نقشه تغییر می‌کند!**

Rahe Tudeh

همراه ضمیمه - ۴۸ صفحه

**راه  
توده**

دوره دوم «۱۱۳» آذرماه ۱۳۸۰

**در هر نظر سنجی و رفراندومی این سؤال مطرح است:**

**جمهوریت یا حکومت؟  
مردم یکبار دیگر انتخاب خواهند کرد!**

جنبش عمومی مردم ایران برای اصلاحات و تحولات، بر سر یکی از گذرگاه‌های مهم چند سال اخیر خود قرار گرفته است. **مخالفتان اصلاحات** که یقین دارند این جنبش در صورت پیروزی، ثروت را همراه قدرت از آنها باز خواهد ستاند از هیچ حیل و حقه‌ای برای جلوگیری از سقوط خود رویگردان نیستند. آنها پنجسال توطئه بی‌وقفه علیه دولت منتخب مردم را اکنون می‌کوشند با معاملات پشت پرده با امریکا پیوند زده و مافیای اقتصادی-حکومتی خود را حفظ کنند. آنها بدرستی می‌دانند که برای چنین خیانت ملی ابتدا باید اختناق سراسری در کشور بوجود آورند، اخبار را کنترل کنند و جلوی رشد آگاهی مردم را بگیرند. تا وقتی مطبوعات در صحنه‌اند (گرچه در حد بسیار ضعیف شده کنونی)، صدای نمایندگان مجلس ششم (گرچه محتاط و بیم زده) در فضای مجلس می‌پیچد و تا زمانی که دولت کنونی (علیرغم تملل‌های ناشی از ائتلافی که به آن تحمیل شده) بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی را در اختیار دارد، شرایط مطلوب و ضروری آنها برای چنین زدوبندی فراهم نخواهد شد و به همین دلیل نیز ابتدا باید از سد مطبوعات، مجلس و دولت عبور کنند و سپس شمشیر به سینه جنبش فرو کنند. این کشاکشی است که در تمام ۵ سال گذشته جریان داشته و اکنون با سقوط طالبان و رسیدن امریکا به دروازه‌های ایران بر شدت و سرعت آن افزوده شده است.

**در جبهه حکومتی اصلاحات**، متزلزل‌ترین متحدان این جبهه نه تنها مصمم و مشوق برداشتن گام‌های بلند و عملی برای عبور از این گذرگاه نیستند، بلکه بیراهه‌هایی را برای عبور از این گذرگاه پیشنهاد می‌کنند که نه تنها پاسخگوی نیازهای جنبش مردم نیست، بلکه در عمل خنجری است بر پشت طرفداران قاطعیت بیشتر در برابر مافیای اقتصادی-حکومتی، در درون جبهه دولتی-حکومتی اصلاحات. از آن جمله است طرح خود تعطیلی مطبوعات، استعفاي دسته‌جمعی از مجلس و کناره‌گیری از دولت!

تمامی پیشنهادها بالا، حتی اگر از ستاد توطئه علیه جنبش به درون جبهه طرفداران حکومتی اصلاحات (موسوم به دوم خرداد) رسوخ داده نشده باشد، نتیجه عملی آن به سود دشمنان جنبش و به ضرر طرفداران جنبش در داخل حاکمیت تمام خواهد شد.

**سومین ضلع** این مثلث مردم جان به لب رسیده ایران است، که برای خاتمه بخشیدن به حاکمیت غارتگران اجتماعی، زدوبند کنندگان با قدرت‌های خارجی، ارتجاع مذهبی-مالی و طرفداران جمع کردن دفتر جمهوریت در ایران و احیای نوعی از سلطنت تحت نام «حکومت اسلامی» مقاومت می‌کند. این ضلع سوم دژ استوار جنبش کنونی است. پیروزی طرفداران حکومتی اصلاحات درگرو پیوند جسورانه با این جنبش است. همچنان که پیروزی مخالفتان اصلاحات در گرو درهم شکستن این جنبش است. با کمال تأسف، آن کوششی که برای به انحراف کشاندن جنبش، کنترل و سرکوب آن از سوی مخالفتان اصلاحات مشاهده می‌شود، در جبهه طرفداران حکومتی اصلاحات برای برقراری پیوند مستقیم با جنبش دیده نمی‌شود و طرح‌های انفعالی یاد شده در بالا از درون همین تردید و تملل بیرون می‌آید. (ادامه در صفحه ۲)

**خطر**

**زدوبند با امریکا  
برای جنبش مردم**  
(ص ۴)

**آنها که حرف  
در دهان رهبر  
می‌گذارند!**  
(ص ۹)

**بنیاد «الزهرا»  
در جمهوری اسلامی**  
(ضمیمه)

**جام جم  
روزنامه‌ای  
برای کودتا**  
(ص ۵)

**«جنگ»**

**پشت دروازه‌های ایران**  
(ص ۴)

به رشد خود ادامه داده و به نقش خود بعنوان چتر حامی مخالفان اصلاحات ادامه خواهد داد.

وقتی از جنبش جوانان و رکود در تولید یاد می‌کنیم، این امر کامل نیست مگر به رقم بیکاری در کشور و بحران عظیمی که از این بابت در کشور در حال شتاب است توجه کنیم و ظرفیت‌های جنبش کنونی را در نظر بگیریم. در پنج سال آینده، با در نظر گرفتن رشد جمعیت کشور - هر سال ۲ میلیون نوزاد - ظرف پنجسال آینده رقم بیکاران کشور به قریب هشت میلیون خواهد رسید. بی شک این رقم عمدتاً شامل حال شهرهای ایران می‌شود، چرا که در روستاهای ایران دست یابی به آمار بیکاری تقریباً ناممکن است، هر خانواده‌ای که یک قطعه زمین برای کشاورزی در اختیار دارد، دارنده کار محسوب می‌شود!

این بیکاری و رکود تولید، در شرایطی است که هنوز ورود اقلام قابل توجهی کالا از خارج به کشور ممنوع است و با ورود ایران به سازمان تجارت جهانی این ممنوعیت نیز برداشته خواهد شد و رکود در صنایع موجود و تولید محدود آنها دامنه بیکاری در کشور را افزایش خواهد داد.

برخی نویسندگان مطبوعات داخل کشور، که اتفاقاً بنام اصلاحات هم مقاله می‌نویسند و روی جنبش جوانان حساب ویژه می‌گشایند، این واقعیات، یعنی حقیقت تلخ بیکاری، نیاز به اشتغال و تشکیل زندگی و نگرانی از آینده را در نحوه گفتمان بخشی از جوانان کشور جمع کرده و بازنمایی جنبش جوانان را یادگیری لغات و اصطلاحات در محاوره خیابانی این جوانان توصیه می‌کنند!

کسانی در میان اصلاح طلبان حکومتی در مقابل این نوع نظرات قرار گرفته و اندیشمندان نورا فکن‌ها را روی بخش وسیعی از جوانان سرگردان و بی‌آینده و بخش اندک‌تری از لپین‌های کم سن و سال در کشور روشن می‌کنند. آنها توجه می‌دهند که با از بین رفتن همه امیدهای مردم و سرکوب احزاب و سازمان‌ها عملاً راه برای بناپارت اسلامی گشوده می‌شود. خوشه چین در کمین نشست‌های که می‌تواند بجای شنل ناپلئون، عبای زرد رنگ نائینی به تن داشته باشد.

ما با نظر این دسته از نیروهای واقع بین و طرفدار اصلاحات در درون حاکمیت موافقیم و نگرانی‌های آنها را تأیید می‌کنیم، اما در عین حال واقعیات بر شمرده در بالا را پیرامون بحران اجتماعی و ریشه‌های جنبش نیز در نظر داریم و معتقدیم چنین بناپارت‌هایی در جمهوری اسلامی کلوخی خواهند بود که در دیگ جوشان جنبش سرعت از هم باز خواهند شد، حتی اگر بزرگترین حامی جهانی، یعنی آمریکا را نیز با خود داشته باشند.

جامعه‌ایران، علیرغم آنکه نسل جوان کشور انقلاب ۵۷ را ندیده‌اند، اما نباید فراموش کرد که آنها در فضای باقی مانده از انقلاب ۵۷ در کشور ما تنفس کرده‌اند و هر معیار و ارزشی در جامعه امروز ایران، حتی بی‌آنکه آشکارا به چشم آید، متأثر از این انقلاب است.

در همین ارتباط است که ما باز هم یادآور می‌شویم که تا وقتی مخالفان اصلاحات و جنبش کنونی مردم ایران، که ما آنها را خائن به آرمان‌های انقلاب ۵۷ می‌شناسیم، مجبورند پشت شعارهای انقلاب ۵۷ پنهان شوند و برای فریب مردم از این شعارها استفاده کنند، در عمل اسارت خود را در بازمانده‌های آن انقلاب تأیید می‌کنند. بر همین پایه‌است که در تمام ۵ سال گذشته راه‌توده، بعنوان سخنگوی مشی و سیاست توده‌ای بر این توصیه خود پای فشرده و همچنان پای می‌فشارد که دفاع از آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷ و بردن همین آرمان‌ها به میان نسل جدید، سرانجام حاکمیت پشت کرده به آن انقلاب را ناچار خواهد ساخت تا نقاب از چهره برداشته و عریان در برابر مردم قرار گیرند. یکی از شگردها و تاکتیک‌های مخالفان اصلاحات، آنست که آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷ را

## در هر نظر سنجی و یا رفراندومی، مردم به این سؤال اساسی پاسخ خواهند داد:

# جمهوریت یا حکومت؟

ما نیز تفاهم داریم که مهم‌ترین و محوری‌ترین پرسشی که قطعاً باید برای آن پاسخی همه جانبه یافت آنست که راه‌کارهای عبور از گذرگاه دشواری که جنبش در آن قرار گرفته چیست؟ با در نظر گرفتن امکانات و موقعیت طرفداران حکومتی اصلاحات چه انتظاری از آنها وجود دارد و چنانچه آنها نتوانند به هر دلیلی - به این انتظارات پاسخ دهند کار رهبری و هدایت جنبش به کجا ختم خواهد شد.

وقتی از رهبری و هدایت صحبت می‌شود و نه از شکست جنبش (نکته بسیار مهمی که اغلب در ارزیابی‌های مرحله کنونی گذار جنبش و تحولات فراموش می‌شود)، به آن دلیل است که ناتوانی در رهبری جنبش و یا ناکارآمدی شیوه‌های بکار گرفته شده تا این لحظه، هرگز به معنای حل تضادهای موجود در جامعه نیست. تا این تضادها حل نشود، بحران همه جانبه موجود در کشور خاتمه نمی‌یابد و تا بحران خاتمه نیابد جنبش مردم وجود و حضور عینی خواهد داشت.

در واقع، علمی‌ترین پاسخ آنست که «جنبش رهبران را می‌آفریند و نه رهبران جنبش را»

بزرگترین و استراتژیک‌ترین اشتباه مخالفان اصلاحات، که تصور می‌کنند می‌توانند با بستن مطبوعات، دستگیری این و آن، یورش به احزاب و حتی سازش‌های خیانت آمیز با آمریکا جنبش را خاموش کرده و قدرت و ثروت خویش را حفظ کنند در همین نکته اساسی نهفته‌است. یعنی در عدم درک و پذیرش بحران همه جانبه‌ای که فارغ از کشاکش‌های حکومتی در جامعه وجود دارد. کشاکش‌هایی که خود نیز تابع و برآمده از دل همین بحران و تضادهای موجود در جامعه است. اگر بحرانی وجود نداشت، رهبرانی هم پیدا نمی‌شدند و اگر نبردی را در حاکمیت شاهدیم زمینه‌های آن را در دل جامعه بحران‌زده کشور باید جستجو کنیم، نه در فراز و فرود موضع‌گیری‌های جناح‌های حکومتی و عقب و جلو شدن مخالفان حکومتی اصلاحات.

بنابراین، بحث بر سر شناخت جنبش، خواست‌های آن و امکانات عبور از این مرحله‌است، نه بر سر قدرت مخالفان و یا در خود غرق شدن جنبش. بحث پیرامون رهبری جنبش و توان یا ناتوانی اصلاح طلبان حکومتی برای هدایت جنبش از همینجا آغاز می‌شود، همچنان که انگیزه‌های مخالفان جنبش از یورش به احزاب و سازمان‌ها، نهادهای مردمی، مطبوعات و حتی مجلس و دولت از همینجا ناشی می‌شود. یعنی جلوگیری از رشد رهبران و تلاش برای بی سر کردن جنبش.

## زمینه‌های بحران و انگیزه‌های جنبش

وقتی از رکود صنایع، خوابیدن چرخ تولید و یکه‌تازی سرمایه‌داری دلال و تاجرپیشه صحبت می‌شود، باید بخاطر آورد که مطابق آمار رسمی و اعلام شده از سوی بانک مرکزی، در سال ۷۹ میزان نقدینگی در کشور بالای رقم ۲۴۹۱۱۰۷ میلیارد ریال است و این نقدینگی تا چرخش پایگاه طبقاتی حاکمیت از سرمایه‌داری تجاری درهم کوبیده نشود و تولید در کشور در اولویت قرار نگیرد، این نقدینگی همچنان

معرفی می‌کنند. این نیرو نیز بعنوان نیروئی در کنار جنبش و نیروی ملی کشور مطرح است و باید کوشید پیوند آن را با داخل کشور هرچه بیشتر برقرار کرده و در یک جبهه، در کنار جبهه گسترده‌ای که ۹۵ درصد جمعیت ایران را شامل می‌شود جایی برای آن جستجو کرد. جامعه ایرانی خارج از کشور، بیشترین تحصیل کردگان علمی را در میان کشورهای جهان دارد. (آمار صندوق بین‌المللی پول)

ضرورت پایان بخشیدن به حاکمیت طبقاتی ۵ درصد از جمعیت کشور، نه تنها خواست جنبش، بلکه نیاز بقای موجودیت ایران است. هر روز تاخیر در مبارزه با این حاکمیت و تاخیر در تیز کردن سلاح جنبش برای مقابله نهائی با این حاکمیت، یک روز تاخیر در نجات کشور و نجات منافع ملی کشور است. وقتی اداره گذرنامه جمهوری اسلامی اعلام می‌کند که در سال ۸۰ نزدیک به ۲۲۰ هزار نفر از نخبگان علمی و صاحبان سرمایه ایران کشور را ترک کرده‌اند، باید بخاطر آوریم که این تنها بخش بسیار اندکی از عوارض ناشی از ادامه حاکمیت ۵ درصدی موجود بر کشور است، که با شعار فاشیستی "خودی" و "غیرخودی" جیب ۹۵ درصد از جمعیت کشور را بعنوان "غیرخودی" خالی می‌کند. فساد در آنجاست، آقازاده‌ها در آنجا رشد کرده‌اند، آقایان در درون همان دایره ۵ درصدی لانه کرده‌اند، جنایت و زدوبند خارجی از درون همین ۵ درصد بیرون می‌آید.

آنچه که بعنوان تاخیر و تعلل از آن یاد می‌کنیم و آنچه را که بعنوان پیشنهادهای انفعالی (نظیر ترک دولت، زمین گذاشتن قلم در مطبوعات، خود تعطیلی مطبوعات و خروج از مجلس) قاطعانه با آن مخالفت باید کرد، معطوف به این ظرفیت جنبش عمومی مردم ایران است. این جنبش تردید، انفعال و تعلل را نمی‌پذیرد، بلکه خواهان تهاجم به سنگر ۵ درصدی حاکمیت است. اینکه حاکمیت ۵ درصدی چگونه توطئه می‌چیند و به اجرا می‌گذارد هرگز عجیب و غیرمترقبه نیست، چرا که از منافع طبقاتی خود در حاکمیت دفاع می‌کند، آنچه که عجیب است ادعای رهبری جنبش مردم و خالی کردن شانه خویش از زیر بار مسئولیتی است که ای بسا به قیمت جان هم تمام شود، اما آنکه وارد میدان می‌شود گریزی از آن نباید داشته باشد. یک گورستان در خاوران تهران از آرمان‌خواهان و ایستادگان بر سر آرمان‌های مردمی و توده‌ای ساخته‌اند! اما آرمان‌ها را نتوانسته‌اند در کنار آنها به خاک سپارند. اینست آن نکته‌ای که باید عمیقاً درک شود. اگر کسانی در حاکمیت و پیرامون آن نتوانند چنین گامی را بردارند و حتی اگر ناپلئون‌های عبا بر شانه بتوانند برای زمانی اندک بر گرده جنبش سوار شوند، تضادها و بحرانی که جنبش از درون آن بیرون آمده رهبران و راه‌های دیگری را برای عبور به جلو پیدا خواهد کرد. بجای انفعال و عقب نشینی باید جسارت برداشتن گام‌های بلند را تقویت کرد و از مردم طلب یاری کرد. بجای ترک مجلس می‌توان در مجلس متحصن شد، بجای ترک دولت می‌توان اعلامیه دولتی صادر کرد، بجای تعطیل روزنامه می‌توان بیانیه افشاگرانه در باره توطئه علیه مطبوعات را منتشر کرد. بجای بحث‌های پراکنده در مجلس و دولت و مطبوعات می‌توان و باید دست به افشاگری‌های جسورانه اقتصادی زد، حتی اگر کسانی از صفوف جبهه خودی در تیررس این افشاگری‌ها قرار گیرند. مردم از این گام‌ها حمایت عملی خواهند کرد! تاکتیک‌های جدید مبارزه مسالمت آمیز را باید به میدان آورد. اگر قرار باشد فراندومی در کشور انجام شود، این فراندوم باید بر مبنای دو خواست مردم و جبهه مخالفان جنبش مردم صورت گیرد. یعنی **جمهوریت** که خواست مردم است و **حکومت** که خواست حاکمیت ۵ درصدی است. با جسارت تمام می‌توان طرح جمعیت موقوفه اسلامی برای حذف جمهوریت و برقراری حکومت را به فراندوم گذاشت. این گامی است که ابتدا مخالفان اصلاحات برداشتند و در میان سکوت طرفداران اصلاحات گام به گام تاکنون به پیش برده‌اند. چرا نباید آن را علنی کرد و به فراندوم گذاشت، تا تکلیف **انتخاب** و **انتصاب** هم به سود خواست مردم، که چیزی جز **جمهور مردم** نیست یکسره شود.

با اهدافی که در سال‌های اخیر از خود در آورده و جانشین آن آرمان‌ها معرفی می‌کنند مخلوط کرده و تمام سیاه کاری و غارتگری خود را عین انقلاب معرفی می‌کنند. آنها به این طرز می‌کوشند انقلاب و تحول را چنان از دستور کار و خواست مردم ایران خارج سازند که وقتی از پشت نقاب در آمده و علیه آن انقلاب شعار دادند مردم اعتراضی نداشته و تصور کنند همه مشکلات کشور نه بر اثر چیرگی آنها بر سرنوشت انقلاب، بلکه از خود انقلاب بوده‌است!

حمله به برنامه ضد ملی تعدیل اقتصادی و افشای غارتگری، آقازاده پروری، برپادادن منافع و منابع ملی کشور و جنایاتی که طی ۱۲ سال گذشته در کشور صورت گرفته، نه از موضع ناتوانی در مدیریت کشور، بلکه از موضع گرفتن گریبان برپادادنندگان دستاوردهای انقلاب باید صورت گیرد. همچنان که هر نوع نقدی نسبت به دوران دوم جنگ با عراق، کشتار زندانیان، بستن فضای سیاسی کشور، حمله به احزاب و سازمان‌های سیاسی، گنجانده "ولایت فقیه" در قانون اساسی، تغییر قانون اساسی و تبدیل ولایت فقیه به ولایت مطلقه فقیه، پیش کشیده شدن روحانیون ساواکی در نیروهای نظامی، حوزه‌ها، بیت رهبری، مجمع تشخیص مصلحت، مجلس خبرگان و ۰۰۰ همگی باید از موضع دفاع از انقلاب ۵۷ و افشای خیانت به آن صورت گیرد. بحران کنونی در کشور ناشی از خیانت به آرمان‌های انقلاب ۵۷ است و جنبش کنونی نیز در ادامه آن انقلاب و برای جلوگیری از نابودی کامل آنست. شکست انقلاب، شکست انقلابیون است!

حاصل ۱۲ سال اجرای برنامه تعدیل اقتصادی و باصطلاح دوران سازندگی ویرانه‌هایی که بر اثر ادامه جنگ با عراق بار آمد و خزانه کشور را بر باد داد، در عامه فهم‌ترین نتیجه گیری، یعنی ۱۷ هزار کشته در طول سال ۷۹ در جاده‌های نابود شده کشور، که رقم یک میلیون کشته، معلول و مفقود آن جنگ را کامل می‌کند!

مرکز آمار ایران رسماً اعلام کرده‌است که ۱۵ درصد مردم ایران در فقر مطلق به سر می‌برند و ۲۵ درصد جزو فقرای گروه‌های کم درآمد به حساب می‌آیند و به این ترتیب مجموع فقرای کشور، اعم از نسبی یا مطلق ۴۰ درصد است. (مراجعه کنید به روزنامه حیات نو ۲۷ اردیبهشت ۸۰)

نشریه "اطلاعات اقتصادی" می‌نویسد: فقط ۳۰ درصد از جمعیت ایران به زندگی بالاتر از خط فقر دست یافته‌اند، ۲۵ درصد قدرت تامین مقدار کافی غذای روزانه خود را ندارند و ۵ درصد از جمعیت کشور دارای زندگی‌های افسانه‌ای می‌باشند. (اطلاعات اقتصادی ۲۰ اردیبهشت ۸۰) و این همان ۵ درصدی است که بر مقدرات کشور و انقلاب ۵۷ حاکم شده و جنبش کنونی مردم ایران علیه این ۵ درصدی خاسته‌است. آن ۴۰ درصد، ۳۰ درصد و ۲۵ درصدی که مطابق آمار رسمی در بالا بر شمرده شد، عملاً و ضرورتاً باید در یک جبهه واحد علیه آن ۵ درصد حاکم متحد شود. تمام قدرت جنبش در این اتحاد است و تمام ضعف آن نیز در پراکندگی این صف. کسانی که نسبت به آینده جنبش ابراز ناامیدی و یاس می‌کنند باید این واقیعات را در نظر بگیرند. مخالفان اصلاحات چاره‌ای جز دفاع از منافع و قدرت حکومتی خود ندارند، همچنان که جنبش مردم چاره‌ای جز به زیر کشیدن آنها از حاکمیت ندارد. نبرد طبقاتی در هیچ دوره‌ای از تاریخ مدون بشریت اهل مجامله و شوخی نبوده‌است. اینست آن نکته‌ای که باید نه تنها آن را مطابق آمار پذیرفت، بلکه با تمام وجود آن را بر اساس پایگاه‌ها و گرایش‌های طبقاتی درک کرد و براساس آن وارد میدان شد. بخش عمده‌ای از تعلل‌ها، کوتاهی‌ها و واماندگی‌های اصلاح طلبان حکومتی در درک ناقص از این واقعیت ناشی می‌شود.

به جامعه ایرانیان خارج از کشور و مهاجرین سیاسی نیز باید با همین ظرفیت نگاه کرد، نه آنگونه که توطئه‌گران در کنفرانس برلین ترتیب دادند، نه آنگونه که در روزنامه کیهان بدان پرداخته می‌شود و نه آنگونه که سلطنت خواهان خارج از کشور بدان پرداخته و آن را نیروی خود

**مرکب از افرادی که نام برخی از آنها در جامعه مطبوعاتی ایران نظیر شاعر معتادی بنام احمد الله یاری - شناخته شده است برای بررسی مطبوعات به خدمت گرفته شده‌اند. این گروه که جمعا ۱۵۰ نفرند، در تیم‌های ۱۵ نفره و در سه شیفت کار می‌کنند.** هر تیم دارای بخش‌های تخصصی، هنری، سیاسی، اجتماعی، دینی و گروهکی است. در راس این گروه‌ها کسانی گماشته شده‌اند که در سال‌های اخیر در مرکز پژوهش‌های فرهنگی موسسه کیهان کار کرده و در همین توسط گردانندگان این مرکز دوره دیده‌اند. یک شورای ۳ نفره متشکل از **"شاهرخ سنائی"** (تواب سازمان پیکار)، **"مرضیه کلهر"** (تواب مجاهدین خلق) و **"حسن ازغندی"** (عضو شورای سردبیری کیهان) قرار دارند.

کلیه مطبوعات کشور، خط به خط توسط این تیم‌ها خوانده شده و زیر هر کلمه‌ای که به نظر آنها **"بو"** دار است و می‌توان براساس آن شکایتی تنظیم کرد خط می‌کشند و نظر خود را در حاشیه آن می‌نویسند. برای هر نشریه‌ای پرونده‌ای جداگانه تشکیل داده‌اند و این پرونده‌ها مستقیما برای ستاد امر به معروف و نهی از منکر فرستاده می‌شود. در این مرکز که تحت رهبری **کیهان** است، شکایتی تنظیم و برای رئیس دادگستری مرکز **"علیزاده"** ارسال می‌شود. دادگستری مرکز عین همین پرونده و گزارشی که روی آن گذاشته شده را بعنوان شکایت مدعی‌العموم برای قاضی مرتضوی می‌فرستد.

نخستین دستاوردهای این سازمان تفتیش مطبوعات، محاکمه مدیران مسئول کار و کارگر و نوروز و تعطیل روزنامه ملت است. حتی برای مجلات جدول و خانواده نیز پرونده تشکیل شده‌است و از هم اکنون نیز به آنها ابلاغ شده که از چاپ عکس هنرپیشه‌ها در روی جلد خودداری کنند و هیچ نوع داستان عاشقانه‌ای را چاپ نکنند.

در میان همه مجلات و هفته‌نامه‌ها، یگانه مجله‌ای که به ستاد تفتیش مطبوعات دستور داده‌اند به آن کاری نداشته باشند مجله **"فیلم"** است، که دست **علی فلاحیان** وزیر اطلاعات اسبق و هم‌آهنگ کننده سازمان اطلاعات غیر رسمی کنونی در آن بند است و برخی رابطه‌های امنیتی و حتی جنسی از طریق آن پیش برده می‌شود.

در همین ارتباط و از طریق این مجله، **در ماه‌های** اخیر کسانی به دو کشور آلمان و فرانسه اعزام شده‌اند تا هسته‌هایی را در ارتباط با این ستاد در خارج از کشور تشکیل بدهند. حتی افرادی از میان ستاد تفتیش مطبوعات انتخاب شده و برای برخی ماموریت‌ها به دوکشور یاد شده در بالا فرستاده شده‌اند تا خود را خبرنگار از ایران گریخته معرفی کرده و به سایت‌های اینترنتی راه پیدا کنند. از جمله ماموریت‌های این افراد، که گفته می‌شود برخی از آنها دختران جوان هستند انتشار برخی مطالب و اخبار سوخته پشت صحنه حکومتی و دستگاه‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی و جاسازی نقطه نظرات امنیتی جدید در این گزارش‌هاست. از وظائف دیگر این افراد جلب اعتماد، کسب اطلاعات پیرامون سایت‌های اینترنتی، گردانندگان این سایت‌ها، شرکت در میزگردهای اینترنتی معروف به "اتاق بحث"، جمع آوری اطلاعات پیرامون فعالان سایت‌های خبری و فعال اینترنتی و ارسال آن برای ستاد تفتیش مطبوعات در کیهان است.

تخریب موقعیت چند گزارش نویس و خبرنگار مقیم خارج از کشور که با اصلاحات هم‌آهنگی دارند و به نوعی نیز با محافل مذهبی، سیاسی و مطبوعاتی داخل کشور در ارتباط می‌باشند، از جمله اهداف اعزام افراد دستچین شده ستاد تفتیش مطبوعات به خارج از کشور است. این

**ستاد تفتیش مطبوعات طرح یورش به روزنامه‌ها را در اختیار دادگستری مرکز گذاشته‌است!**

## **مطبوعات و مجلس قربانی زدوبند با امریکا و اسرائیل خواهند شد؟**

**ستاد تفتیش مطبوعات ۱۵۰ کارمند دارد که زیر نظر موسسه کیهان و تحت رهبری یک شورای سه نفره مرکب از دو تواب سازمان پیکار و سازمان مجاهدین خلق و یک عضو شورای سردبیری کیهان کار می‌کند.**

دور تازه‌ای از تهاجم به مطبوعات در ایران، در حال تکامل و اجراست. این تهاجم با هدف بستن هر چه بیشتر فضای سیاسی کشور، تشدید سانسور اخبار و پیشبرد مذاکراتی همه جانبه با امریکا، از سوی جبهه مخالفان اصلاحات سازمان داده شده‌است.

دیدار نماینده رهبر در سازمان ملل متحد "نژاد حسینیان" با نمایندگان کنگره امریکا در یک میهمانی را می‌توان سرآغاز این مذاکرات ارزیابی کرد. طراحان و مذاکره‌کنندگان با امریکا، که می‌خواهند در پشت پرده با امریکا و اسرائیل (در حد واگذاری برخی فرودگاه‌های ایران به ارتش امریکا) به تفاهم برسند، مجلس کنونی و مطبوعات را مزاحم کار خود می‌دانند و به همین دلیل تهاجم سازمان یافته‌ای را علیه مطبوعات و مجلس به اجرا گذاشته‌اند. فرمان اجرای این تهاجم، در جریان سفر رئیس دادگستری مرکز "علیزاده" به مشهد از سوی واعظ طبسی به وی ابلاغ شد و او نیز در جریان مناظره با نماینده اصفهان در مجلس ششم "علی مزروعی" عملا مطبوعات موجود و غیر وابسته به طیف حکومتی مخالف اصلاحات را کمونیست و تحت تاثیر کمونیست‌ها و توده‌ای‌ها اعلام کرد.

این ادعا و اتهام پیش از آنکه کاربرد داخلی داشته باشد، پیامی بود برای امریکا و از این نظر کاربرد خارجی داشت. این پیام دارای این مضمون بود که ما می‌خواهیم مطبوعات طرفدار کمونیست‌ها و اشغال کنندگان سفارت شما در سال‌های اول انقلاب را در اینجا ببندیم تا بتوانیم فارغ از افشاگری‌های مطبوعات وارد مذاکره همه جانبه با شما شویم!

به موجب گزارش‌های موجود تهاجم جدید به مطبوعات را دادگستری مرکز و مدیریت روزنامه کیهان مشترکا سازمان داده‌اند. **بموجب طرح مشترک دادگستری مرکز و روزنامه کیهان سازمان گسترده‌ای**



نیاز به شبکه توزیع روزنامه‌ها در سراسر کشور توزیع می‌شود و بجای پرداخت ۱۵ در صد حق توزیع به دهکده‌های فروش نشریات ۵۰ در صد پرداخت می‌کند و از زمان انتشار تاکنون حتی از بسیاری از دهکده‌های فروش نشریات پول فروش را جمع نکرده‌است تا دهکده‌دارها، با توجه به اینکه همه پول فروش به خودشان می‌رسد، به مبلغین این روزنامه تبدیل شوند! با این تمهیدات و قبول چنین هزینه‌ای تیراژ جام‌جم را به ۳۰۰ هزار شماره در روز رسانده‌اند. البته این تیراژ شامل شماره‌هایی می‌شود که مجانی برای خانه‌های شمال شهر تهران ارسال می‌شود. ارسال جام‌جم به درخانه‌های مردم جز با همکاری اداره پست و مخابرات کشور ناممکن است و این امر نشان از همکاری همه‌جانبه‌ای برای توزیع جام‌جم دارد. روزنامه‌ای که اگر بخواهیم در حال حاضر استراتژی آن را در این مرحله اعلام کنیم عبارتست از "غیرسیاسی کردن" جامعه و خوردن تدریجی روح اصلاحات!

نقش آینده "جام‌جم" را باید در حوادث کودتائی آینده علیه مطبوعات معلوم خواهد شد، که قطعا با تمام امکاناتی که فراهم کرده به سود این عملیات وارد میدان خواهد شد. نقش دیگری که برای آن در نظر گرفته‌اند پوشش مطبوعاتی برای انتخابات آینده مجلس و رویائی است که رهبر به کمک این نوع روزنامه‌ها و تلویزیون خیال تسلط بر آن را در سر می‌پروراند!

## ناپدید شدن یک خبرنگار قدیمی!

در برخی محافل مطبوعاتی - سیاسی تهران گفته می‌شود، که از ۱۰ روز پیش یکی از نویسندگان قدیمی مطبوعات ایران بنام "سیامک پورزند" ناپدید شده و حدس و گمان‌ها اینست که وی را سازمان اطلاعات و امنیت غیر علنی جمهوری اسلامی ربوده‌است. این سازمان تحت هدایت علی فلاحیان و همکاران سابق سعید امامی معاون امنیتی علی فلاحیان در دوران وزارت وی در وزارت اطلاعات رهبری می‌شود. سعید امامی مجری طرح معروف به قتل درمانی بود که فتوای اجرای آن را شورائی مرکب از نمایندگان سابق دادگاه انقلاب در وزارت اطلاعات (حجج اسلام آژهای، حسینیان، دری نجف‌آبادی) و برخی روحانیون مدعی حق اجتهاد و قضاوت نظیر آیت‌الله جنتی، مصباح یزدی، روسای نوبتی دادگاه‌های انقلاب، خزعلی، علی فلاحیان و دیگران صادر کرده بودند. گفته می‌شود سعید امامی در زندان با داروی نظافت "واجبین" خود کشی شد.

ربوده شدن سیامک پورزند، می‌تواند سرآغاز فصل جدیدی از آدم ربائی در جمهوری اسلامی باشد که طرح یورش به ملی-مذهبی‌ها، زمینه چینی برای یورش به مطبوعات، مجلس، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و جبهه مشارکت ایران اسلامی تلقی شود.

در محافل مطبوعاتی این گمان وجود دارد که "سیامک پورزند" را با این هدف ربوده‌اند که در زندان زیر فشار قرار داده و اظهارات او را مبنای برخی پرونده‌سازی‌های جدید برای مطبوعات کنند. "سیامک پورزند" نزدیک به ۷۰ سال سن دارد و از جمله بازنشستگان مطبوعات

افراد با اسامی مختلف می‌کوشند در سایت‌های اینترنتی جائی برای خود دست و پا کنند و حتی در صورت امکان با رادیوهای فارسی زبان ارتباط برقرار کنند!

# "جام‌جم"

## روزنامه‌ای برای کودتای مطبوعاتی

همزمان با شتاب کار "ستاد تفتیش مطبوعات"، بزرگترین بودجه‌های محرمانه را از طریق تلویزیون و بیت رهبری در اختیار چند روزنامه وابسته به مخالفان اصلاحات قرار داده‌اند تا بتوانند به هر قیمت ممکن جائی برای خود در میان مردم باز کنند. از جمله این نشریات روزنامه "جام‌جم" است، که توسط حسین انتظامی اداره می‌شود و برای آن در حرکات و اقدامات ضد مطبوعاتی و ضد آزادی آینده نقش مهمی را در نظر گرفته‌اند. حسین انتظامی که نزدیک‌ترین رابطه را با "محمدرضا باهنر" دبیرکل جامعه اسلامی مهندسان (حزب دوقلوی موثلقه اسلامی) و علی اکبر ناطق نوری دارد هتکاک و پرونده‌سازی را در نشریه "یالتارات" شروع کرد و نویسنده ثابت آن شد. مدتی رئیس دفتر ناطق نوری شد و از کانال و با توصیه او به دانشگاه رفت و مهندس شد. حسین انتظامی، پس از مدتی سر از روزنامه "ابرار" در آورد که با کمک مالی ناطق نوری منتشر می‌شود و ارگان اوست. پس از مدتی بعنوان نماینده تام‌الاختیار رهبر مدیرکل مطبوعات داخلی شد. اگر ناطق نوری رئیس جمهور شده بود، حسین انتظامی به وزارت هم می‌رسید، اما چنین نشد و بعد از شکست ناطق نوری در این انتخابات و پیروزی محمدخاتمی و رفتن عطاءالله مهاجرانی به وزارت ارشاد اسلامی او را به روزنامه ابرار باز گرداندند. ورود روزنامه‌های جدید به صحنه مطبوعاتی کشور و شکست تمام تلاش‌های چند روزنامه وابسته به مخالفان اصلاحات برای جلب افکار عمومی موجب شد تا مسئولیت تازه‌ای را از پشت صحنه برای او در نظر بگیرند: راه‌اندازی روزنامه "جام‌جم".

جام‌جم با بودجه بیت رهبری و تلویزیون جمهوری اسلامی راه‌اندازی شد و نخستین وظیفه آن گرفتن چهره غیر وابسته به جریان‌های سیاسی بود. جام‌جم از تجربه موفق روزنامه "همشهری" یاری گرفته و مطالب سرگرم کننده و متنوعی را منتشر ساخت. یک چاپخانه مستقل در اختیار جام‌جم گذاشتند و هزینه کادر تحریری وسیعی را تامین کردند، که از محل بودجه آن برای دبیران قسمت این روزنامه حقوقی حداقل ۵۰۰ هزار تومان در ماه در نظر گرفته شد. جام‌جم، که پشتش به خزانه بیت رهبری و تلویزیون جمهوری اسلامی است، روی کاغذ اعلا و چهار رنگ چاگ می‌شود و با اینحال قیمت آن فقط ۳۰ تومان است، درحالیکه روزنامه‌های دیگر حداقل ۶۰ تومان قیمت دارند. روزنامه جام‌جم مستقیما توزیع و بدون

# اسرائیل

## در رویای خلیج فارس

عملیات نظامی ارتش اسرائیل در مناطق تحت حاکمیت دولت خودگردان فلسطین، آشکارا نشان می‌دهد که مرحله کنونی عملیات نظامی اسرائیل که بیش از دو سال از تاریخ آغاز آن می‌گذرد با اهداف بزرگترین دنبال می‌شود. قراردادهای نظامی اسرائیل با ترکیه و جمهوری آذربایجان و گسترش حضور و نفوذ نظامی آن در شمال عراق، که طی دو سال گذشته همزمان بوده‌است با مانورهای نظامی مشترک آن دورنما و استراتژی را بیش از پیش آشکار ساخته‌است. اسرائیل نمی‌خواهد در محدوده سرزمین‌هایی که از فلسطین اشغال کرده باقی بماند و از تمام امکانات مالی و نظامی خود در منطقه و جهان برای رسیدن به خلیج فارس بهره‌می‌گیرد. حمله نظامی جدید آمریکا و انگلیس به عراق، این فصل از تغییر جغرافیای منطقه را سرعت خواهد بخشید. راه‌توده در شماره ۱۰۵ خود، در فروردین ماه ۱۳۸۰ مقاله وارده کوتاهی را در صفحه ۳۲ خود در این ارتباط منتشر کرد. نویسنده این نامه که آن را در زیر دوباره منتشر می‌کنیم، همین مسئله را مطرح کرده و از همه خوانندگان نامه خود خواسته بود تا بیشتر و دقیق‌تر به این مسائل بیاندیشند. ما، همچنان از انتشار نامه نویسنده این نامه که یکی از محققان تاریخ ایران و منطقه‌است معذوریم و امیدواریم با موافقت وی، گفتگویی همه‌جانبه را در باره نکاتی که مطرح کرده‌است انجام دهیم. توصیه‌های نویسنده نامه، امروز بیش از فروردین ماه ۱۳۸۰ قابل درک و فهم است.

**استراتژی اسرائیل -** یکی از مسائل مهمی که باید به آن پرداخت وضعیت خاورمیانه‌است. در حالی که اسرائیل هر روز جای پای خود را در منطقه محکم‌تر می‌کند، در عراق تبلیغاتی برای حمله به اسرائیل شروع شده‌است. تحریک صدام حسین به اقدامی علیه اسرائیل کار آسانی است و این در شرایطی است که در عراق هیچ زمینه مقاومتی باقی نمانده‌است. مردم تا آنجا که می‌توانند از عراق می‌گریزند. در سوئد تعداد پناهندگان عراقی از همه کشورها بیشتر است. مردم فقیر و گرسنه از کشور می‌گریزند. از ارتش عراق هم فقط آن مقدار باقی مانده که مردم را سرکوب کند. بنابراین کشور عراق در برابر حمله اسرائیل مقاومتی نمی‌تواند بکند. اگر کوشش‌های اسرائیل به همین شکل ادامه پیدا کند و عراق نتواند راه فرار سیاسی بیابد اسرائیل خواهد توانست با حمله برق آسا اردن را طی کند و به کنار خلیج فارس برسد. این کار اکنون بیش از هر زمان دیگری آسان شده‌است. باید توجه کرد که هم اکنون ناوهای انگلیس و آمریکا دو حامی کلاسیک اسرائیل - در خلیج فارس هستند و خیلی آسان می‌توانند جلوی هر گونه تحرکی را از هر طرف بگیرند. در عین حال اسرائیل با دادن امتیاز کوچکی به ترکیه می‌تواند نه تنها از پایگاه‌های آن، بلکه از نیروهای آن برای حمله به عراق استفاده کند.

هیچ یک از کشورهای عرب هم قادر به انجام مقاومتی جدی نیستند و حدس من اینست که دارند زمینه را برای چنین حمله‌ای آماده می‌کنند. حتی می‌توان حدس زد که از درگیری ایران هم در چنین جنگلی استقبال خواهد شد، زیرا نه تنها نیروی نظامی ایران را از بین خواهند برد، بلکه زمینه تجزیه ایران را هم فراهم خواهند ساخت. امیدوارم در این زمینه بحث کنید و هشدار بدهید. اگر با احزاب چپ کشورهای همسایه ارتباط دارید با آنها هم مسئله را در میان بگذارید.

ایران محسوب می‌شود، که پیش از انقلاب نیز در برخی مطبوعات و رسانه‌ها فعالیت داشته‌است.

# عراق

## بعد از افغانستان!

«دنيس هالیدی» و «هانس فون سپونیک»، نمایندگان سازمان ملل متحد در عراق بوده‌اند. آنها در اعتراض به سیاست‌های نسل‌کشی آمریکا و انگلیس، تجدید محاصره اقتصادی این کشور و در همدردی با مردم عراق، در ۲۵ ژانویه ۱۹۹۹ از سمت‌های خود استعفاء دادند. آنها اخیراً و با توجه به گسترش جنگ در خاورمیانه و مقدماتی که برای حمله نظامی به عراق فراهم شده مقاله‌ای در اعتراض به این جمله نوشته‌اند که در روزنامه «نویس دویچلند» منتشر شده‌است. خلاصه‌ای از این مقاله را در زیر می‌خوانید:

هنری کسینجر اعتراف می‌کند «قیمت نفت سیاه بیشتر از آن حدی است که اجازه دهیم نفت در اختیار اعراب باقی بماند». عراقی‌ها و گروهان این ناخشنودی است و ملت این کشور گروهان سیاست‌های متغیر روزانه آمریکا - محاصره اقتصادی که نتیجه‌ای جز تباهی مردم یک کشور را به همراه نداشته اکنون با خطر حمله نظامی تکامل می‌یابد. این خواست آمریکا و انگلستان است - امنیت بین‌المللی تنها شامل حال آمریکا و انگلیس می‌شود و حقوق بین‌المللی را فقط بازندگان سیاسی باید رعایت کنند!

محاصره اقتصادی عراق بزرگترین تراژدی ضد انسانی را در این کشور به همراه آورده‌است. پس از پایان جنگ خلیج (فارس) آمریکا و انگلیس حتی مصوبات سازمان ملل متحد در باره نحوه مجازات عراق را اجرا نکردند و به شیوه خود ادامه دادند. آمریکا و انگلیس از ارسال ۴ میلیارد دلار لوازم پزشکی و بهداشتی که سازمان ملل متحد آن را تصویب کرده، جلوگیری می‌کنند و این در شرایطی است که ماهانه بین ۵ تا ۶ هزار کودک در عراق جان خود را به دلیل کم‌غذائی و انواع بیماری‌های عفونی از دست می‌دهند.

از اعمال‌کنندگان این سیاست، که اکنون آماده حمله نظامی دوباره به عراق می‌شوند باید پرسید: وقتی شما اعلام می‌کنید توان پیدا کردن یک فرد مسلح در کوه‌های افغانستان، از فاصله‌های بسیار دور را دارید، چگونه نمی‌توانید اطلاعات دقیقی از توان نظامی عراق نداشته باشید و آن را برای افکار جهان توضیح ندهید؟ چرا باید مردم کشوری را زیر ضربه نظامی گرفت که کوچکترین نقشی در تصمیمات دولت حاکم ندارند؟ مارتین لوتر کینگ در دهه ۶۰ گفت «بعضی اوقات سکوت

بزرگترین خیانت است» و به همین علت ما فکر می‌کنیم امروز همان لحظه‌ایست که مارتین لوتر کینگ می‌گوید. لذا از جهان می‌خواهیم تا با ما همصدا شده و اعتراض خود را نسبت به سیاست‌های آمریکا و انگلیس اعلام کنند. باید مانع وخیم‌تر شدن اوضاع خاورمیانه و روشن شدن شعله‌های جدید یک جنگ جدید در منطقه شد. جنگی که نتایج آن بسیار ویرانگرتر از آن چیزی است که تصور می‌شود.

یورش به مجاهدین انقلاب اسلامی، جبهه مشارکت ایران اسلامی، مطبوعات محتاط کنونی و مجلس ششم هستند.

در جمعی که از آنها در بالا یاد شد، محمدرضا باهنر وعده گیوتین شورای نگهبان را به نمایندگان کنونی مجلس ششم برای مجلس هفتم داده و تلویحا آنها را تهدید به زندان هم کرده‌است! و از دو روزنامه‌نگار روزنامه رسالت، کاکاوند با نثر روزنامه‌های دیواری مدارس مجلس و دولت را تهدید می‌کند و امیر محبیبان با کپی برداری از نثر و شیوه نگارش چند تن از اصلاح طلبان زندانی و آزاد می‌کوشد نقش احسان نراقی در زمان شاه را در جبهه مخالفان اصلاحات در جمهوری اسلامی بازی کند! او که در ابتدا به میدان آمده بود که مخالفان اصلاحات و رهبران جبهه ارتجاع را ارشاد کرده و به راه راست آورد، اکنون پشت کلمات و اصطلاحات جامعه شناختی انگلیسی سنگر گرفته و برای اصلاحات و اصلاح طلبان پرونده می‌سازد. کاری که حسن و حسین بی پروا در روزنامه کیهان می‌کنند، او با نثر فندق شکن در روزنامه رسالت می‌کند!

گاه عباس عبدی پاسخی به اشاره به او می‌دهد و گاه حسین باستانی در روزنامه نوروز، گرچه هیچکدام اهمیتی در حد مقایسه مطالب و اظهار نظرهای دو سال اخیر او را به نوشته‌ها و نقش او نمی‌دهند. شاید به ۱۰۰ می‌اندیشند که ۹۰ هم نزد اوست!

مجموعه نوشته‌های او در سایت اینترنتی "گویا" و مجموعه نوشته‌های عباس عبدی در همین سایت تصویری که در بالا به آن اشاره شد را واضح تر در برابر قرار می‌دهد.

از جمله نظریه پردازی‌های دوران اخیر امیر محبیبان اشاره به متورم شدن نهضت آزادی و ضرورت به زندان رفتن رهبران آن و سوسیال دمکرات شدن جبهه مشارکت و چپ جدید و پیوند داشتن نظری (و لاید بعدا تشکیلاتی) این دو جریان با نظرات فرخ نگهدار از رهبران سابق سازمان اکثریت است، که در چند نوبت به قلم ایشان در روزنامه رسالت انتشار یافت. در این سلسله مقالات سوسیال دمکرات بودن بعنوان یک جرم در جمهوری اسلامی تئوریزه شده که کشف آن در چپ جدید و جبهه مشارکت را باید در حساب حکومتی امیر محبیبان ذخیره کرد! محبیبان این دو جریان را به باد انتقاد می‌گیرد که چرا- به زعم وی- سوسیال دمکرات شده‌اند!

اخیرا یک نسخه از نشریه‌ای کم تیراژ بنام "طبرستان سبز" بدست ما رسیده‌است که حاوی مصاحبه مشروحی است با امیر محبیبان. البته این مصاحبه مربوط به هفته‌ها و ماه‌های اخیر که او منتقد سوسیال دمکراسی شده نیست، بلکه به همان دورانی باز می‌گردد که وی و برخی از افراد یاد شده در بالا چاره بقای جناح راست در حاکمیت جمهوری اسلامی را برخی تجدید نظرها در اندیشه و عمل این جریان می‌دانستند.

ما بخش‌هایی از این مصاحبه را، با این هدف در زیر می‌آوریم، که نشان دهیم آن تعدیل‌ها و تئوری‌بافی‌هایی که در همین مصاحبه از قول وی می‌خوانید و مربوط به شوک ابتدای شکست در انتخابات ریاست جمهوری ۸۰ است، بتدریج به روحیه تشدید مقابله با اصلاحات انجامیده و تلاش برای بازسازی جناح راست به تلاش امثال محبیبان برای متلاشی کردن جبهه دوم خرداد انجامیده‌است. در همین مصاحبه، که وی در آن تلویحا از سوسیال دمکراسی تمجید کرده و احمدتوکلی را تابلوی نیمرخ آن معرفی می‌کند، تئوری طبقه متوسط نیز مطرح می‌شود. یعنی همان طبقه

**فرا روئی کوشش اصلاحی در  
جبهه مخالفان اصلاحات به تلاش  
برای انفجار در جبهه اصلاحات!**

## پریشان اندیشی تئوریسین‌های جبهه ضد اصلاحات

پس از شکست سنگین مخالفان اصلاحات در انتخابات مجلس ششم و شکست سنگین تر آنها در انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری بحث‌هایی در میان طیف‌های شکست خوردگان انتخابات شروع شد. محور این بحث‌ها عمدتا متوجه بازنگری شیوه رفتار و اندیشه شکست خوردگانی بود که ارکان نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی را در اختیار دارند و به مافیای اقتصادی- حکومتی شهرت یافته‌اند.

چند چهره کاملا شناخته شده و چند چهره کمتر شناخته شده بعنوان مصلح و تئوریسین تجدید نظر در رفتارها و اندیشه‌های گذشته وارد میدان شدند. محمدرضا باهنر، مهدی نصیری، رحیم کاکائی، امیر محبیبان و حتی مسعود دهنمکی یکی از رهبران انصار حزب الله!

از این جمع هر کدام وظیفه‌ای را عهده دار شدند. محمد رضا باهنر از موضع صاحب قدرت و نفوذ در جمعیت مولفه اسلامی و کاندیدای وزارت کشور و یا وزارت نفت در هر کابینه‌ای که طرد شدگان مردم در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری تشکیل دهند نکاتی را مطرح کرد. مسعود دهنمکی در پوشش دفاع از بسیجی‌ها و جنگ رفته‌ها نا امیدانه حرف‌هایی زد که در شماره ۱۱۲ راه‌نوده منتشر شد، مهدی نصیری که او نیز یکی از هم‌اندیشان مسعود دهنمکی است و دستش در بسیاری از حادثه آفرینی‌های حزب الله و انصار آن آلوده‌است به پشت صحنه مطبوعات خزید و دو تن باقی مانده، یعنی امیر محبیبان و رحیم کاکاوند به تئوری بافی در روزنامه رسالت پرداختند. همه آنها، در ابتدا و زیر فشار سنگین افکار عمومی لحن و کلام خود را ملایم کردند و وعده خانه‌تکانی در باصطلاح جناح راست را دادند، اما بتدریج هر کدام از آنها، پس از بیرون آمدن از زیر آوار شکست‌های انتخاباتی و تازه کردن نفس، امیدوار به خسته شدن مردم و از صحنه رانده شدن آنها یکبار دیگر به همان موضعی بازگشتند که در گذشته داشتند. در آستانه یورش به ملی-مذهبی‌ها تئوری این یورش را در مطبوعات به هم بافتند و پس از این یورش سرگرم تئوری بافی برای

نزدیک می‌شود و این نگرانی باعث ریزش ۶ میلیونی آرای آقای خاتمی شد. طبقات ثروتمند جامعه در این دوره فعالیت بیشتری را از خود نشان دادند، البته طیف‌هایی از نسل نو جناح منتقد دولت سعی دارند پیام خود را به طبقه متوسط در آینده تنظیم کنند.

**طبرستان سبز:** در انتخابات اخیر دیدیم آقای توکلی با شعار ضد تبعیض، ضد فساد و رفاه اجتماعی که مورد پسند رادیکال‌ها و مورد پسند همان گروه ریزش کننده رای بود وارد صحنه شد. چرا آنها جذب شعارهای آقای توکلی نشدند و به جناح راست رای ندادند؟

**محبیان:** من معتقدم که هر چه فقر در جامعه گسترش پیدا کند گرایش‌های مشابه سوسیالیستی رشد می‌کند، طبعاً گفتمان عدالتخواهانه می‌تواند به اوج خود نزدیک بشود. در جامعه هنوز محور فعالیت‌های سیاسی، **طبقه متوسط** است و طبقه متوسط عمدتاً هنوز احساس فقر نکرده و اگر هم احساس فقر کرده‌باشد هنوز نیازشان به آزادی و شعارهای این چنینی کاهش نیافته‌است. به نظر می‌رسد که آدم‌هایی مثل آقای **توکلی** می‌خواستند شعارهای مجذوب جامعه بدهند با توجه به اینکه مردم یک مقدار به افراد جدید بدبین هستند اما نوعی شعارهای **سوسیال دمکراسی** را می‌توانستند مطرح کنند. یعنی همزمان باید مباحث عدالت اجتماعی را در کنار بحث‌های آزادی مطرح می‌کردند. البته کسانی که از خاتمی جدا شدند، حساب آقای توکلی را از حساب جناح مقابل جدا نکردند و ایشان را چهره مستقلی به حساب نی‌آوردند. ما باید بتوانیم یک ستاد هماهنگی کلی را ایجاد کنیم که بتواند فضای مناسب را برای اجتماع نخبگان پدید آورد. بر همین اساس به نظر می‌رسد در بازسازی جناح منتقد دولت باید به این نکته بسیار دقت شود، آن هم ایجاد یک حزب فراگیر برای این که بتواند نخبگان را با دیدگاه‌های مختلف در بر بگیرد. (اندیشه‌ای که شاه نیز با تاسیس حزب رستاخیز پادشاهی ۲۵۰۰ ساله دنبال کرد و تئورسین‌هایی نظیر شجاع‌الدین شفا مبتکر آن بودند.)

**طبرستان سبز-** تفرق نخبگان در حال حاضر به جای اجماع آنان در جناح راست را چگونه می‌بینید. بعضی جناح راست را تقسیم بندی می‌کنند به محافظه کاران سنتی، محافظه کاران انقلابی و بخشی را به محافظه کاران مدرن که شما و آقای لاریجانی را جزو آن تقسیم بندی قرار می‌دهند.

**محبیان:** کشاندن بحث‌های سیاسی به یک نبرد سیاسی که دست آخر شکست و پیروزی داشته باشد و بین صفر و صد ارزیابی شود نهایتاً منافع ملی را مخدوش می‌کند. تفاوت شاید در روش باشد، در برخورد با معضلات سیاسی. ما سعی می‌کنیم از دیپلماسی قوی‌تر و مدرن‌تری استفاده کنیم و معتقدیم در پای میز مذاکره می‌شود بسیاری از سوء تفاهات را بر طرف کرد و سعی می‌کنیم اداره و مدیریت حرکت‌های سیاسی را به ژنرال‌های سیاسی نسپاریم.

**طبرستان سبز-** آقای هاشمی رفسنجانی با حمایت مستقیم جناح راست وارد منصب ریاست جمهوری شد اما در مقطعی در مجلس پنجم که جمعیت موقوفه اسلامی هم حضور داشت طرح عدم کفایت سیاسی وی مطرح شد.

(بقیه در ص ۴۳)

نوظهوری که برخی از وابستگان به طیف چپ مذهبی نیز آن را مبنای اتکاء خود برای رهبری جنبش اصلاحات قرار داده و به همین دلیل چشم بر نیروی واقعی و پایدار تحولات، یعنی زحمتکشان شهر و روستا بسته‌اند. (نگاه کنید به مقاله تحقیقی "طبقه متوسط" در شماره ۱۱۲ راه‌نوده)

به این ترتیب، آقای محبیان هم حامی سوسیال دمکراسی است (به شرط آنکه هدایت آن در اختیار احمد توکلی باشد) و هم طرفدار تئوری نوظهور "طبقه متوسط" و مدافع جلب این طبقه برای حمایت از جبهه‌ای که ایشان در آن قرار دارد و دیگران را نسبت به خانه‌تکانی در آن امیدوار نگاه می‌دارد!

از مجموع نظرات امیر محبیان که در زیر و به نقل از طبرستان سبز می‌خوانید، چیزی باقی نمانده مگر ادامه لفاظی‌های ایشان بعنوان یگانه سخنگوی جامعه شناس جبهه مخالف اصلاحات در روزنامه رسالت، که بلد است از لغات و اصطلاحاتی مشابه لغات و اصطلاحات شمس‌الواعظین (سرمدیر روزنامه‌های تعطیل شده جامعه، توس و نشاط) مقالات یک ستونی بنویسد و در باره همه چیز و همه کس تئوری بی‌افدا! ارشاد رهبران جبهه مخالفان جنبش و اصلاحات که محبیان در مصاحبه خود به آن اشاره می‌کند، به کوشش برای ارتحال جنبش ختم شده است. باید منتظر بود و دید امثال محبیان، که می‌خواستند به مردم، بقبولانند، بر خلاف همه تجربه تاریخ "برود میخ آهنین بر سنگ" و نبرد کنونی یک نبرد دیدگاهی و مذهبی است و نه طبقاتی و اقتصادی سرانجام با کدام چتر و در کدام نقطه پائین خواهند آمد.

بخش‌هایی از مصاحبه واقعا خواندی و در عین حال مقایسه کردنی با نقطه نظرات اخیر وی در روزنامه رسالت را به نقل از "طبرستان سبز" در زیر می‌خوانید. البته این نقطه نظرات و ادعاها، امروز جای خود را به ادامه خشن‌تر گردانندگان شورای نگهبان و اظهار نظرهای تهدید کننده دبیرکل جمعیت موقوفه اسلامی "عسگر اولادی" و دبیرکل جامعه اسلامی مهندسان "محمدرضا باهنر" تشکیلات دو قلوئی موقوفه اسلامی داده‌است، که در مجموع خود مجمع تشخیص مصلحت نظام را رهبری می‌کنند و "رهبر" عملاً سخنگوی آنهاست!

**"سوسیال دمکراسی" به تعبیر امیر محبیان:**

**نه دمکراسی، نه سوسیالیسم!**

**جناح راست باید یک حزب فراگیر تاسیس کند!**

**طبرستان سبز-** فاصله بین ۲ خرداد و ۱۸ خرداد را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ پایگاه جناح راست تغییر کرده است؟

**محبیان:** ۰۰۰۰ در حال حاضر ما از حالت انفعال به حالت فعال رسیده‌ایم و توانسته‌ایم ضعف‌ها و نقائص کار خودمان را ببینیم و با استناد به همین امر تز بازسازی را ارائه دادیم.

در ۱۸ خرداد به دلیل بروز برخی از مشکلات اقتصادی، هول و هراس بخشی از جامعه ما را فرا گرفت و **طبقه متوسط** احساس کرد که فقر



روحانیون حکومتی است، اما در لابلای همان نطق‌ها و سخنرانی‌هایی پوچ و بی محتوای ضد استکباری که می‌کند مردم این همسوئی را یافته‌اند! او در سفر اخیر خود به اصفهان، ضمن طرح نظراتی بی‌محتوا و تحریک آمیز پیرامون مسائل افغانستان و مناسبات با امریکا، در باره احزاب در جمهوری اسلامی نیز مواضعی مخالف اتخاذ کرد. او، در اشاره به گردهمایی احزاب تازه برپا شده در جمهوری اسلامی که تحت فشار سنگین مخالفان اصلاحات می‌کوشند فضای سیاسی را برای خویش گشوده نگهدارند و با بسته شدن آن مبارزه می‌کنند به مخالفت با حضور احزاب در جامعه برخاست و گفت که احزاب نباید برای قدرت و حکومت باشند.

در همین سفر، رهبر جمهوری اسلامی با بحث پیرامون مناسبات با امریکا در مجلس و مطبوعات نیز مخالفت کرد و گفت که این امر به کار کارشناسی نیازمند است.

طبعاً، آن کارشناسی که مورد نظر رهبر هستند در مجلس ششم نباید حضور داشته باشند. کارشناسان مورد نظر وی علی‌الظاهر باید همان‌هایی باشند که در مجلس پنجم روز ملی شدن نفت را برای جلب حمایت انگلستان لغو کردند!

از آنجا که نظیر این نوع سخنان و این نوع اظهار نظرها، تاکنون بارها از سوی رهبران مولفه اسلامی و ارتجاعی‌ترین روحانیون عضو شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام مطرح شده‌است، بی‌جا نیست که نگاهی انداخته شود به نظرات کارشناسانه رهبران مولفه اسلامی در باره احزاب، که همسوئی کامل دارد با سخنان اخیر رهبر در اصفهان در باره احزاب!

کارشناس جلوگیری از فعالیت احزاب در دهه دوم جمهوری اسلامی اسدالله بادامچیان دبیراجرایی مولفه اسلامی است. اسدالله بادامچیان در همین دهه و پیش از انتخابات دوم خرداد ۷۶ مشاور ارشد آیت‌الله یزدی رئیس قوه قضائیه و سرپرست کمیسیون ماده ۱۰ احزاب بود که باید اجازه فعالیت به احزاب می‌داد. یعنی اجازه فعالیت احزاب به دبیر اجرایی یک حزب سراسری واگذار شده بود! در آن دهسال یگانه حزبی که مجاز به همه نوع تشکیلات سیاسی و حتی نظامی بود (چنان که اکنون نیز هست!) مولفه اسلامی بود و هیچ حزب و سازمان سیاسی (حتی با اندیشه‌های مذهبی) نتوانست پروانه فعالیت کسب کند؛ از آن جمله نه تنها نهضت آزادی ایران، بلکه کارگزاران سازندگی!

در این دهسال پایه‌های حکومتی مولفه اسلامی استوار شد و رهبران مولفه اسلامی علاوه بر حضور در مجلس چهارم، قوه قضائیه و شورای نگهبان را نیز زیر سیطره خود گرفتند (مراجعه کنید به مباحث مربوط به انتخاب علی‌اکبر ناطق نوری برای ریاست جمهوری و ملاقات آیت‌الله یزدی و برخی روحانیون حوزه علمیه قم، از جمله آیت‌الله "مسعودی" در آن دوران)، در کابینه ائتلافی هاشمی رفسنجانی دست بالا را پیدا کردند، وزارت ارشاد و تلویزیون را زیر نگیں خود گرفتند، کمیته امداد را به بزرگترین بانک خصوصی برای سرمایه‌داری بزرگ تجاری تبدیل کردند، بنیاد مستضعفان را در اختیار یکی از اعضای رهبری خود حفظ کردند و ۰۰۰ حتی در ترکیب شورای رهبری بسیج و سپاه پاسداران و نیروهای انتظامی نیز عوامل وابسته به خود را وارد ساخته و به فرماندهی کل رساندند. فاجعه و توطئه در این حد هم باقی نماند و بسیج جدید، لباس شخصی‌ها، تشکیلات جدید معروف به "سازمان امنیت موازی" و

**"کارشناسان" مورد نظر "رهبر"  
کیستند و امور "کارشناسی" توسط  
چه کسانی انجام می‌شود!**

# آنهايي که حرف در دهان رهبر می‌گذارند؟

رهبر جمهوری اسلامی، تاکنون در هیچ مصاحبه مطبوعاتی و یا تلویزیونی - نه از نوع داخلی و نه از نوع خارجی آن شرکت نکرده تا به هیچ پرسش مستقیمی پاسخ ندهد. عده‌ای این گریز را نوعی تلاش برای ایجاد قداست می‌دانند، برخی به حساب تقویت حکومت در برابر جمهوریت و اکثریت مردم به حساب بیم و هراس از روبرو شدن با دهها سؤال اساسی پیرامون دوران جنگ و نقش وی در ادامه آن، سکandar شدن روحانیون ساواکی و آیت‌الله‌های بی‌اعتبار در حوزه‌های دینی در سالهای پس از گذشت آیت‌الله خمینی، انواع قتل‌ها و جنایات در همین سال‌ها، یارگیری در میان فرماندهان نیروهای مسلح، بی‌اختیاری در برابر بسیاری از تصمیماتی که در نهانگاه‌های مافیای قدرت در جمهوری اسلامی گرفته می‌شود و او معتقد به دفاع از آنهاست، مواضع و تصمیماتی که در مقاطع مختلف اتخاذ کرده و بحران آفریده، تشکیلات بیست رهبری که تقلیدی است از دربار شاهنشاهی و ۰۰۰

به همان اندازه که گریز رهبر از حضور در مصاحبه‌های مطبوعاتی تداوم داشته، حضور سازمان یافته در جمع‌های محدود و دستچین شده و سخنرانی‌های نوبتی وی در برخی نماز جماعت‌های تهران و یا در جریان سفرهای تشریفاتی ادامه یافته است.

این گریز در دهه دوم جمهوری اسلامی که وی به رهبری رسید فرصت پنهان ماندن او در حاله‌ای از ابهامات را درمیان توده مردم عادی موجب شد، اما این ابهام در جامعه سیاسی دهه سوم چندان دوام نیآورد و امروز، حتی نتیجه نظرسنجی‌های پنهان و محرمانه‌ای که در نقاط مختلف کشور انجام می‌شود و گردانندگان بیت‌رهبری ناچار به ارائه محتاطانه بخش‌هایی از آن‌ها به وی می‌شوند حکایت از شتاب دم افزون نفرت عمومی مردم از عملکرد وی، نقش و سیاست‌های او و اظهار نظرها و سخنانش دارد. انواع شعارها علیه رهبر، در جریان تظاهرات مربوط به شکست تیم فوتبال ایران در بحرین در تهران و اصفهان مشتی بود، نمونه خروار!

رهبر از خبرنگاران فاصله می‌گیرد تا مجبور نشود به سئوالاتی پاسخ بدهد که نشانه همسوئی او با طرد شده‌ترین روحانیون و غیر

می‌کند و بادامچیان در باره تاریخ نویسی و تحزب در ایران کتاب منتشر می‌کند.

بادامچیان در ابتدا تاریخ نگاری علمی را از اساس منکر می‌شود و ضرورت بررسی‌های اقتصادی و اجتماعی را نفی می‌کند و امدادهای غیبی را جانشین آن می‌کند. بادامچیان که می‌کوشد سابقه مبارزاتی برای خود دست و پا کند می‌گوید:

« شما امدادهای غیبی دارید یا ندارید؟ اگر بگوئید نداریم بنده می‌گویم من در جریان مبارزات خود در سی و خرده‌ای سال که در مبارزه بودم بارها امدادهای غیبی را دیده‌ام که با هیچ چیز بشری جور در نمی‌آید. آیا امدادهای غیبی با کجای آنها می‌خواند؟ با کجای این چیزها که می‌گوئید می‌خواند؟ این مردمی که آمدند به صحنه، از شهید عراقی تا شهید حاج صادق امانی، شهید بخارائی و بقیه برای اقتصاد مشکل داشتند؟» (صفحه ۲۳)

بادامچیان از امدادهای غیبی که توسط رهبری کنونی و زنده و موجود موفقه اسلامی در جمهوری اسلامی تحقق یافته چیزی نمی‌گوید. مثلا در باره امداد غیبی تحویل پرورده از انگلیس‌ها در پاکستان و انتقال آن به ایران برای یورش به حزب توده‌ایران، پرورده سازی برای آیت‌الله منتظری و برکناری او از قائم مقامی رهبری، از امداد غیبی قتل عام زندانیان سیاسی و...

اگر بر این امدادهای غیبی چشم بندیم، حرف اصلی بادامچیان این است که تاریخ بطور کلی و تاریخ انقلاب ایران بطور اخص تنها می‌تواند و باید با اتکاء به حوادث و وقایع آن توسط حاضرین در این وقایع نگاشته شود. با همین انگیزه وی در همان میز گرد به دیگرانی که به بحث در باره چگونگی تفسیر تاریخ مشغولند با لحنی عتاب آمیز می‌گوید:

« در بحث تاریخ این هست که شما می‌خواهید بنویسید در ۱۵ خرداد چه گذشت. می‌گویند مثلا صبح این گروه راه افتاد، امام را گرفتند، این قضیه پیش آمد، این وقایع را می‌شود نوشت؟ این تعداد آدم کشته شده، این هم شعارشان بوده. این هم وضعیت ۰۰۰ این تاریخ است. شما می‌گوئید این را ننویسیم؟» (۱۲۳)

این کارشناس تاریخ و تاریخ تحزب در جمهوری اسلامی که با این بضاعت از منطق، کلام و دانش فارسی پای خود را جای پای ملک‌الشعراى بهار گذاشته و یکی از افراد مورد وثوق رهبر برای کار کارشناسی است، سپس ادامه می‌دهد:

« شما نمی‌توانید یک کسی را که در ۱۵ خرداد هنوز به دنیا نیامده از این فاصله دور ببایرید و از او پرسید در ۱۵ خرداد چه گذشت؟ نتیجه همین بود که سازمان تبلیغات اسلامی رفت از آقایان نوار گرفت و آمد به من گفت ما ۶۳ نوار گرفته‌ایم از ۲۵ نفر، شما هم بیا بحث کنیم راجع به ۱۵ خرداد، ما نشستیم به بحث. ۴۳ نوار از من گرفتند.» (صفحه ۴۷)

تاریخی که قرار باشد براساس امدادهای غیبی و توسط استاد بادامچیان و استاد عسگراولادی نوشته شود همان است که شیوه نگارش آن را در بالا و از زبان بادامچیان خواندید و دو دهه در مدارس و دانشگاه‌های ایران تدریس می‌شود!

تاریخ جمهوری اسلامی بدون بررسی دقیق و مستند به نقش مخربی که این جمعیت در به انحراف کشاندن انقلاب ۵۷ و تحریف تاریخ واقعی آن داشته ممکن نیست. این تاریخ سرانجام بصورت مستند نوشته خواهد شد، همانگونه که تاریخ دوران صفویه نوشته شد و نقش هم‌اندیشان رهبران موفقه اسلامی در انقلاب مشروطه و در جریان جنبش ملی دهه

اشغال شورای سیاست گذاری سیمای جمهوری اسلامی نیز در قبضه آنها قرار گرفت. یعنی حزبی نه فقط سیاسی، بلکه نظامی!

حالا ببینیم بعنوان یک نمونه کار کارشناسی و نظرات کارشناسان مورد نظر رهبر - اسدالله بادامچیان، دبیر اجرائی موفقه اسلامی در باره احزاب و تحزب در جمهوری اسلامی چه می‌گوید و در دهه سوم جمهوری اسلامی رهبر چگونه و با چه کلماتی سخنان کهنه و مغلظه آمیز این کارشناس تحزب در جمهوری اسلامی را در اصفهان تکرار می‌کند!

« اگر حزب برای دخالت در قدرت تشکیل شد، کاری غیر اسلامی است» (روزنامه اخبار ۹-۸-۷۴)

این جملات بی کم و کاست از دهان رهبر در اصفهان و در جریان سفر اخیر بیرون آمد. این کارشناس مورد وثوق رهبر در همین سال‌های بی حساب و کتابی در تمام عرصه‌های جامعه ایران، به کمک "عبدالله جاسبی" رئیس دانشگاه آزاد اسلامی دانشجوی دوره دکترای علوم سیاسی شد. البته، پیش از آنکه مدرک دکترای خود را بگیرد از سوی هم اندیشانش "استاد" صدا می‌شد. لقبی که ارتباطی با میزان تحصیلات دانشگاهی و یا حوزوی وی ندارد، بلکه همه کسانی که در راس هرم موفقه اسلامی قرار دارند و یک سرشان به مافیای حجتیه و سر دیگرشان به ماسونی جدید در جمهوری اسلامی بند است ملقب به این لقب هستند!

این نوع مغلظه‌کاری‌ها، که زیر پوشش آن قدرت حکومتی توسط سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران و جمعیت موفقه اسلامی قبضه شد، یک دهه کامل بر جامعه ایران سلطه داشته و بر مبنای آن "مصطفی میرسلیم" عضو دیگر رهبری موفقه اسلامی وزارت ارشاد را به "پادگان نظامی" تبدیل کرد و سرانجام نیز از دل آن قتل‌های زنجیره‌ای بیرون آمد، که کارشناس اجرائی آن سعید امامی بود و کارشناسان و طراحان آن عالیجنابانی که در اتاق ویژه بیت رهبری به رایزنی می‌نشینند! اسدالله بادامچیان در سال ۱۳۷۵ (پیش از انتخابات دوم خرداد، که برای موفقه اسلامی یک فاجعه سیاسی بود) در میزگردی با حضور چند تن از پژوهشگران که برای بحث پیرامون تحزب در ایران در یک میز گرد شرکت کرده بودند حضور پیدا کرد و نقطه نظراتی را در باره تحزب و تاریخ‌نگاری در ایران مطرح کرد که اکنون در سفر رهبر به اصفهان توسط وی مطرح شده‌است! امری که احتمالا باید در آینده نزدیک با تکرار لفاظی‌های آلوده به پرورده سازی کارشناس و ایدئولوگ روزنامه رسالت "امیرمحبیان" در سفرها و سخنرانی‌های آینده رهبر منتظر آن بود!

از آنجا که صفحات محدود راه‌توده گنجایش طرح و بررسی همه نقطه نظرات مطرح شده توسط بادامچیان در این میزگرد را ندارد، تنها به نقل برخی از استدلال‌ها و ادعاهای او اکتفا می‌کنیم. این امر نه از آن جهت مهم است که وی مطالبی در خور اهمیت و توجهی را مطرح می‌کند، بلکه از آن نظر مهم است که در دهه دوم جمهوری اسلامی نه تنها امثال بادامچیان جانشین روحانیون روشن‌بینی نظیر آیت‌الله گلزاده غفوری، مجتهدشستری، کدیور، اشکوری و ۰۰۰ شدند، بلکه فراتر از آن، امثال وی در اموری ورود کردند که روزگاری نه چندان دور شخصیت‌های نظیر ملک‌الشعراى بهار کارشناس و محقق تاریخ آن بودند و آثاری نظیر "تاریخ احزاب در ایران" را از خود بر جای گذاشتند.

حال باید دید آب در کدام مسیر حرکت کرده، که رهبر در دانشگاه تهران و در جمع دانشجویان بسیجی در نقش کارشناس ادبیات و شعر ایران ظاهر می‌شود و "صائب تبریزی" را بزرگترین شاعر ایران اعلام

**پس از "جنگ سرد"، "جنگ تمدن‌ها" را  
جانشین "مبارزه طبقاتی" و "مبارزات  
رهائی‌بخشی" کردند!**

# جنگ

## پشت دروازه‌های

# ایران

"آرنولد تاین بی" مورخ امریکائی، در سال ۱۹۶۸ نوشت «موقفیت‌های پیاپی نظامی ایالات متحده هم برای این کشور و هم برای جهان خطرناک است» و ادامه داد «به همین سبب ایالات متحده و اسرائیل خطرناک‌ترین کشورها میان ۱۲۵ کشور مستقل جهان هستند.»

مركز و آماده‌باش بی‌سابقه ناوهای هواپیمابر، کشتی‌های جنگی، سکوهای شناور پرتاب موشک و حتی زیر دریائی‌های مجهز به موشک‌های کروزر متعلق به ایالات متحده و بریتانیا اکنون هر ناظر بی‌طرفی را به طرح این پرسش وا می‌دارد که آیا این لشکر کشی بی‌سابقه واقعا در جهت سرکوب شبکه‌های تروریستی به منطقه خلیج فارس و منطقه قفقاز و بتدریج در نقاط سوق‌الجیشی شمال افغانستان گسیل شده‌اند؟

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ساده‌اندیشانی این باور ساده‌لوحانه خود را تبلیغ می‌کردند که پایان جنگ سرد به معنای آغاز دوران صلح و ثبات در جهان است! آنها، علیرغم همه تجربه علمی مربوط به دلائل و انگیزه‌های آغاز دو جنگ جهانی از ذات سرمایه و نظام سرمایه‌داری غافل بودند. پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، همه آنها که طی سه دهه ۶۰-۷۰-۸۰ نتوانسته بودند حضور اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیسم را بعنوان حافظ صلح جهانی درک کنند. بودجه‌ای که اکنون بالغ بر ۴۰۰ میلیارد دلار شده است و سرمایه مالی میلیتاریزه شده این رقم را به ارقام نجومی خواهد رساند.

برتولت برشت نوشت «اسلحه برای کاربردش ساخته می‌شود.» پس از فروپاشی اتحاد شوروی و تا سال ۱۹۹۷ مقابله با «کشورهای یاغی» در توجیه تشدید نظامی‌گری امریکا اعلام شد. از سال ۱۹۹۷ عراق

۳۰ نوشته شد. این تاریخ بدون نشان دادن نقش این جمعیت در کشتارها، انفجارها، ترورها، آدم‌ربائی‌ها، ارتباط‌های بین‌المللی و ۰۰۰ ناممکن است، گرچه امثال بادامچیان اکنون و با استفاده از قدرت حکومتی خویش تاریخ برای خویش بنویسند و در تحریف وقایع، همه هنر نداشته خود را به خدمت بگیرند!

بادامچیان در صفحه ۵۴ کتاب مورد نظر، نقش رهبران مولفه اسلامی را در تاریخ ۴۰ سال گذشته اینگونه تحریف و تبلیغ می‌کند: «بنده صراحتاً می‌گویم که امام خمینی می‌دانست که نتیجه آن حرکت یک انقلاب است. اوائل ۴۲ به ما می‌گفت که کار ما سه مرحله دارد- به آقای عسکراولادی فرمودند- مرحله اول اینکه ایران را اسلامی کنیم، مرحله دوم اینکه کشورهای اسلامی را اسلامی کنیم و مرحله سوم اینکه برویم جهان را با اسلام آشنا کنیم و بعد بگوئیم مولا "امام زمان" زمان برای ظهور شما آماده‌است»

این تاریخی است که مولفه اسلامی و امثال بادامچیان برای انقلاب ۵۷ می‌نویسند و در مدارس و دانشگاه‌ها توزیع می‌کنند. از دل این تاریخ نویسی و ادعاهائی که هیچ سند مکتوبی از آن در دست نیست و نقل قولی شفاهی از قول آیت‌الله خمینی است، که معلوم نیست چرا در زمان حیات وی طرح نشد تا آیت‌الله خمینی خود آن را تأیید و یا تکذیب کند فاجعه تلاش برای تبدیل ایران به افغانستان، تبلیغ طالبانیم در جمهوری اسلامی، قتل و ترور در خارج از کشور، انواع ماجراجوئی‌های بین‌المللی، تاسیس انواع مراکز اسلامی در لندن و سرازیر شدن میلیاردها تومان پول نفت ایران به حساب‌های ویژه این مراکز اسلامی و ۰۰۰ بوده‌است. فاجعه‌ای که هنوز و علیرغم یک خیزش عمومی بنام جنبش اصلاحات و تحولات در ایران ادامه دارد و رهبر جمهوری اسلامی از کارشناسان آن برای بقول خود "رهبری این کشور" استفاده می‌کند!

بادامچیان در همان میزگرد و کتابی که در ارتباط با آن منتشر کرده، جا به جا رهبر کنونی جمهوری اسلامی، که در دوران رهبری او مولفه اسلامی به قدرت برتر حکومتی دست یافت را در کنار آیت‌الله خمینی قرار می‌دهد. بادامچیان برای بیرون کشیدن رهبر کنونی جمهوری اسلامی از زیر بار پاسخگوئی به مردمی که او را به پاسخگوئی فرا می‌خوانند و در تظاهرات اخیر خیابانی تندترین شعارها را علیه او می‌دهند، در سال ۷۵ و با نگرانی از آنچه که در آینده شاهد آن خواهد بود، رهبر را پیرو آیت‌الله خمینی اعلام کرده و سپس انتقاد از رهبری را مجاز اعلام می‌کند. یعنی هر انتقادی دارید به آیت‌الله خمینی بکنید، چرا که رهبر کنونی همان خط را دنبال می‌کند! یعنی خمینی-خامنه‌ایسم!

این توصیه را از صفحه ۱۲۵ کتاب مورد بحث بخوانید:

«نکته مهم اینجاست که نمی‌توانیم رهبری هیچ انقلابی را ارزش جدا بگذاریم. کما اینکه مارکسیسم-لنینیسم هم اسم دو رهبرش را میگذارد و می‌گوید مارکسیسم لنینیسم. پس این روشن شد.» و در صفحه ۱۲۸ ادامه می‌دهد: «آن خارجی هم که می‌خواهد روی این قضیه بحث علمی بکند نقش امام خمینی را به عنوان یک رهبر، یک نقش اساسی می‌داند و لذا او را دارای حق تفسیر و تحلیل می‌داند و لذا نظریات او را می‌گیرد. ممکن است انسان نقد بکند، حمله هم بکند، هیچ بحثی نیست، بکند، آزادی است، چه اشکالی دارد؟»

دبیراجرائی جمعیتی که اگر کسی بنویسد و بگوید زیر پوشش "ولایت مطلقه" سلطنت را می‌خواهید احیاء کنید (کدیور) و برای سرکوب هر نشریه و یورش به هر محفلی که اشاره‌ای کوتاه به این نوع مسائل در آن‌ها باشد قوه قضائیه و انصار حزب‌الله را به میدان می‌فرستد، آنجا با انتقاد از رهبری انقلاب موافق است که این انتقاد از آیت‌الله خمینی باشد!

دوم جهانی شد، در حالیکه زمینه این جنگ با آتش سوزی در رایشتاک (پارلمان آلمان) در ۲۷ فوریه ۱۹۳۳ و با سرکوب کمونیست‌ها و احزاب و سازمان‌های مترقی در سراسر آلمان تدارک دیده شده بود. بحران اقتصادی در سراسر اروپا و بویژه در آلمان زمینه اجتماعی رویکرد عمومی مردم این کشور به همان احزاب و سازمان‌هایی را فراهم ساخته بود که سرمایه‌داری در بحران قرار گرفته آلمان به بهانه حریق در رایشتاک و با رساندن هیتلر به صدراعظمی آلمان کوشید خود را از این بحران بیرون بکشد! صدر اعظمی که سازمان‌های شبه نظامی حزب او خود حریق در رایشتاک را سازمان داده بودند.

وقایع نیویورک و واشنگتن نیز ادامه همان زمینه چینی‌ها و بهانه‌ها برای لشکر کشی نظامی و جنگ است. پنج سال پرورش و حمایت از طالبان در افغانستان برای رسیدن به لحظه کنونی جهت بهره‌برداری برای اهداف استراتژیک صورت گرفت.

«لیندن لاروش» اقتصاددان امریکایی در مصاحبه با رادیو کانادا در شهر تورنتو از حوادث نیویورک و واشنگتن بعنوان «عملیات کماندوئی» یاد نمود که انجام آن بدون حمایت و هدایت نیروهای با نفوذی در ایالات متحده غیر قابل تصور می‌باشد. وی این حوادث را با آتش سوزی رایشتاک در ۲۷ فوریه سال ۱۹۳۳ مقایسه کرد و گفت: «هرمان گورینگ» برای به آتش کشیدن رایشتاک از یک مهره بی اراده هلندی تبار به نام «مارینوس فان در لوبه» استفاده کرد و دوستانش به بهانه همین آتش سوزی اعلام حالت فوق العاده کرده و دیکتاتوری‌شان را به رهبری هیتلر گسترش دادند. آنگاه با تصویب چند مصوبه و تغییر چند قانون موحی از دستگیری‌ها را به راه انداختند و بویژه فعالان کمونیست دستگیر شدند و نشریات کمونیستی ممنوع اعلام شدند. حتی عده‌ای از نمایندگان پارلمان نیز راهی زندان شدند.»

«لئونید ایواشف»، مسئول دوم آکادمی مسائل ژئوپولیتیک در روسیه نیز در مصاحبه‌ای با نشریه «نزویسیمیا گازتا» از حوادث نیویورک بعنوان یک «تحریک جهانی» یاد نمود و با اشاره به فشار عظیمی که در سال ۲۰۰۱ از طرف افکار عمومی جهان و بخصوص کشورهای غربی به اسرائیل وارد می‌آمد، قرار بود در اواخر سپتامبر کشور فلسطین اعلام موجودیت کند، که با حوادث نیویورک و واشنگتن این قرار به فراموشی سپرده شد. او گفت: «ساده لوحانه است اگر بپذیریم که عملیاتی به این وسعت و دقت کار چند دانشجوی ساده بوده است که به پرواز در آوردن هواپیما را از طریق کامپیوتر آموخته باشند، آنهم پرواز با هواپیمایی مانند بوئینگ ۷۶۷ و مهم‌تر از آن، مانور با این هواپیما» او اضافه می‌کند: «سالهاست که ارتباط تندروهای اسلامی با گروه‌های شبه نظامی راستگرا موسوم به میلیشیا در ایالات متحده، متشکل از نظامیان باقی مانده از جنگ ویتنام برای ماموران اطلاعاتی روشن است، بویژه در جریان دستگیری «تیموتی مک فای» و بعد از دستگیری «علی محمد»، بنیادگرای اسلامیستی که به جرم دست داشتن در بمب‌گذاری‌های ناپروبی و دارالسلام در سال ۱۹۸۸ دستگیر شد. وی که اهل مصر است در سال ۱۹۸۴ وارد ارتش ایالات متحده شده و در گارد نیروی ویژه تا سال ۱۹۹۴ در «فورت براگ» خدمت می‌کرد. وی به طور همزمان با گروه‌های تروریستی اسلامی که بعد از سال ۱۹۸۹ به «افغانسی» مشهور بودند در ارتباط بود. ممکن است که افراد عرب تبار و مسلمان در این هواپیماها بوده باشند، ولی گردانندگان، سازماندهندگان و اجراکنندگان عملیات افراد دیگری بودند. افرادی که از آنچنان نفوذی در امریکا برخوردارند که حتی

بر اثر بمباران‌های بی وقفه، محاصره اقتصادی و تقسیم آن به دو منطقه شمال و جنوب، کره شمالی بدلیل غرق شدن در قحطی و گرسنگی و ایران بدلیل انتخاب محمدخاتمی و آغاز اصلاحات در جمهوری اسلامی دیگر نمی‌توانستند در لیست کشورهای یاغی باقی بمانند و این لیست از اهداف مورد نظر خالی شده بود. «جنگ با تروریسم جهانی» بسرعت تئوریزه شده و نقش آفرینان آن انتخاب شدند. افغانستان بهترین و مناسب‌ترین کشتزار برای پاشیدن دانه‌های این تئوری جدید بود. صدها فرمانده نظامی و رابط سیاسی در میان جنگجویان مخالف طالبان و در میان رهبران طالبان به حاکمیت دست یافته در افغانستان زمینه جهانی شدن این تئوری را از هر نظر فراهم می‌ساخت. طالبان باید چنان می‌کردند که نه فقط مردم افغانستان سقوط آنها را روی ویرانه‌های باقی مانده از بمباران‌های امریکا حتی بر فراز سر کشته شدگانی که در خیابان‌های کابل و قندوز و مزار شریف باقی مانده و کسی حاضر به جمع کردن آنها نبود- جشن می‌گرفتند، بلکه مردم جهان نیز باید این سقوط و آن بمباران را تأیید و ارتش امریکا را فرشته نجات شناخته و مهر تأیید بر افزایش حضور این ارتش در جای جای منطقه می‌زدند. به توپ بسته شدن مجسمه‌های تاریخی بودا در دل کوه‌های بامیان پایان ماموریتی ۵ ساله در کابل بود، که با فرو ریختن دو ساختمان بلند تجارت جهانی در نیویورک کامل شد. جنگ جدید از محدوده‌ای که جورج بوش برای آن تعیین کرده بود و عراق را شامل شده بود فراتر رفت و به گفته دبلیوبوش به جنگ جهانی علیه تروریسم تبدیل شد.

شامگاه ۲۰ نوامبر ۲۰۰۱ جورج دبلیوبوش، که در تدارک ارتش اسلامی ناتو و کنفرانس اقتصادی ژاپن به فیلیپین سفر کرده‌است، در کنار رهبر جدید و جوان فیلیپین به سئوال‌ات خبرنگارانی که صدایشان پخش می‌شد، اما تصویرشان را نشان نداد پاسخ داد. در میان سئوالاتی که پیرامون افغانستان، تروریسم و حوادث نیویورک مطرح شد، یک خبرنگار زیرک نیز با اشاره به مبارزه با تروریسم، از رئیس جمهوری امریکا پرسید:

**جان. اف کندی را چه کسی ترور کرد؟**

**رئیس جمهور امریکا از علاقه شخصی‌اش به رابرت کندی صحبت کرد و اینکه خانواده کندی‌ها در امریکا مورد احترامند و یکی از برادران کندی هم اکنون در کنگره امریکا حضور دارد. بعد هم با لبخند گفت: شوخی نکنید!**

آن‌ها که کندی و مارترلوتور کینگ را ترور کردند نه مسلمان بودند و نه عضو گروه القاعده و ترور نیز در سراسر امریکا از نوع دولتی و مافیائی آن، بی‌پرده‌تر از حادثه تروریستی که برای عروس یاغی دربار سلطنتی انگلستان ترتیب داده شد ادامه دارد. بحث نه بر سر ترور، بلکه بر سر هر چه سیاه‌تر کردن شیخ جهانی ترور و توجیه جهانی آن ۶۰ درصد سرمایه نقدی جهانی است که در امریکا متمرکز شده و در بازارهای بورس لندن و واشنگتن در گردش است، بدون آنکه نقشی در تولید داشته باشد!

لشکر کشی نخست ایالات متحده و بریتانیا به خلیج فارس و بمباران عراق بر نظریه «نظم نوین جهانی» متکی بود. نظریه‌ای که جورج بوش اعلام کننده آن بود. از آن زمان تاکنون ارتش ایالات متحده بیش از ۵۰ بار عملیات نظامی وسیع در خارج از این کشور انجام داده است.

ترور ولیعهد اتریش «فرانس فردیناند» و همسرش در ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۴ در «سارایوو» بهانه جنگ اول جهانی شد. جنگی که چند سال برای آن تدارک دیده شده بود. سوء قصد به جان فرستاده آلمان به لهستان «کلای ویتس» در سال ۱۹۳۹ نیز بهانه یورش به لهستان و آغاز جنگ



شبکه‌های انتقال نفت و گاز، الکتریسیته و وسائل ارتباط جمعی و همچنین گردش سرمایه و بخصوص قمار در بازارهای بورس بایستی هر مانعی از سر راه گلوبالیزه کردن جهان برداشته شود. اینک نه تنها خلیج فارس، بلکه منابع انرژی دریای خزر، منابع زیر زمینی روسیه و نابودی کامل روسیه نیز مد نظر است.

اینکه نه تنها کنترل منابع انرژی منطقه، بلکه مهمتر از آن، امنیت راه‌های انتقال آن در درجه اول اهمیت قرار دارد. عبور این لوله‌ها از افغانستان، در واقع علت اصلی تولد طالبان توسط شرکت‌های نفتی دلتا و آموکو، با نقش آفرینی عربستان سعودی، انگلستان، پاکستان و آمریکا در افغانستان بود. افغانستان علاوه بر موقعیت استراتژیک آن بدلیل همسایگی با چین، هندوستان، روسیه و ایران موقعیت استراتژیک انتقال انرژی دریای خزر به خلیج فارس و دریای عمان را نیز پیدا کرد. موقعیتی که با سقوط اتحاد شوروی و تاسیس کشورهای جدید در منطقه قفقاز بوجود آمد.

یکصد سال پیش لنین با تیزهوشی منحصر به فرد خود این موقعیت و تلاش جهان سرمایه‌داری را تحت عنوان "جایگاهی مرکز ثقل سیاسی و جابجایی به سمت شرق" ارزیابی کرد. این ارزیابی همچنان اعتبار خود را، در هر تحلیلی پیرامون سرمایه‌داری جهانی حفظ کرده‌است. برای این جابجایی مرکز ثقل، سرمایه‌داری جهانی، در هر مقطع انواع تئوری‌ها را آفریده‌است. پس از دو جنگ جهانی، تئوریک جنگ سرد با همین هدف آفریده شد، همچنان که تئوری ضد بشری "جنگ تمدن‌ها" پایه‌های "جنگ جهانی علیه تروریسم" را ساخت.

"ساموئل هانتینگتون" پایه‌های تئوری جنگ تمدن‌ها را براساس برخی داده‌های آماری، که عمدتاً به عوامفریبی جهت شروع یک جنگ جدید جهانی شبیه است نوشت «مسلمانان به خاطر میزان فوق‌العاده بالای رشد جمعیت و آسیائی‌ها بدلیل رشد اقتصادی بالایشان غرب را تهدید می‌کنند».

آن رشد اقتصادی که هانتینگتون آن را پیش می‌کشد تا فقر و عقب‌نگهداشته شدن دهها کشور مسلمان و بیش از یک میلیارد مسلمان جهان در سایه قرار گیرد و جنگ صلیبی میان مسلمانان و مسیحیان جای مبارزه برای رهایی و مبارزه طبقاتی را در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری بگیرد متکی است به اقتصاد دهه ۸۰ برخی کشورهای آسیای جنوب شرقی. کشورهایی که برای یک دوره برای مقابله با چین تقویت شدند و بار این رقابت را نیز نیروی کار ارزان این کشورها تحمل کردند. یعنی همان برهه‌های آسیا که در دهه ۹۰ با بزرگترین بحران‌های اقتصادی-اجتماعی روبرو شده و اکنون در آن غرق‌اند!

عوامفریبی آماری هانتینگتون بر این پایه قرار دارد که در سال ۱۹۰۰ میلادی از جمعیت یک میلیارد و ششصد و پنجاه میلیونی آن زمان کره زمین نزدیک به ۲۹۶ میلیون در اروپا (بدون محاسبه روسیه) زندگی می‌کردند، یعنی حدود ۱۸ درصد. امروز در این نقطه از جهان ۵۱۳ میلیون نفر از جمعیت شش میلیارد و صد و بیست و هفت میلیون نفری جهان زندگی می‌کنند. یعنی به میزان فقط ۸ درصد. او این آمار را نه بر اساس دلائل مشخص اجتماعی در کشورهای اروپائی که انگیزه‌های تعدد فرزند و ازدواج و تشکیل خانواده را بکلی تغییر داده، بلکه ناشی از رشد اقتصادی در آسیا معرفی کرده و پس از بافتن آسمان و ریسمان به هم و سعی در اثبات فرضیه خود مبنی بر تهدید تمدن غرب توسط مسلمانان جوامع آسیائی و کنفوسیوسی‌ها شالوده تئوریک جنگی را فراهم ساخته که امروز به رهبری آمریکا و بعنوان جنگ جهانی علیه تروریسم دنبال می‌شود! (در همین شماره راه‌نوده برگردان بخش‌هایی از کتاب "آتش و یخ" را بخوانید)

در زمان عملیات قادر به از کار انداختن سیستم‌های رادار بوده‌اند. امری که برای اولین بار در یوگسلاوی و در جریان بمب باران‌های سال ۱۹۹۹ مورد استفاده قرار گرفت.»

جنگ اول و دوم جهانی، به ترتیب برای فرار از بحران‌های اقتصادی سالهای قبل از ۱۹۱۴ و ۱۹۲۸ شروع شد و تسلط بر آسیای میانه و روسیه اهداف استراتژیک آن دو جنگ بود. ناپلئون نیز در سال ۱۸۱۲ با حمله به روسیه قصد همین تسلط را داشت. عملیات نیویورک و واشنگتن نیز بهانه‌ای بود برای کنترل استراتژیک‌ترین منطقه جهان، یعنی منطقه خلیج فارس و بدنبال آن دیکته سیاست‌های اقتصادی به دوست و دشمن و این تازه ضلع جنوبی هدف بزرگتر را تشکیل می‌دهد: «منطقه اروپا-آسیا»

## برژینسکی

برژینسکی، مشاور ارشد کاخ سفید در کتاب "تخته شطرنج بزرگ" درباره این منطقه می‌نویسد: «منطقه اروپا-آسیا قاره‌ایست پهناور از "لیسبون" در غرب تا "ولادی وستوک" در شرق و از قطب شمال تا خلیج فارس که دارای مساحتی حدود ۵۰ میلیون کیلومتر مربع است و ۷۵ درصد جمعیت جهان، یعنی بیش از چهار میلیارد جمعیت جهان را در خود جای می‌دهد. این قاره دارای تولید ناخالص ملی حدود ۳۴۰۰۰ میلیارد دلار می‌باشد.»

برژینسکی که در یک دوره وزیر خارجه ایالات متحده بوده در کتاب خود ادامه می‌دهد: «از اتحاد میان روسیه، چین، هندوستان و ایران باید جلوگیری شود. این نه یک اتحاد ایدئولوژیک، بلکه یک ائتلاف ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیک است در مناسباتمان با این کشور (ایران) باید بسیار محتاط عمل کنیم، چرا که می‌تواند جذب روسیه و چین شود. در بین کشورهای مسلمان منطقه، ایران از وضعیت خاصی برخوردار است و در آسیای میانه و قفقاز دارای نفوذ است. تجزیه ایران در شرایط کنونی نمی‌تواند بهترین راه ممکن برای ایالات متحده باشد، اما برای ما یک ایران مطیع سودمند است!» (برای اطلاعات بیشتر در باره این کتاب و نظرات برژینسکی مراجعه کنید به راه‌نوده شماره ۹۵ مقاله "اسلام امریکائی چه وظیفه‌ای را امروز برعهده دارد؟")

## نبرد برای تسلط بر منطقه "اروپا-آسیا"

بیش از یکصد سال پیش، سر "هارولد مکیندر" بریتانیائی در رابطه با این منطقه نوشت: «نبرد بر سر تصاحب یا کنترل منطقه "اروپا-آسیا" فاکتور تعیین کننده است که چه کسی قدرت حاکم جهان می‌شود.» در اواسط دهه ۷۰ قرن بیستم نیز بسیاری از سیاستمداران وابسته به الیگارشی‌های مالی انگلو-امریکائی اظهاراتی از این نوع داشتند. بعنوان نمونه "ریچارد نیکسون" و "هنری کسینجر" به مناسبت‌های مختلف با اشاره به منطقه خلیج فارس و خطر اتحاد شوروی بر این اعتقاد بودند: «۶۰ درصد انرژی مورد نیاز ما از این منطقه (خلیج فارس) تامین می‌شود، منطقه‌ای که مانند بشکه باروت است و هر لحظه در حال انفجار. این منطقه آستن شورش‌ها و قیام‌هایی است که منافع ما را در منطقه به خطر می‌اندازد. ما دو راه بیشتر در پیش رو نداریم یا سرکوب این قیام‌ها و شورش‌ها و یا یافتن انرژی جایگزین، طبیعی است که راه دوم برای ما بسیار پر هزینه است»

اینکه در ابتدای قرن ۲۱ و با پیشرفت عظیم ابزار تولید و گسترش شبکه‌های تولیدی و پیشرفت وسائل ارتباط راه دور، گسترش

# صف واحد مقاومت جهانی

**حزب توده ایران زمانی منحل و منقرض می‌شود،  
که از سیاست و مشی توده‌ای خود فاصله بگیرد.**

م. محمود

در پی شکست کوشش بشریت برای ایجاد جامعه سوسیالیستی بر پایه سوسیالیسم (علمی) درنیمی از جهان - به ویژه در کشور اتحاد شوروی سابق بحث‌هایی بر پایه این محور آغاز شد، که آیا برپایی سوسیالیسم همچنان، تنها وظیفه تاریخی طبقه کارگر است؟ آیا نیروهای متفاوت اجتماعی و طبقات گوناگون جامعه نیز در برقراری آن سودمند هستند؟ آیا همه بشریت در حفظ و ادامه حیات بشری مسئولیت ندارند؟

برای ورود به این بحث بسیار جدی، یعنی پشت سر گذاشتن مناسبات و شیوه تولید سرمایه‌داری، که برای دسترسی به سود بیشتر، با غارت لجام گسیخته منابع طبیعی جهان و غارت منافع بشریت همراه است، ابتدا باید دید چه اکثریتی از همه انسان‌هایی که بر روی زمین بسر می‌برند برای این دگرگونی می‌توانند بسیج شوند و در جهت بسیج آنها باید کوشید اگر نابودی محیط زیست بدون زیرپا گذاشتن حقوق انسان‌هایی که اکنون در حیات‌اند ممکن نیست - که همین‌گونه است - جز با کمک همین انسان‌ها می‌توان عزم مقاومت و اراده دگرگونی نظام غالب را سازمان داد؟ اگر هر قشر و طبقه‌ای جز آن طبقه و قشری که حیات نظام سرمایه‌داری با سرنوشت آنها پیوند دارد - به فراخور منافع خود در صف نیروی مقاومت و دگرگون سازی قرار می‌گیرد، هیچ نیروی پیشتازی در سراسر جهان مجاز به عدول از اصل بسیج حداکثر نیرو برای وارد آوردن سنگین ترین ضربه نیست و این همان نقطه تلاقی انترناسیونالیسم و ناسیونالیسم در جهان کنونی‌ماست در این نقطه تلاقی دفاع از منافع نسل‌های آینده نیز در نظر است. اگر در صورت این پیوند هنوز تردیدهایی وجود داشته باشد که دارد، باید توصیه کرد که به صف متمرکز و جبهه استوار روبرو نگریم و از آن آموخت. گاه از مخالف و حتی دشمن هم می‌توان آموخت! اتحادی که در نئولیبرالیسم جهانی روز به روز متمرکز تر و مهاجم تر می‌شود ضرورت اتحاد همگانی در برابر آن صف متحد و مهاجم را در برابر ما قرار می‌دهد.

امروز متاثر از تشدید محاصره گسترده بشریت از سوی سرمایه متمرکز مالی در جهان و بر اثر فشار این سرمایه‌داری به اقشار و طبقات مختلف اجتماعی، جنبش جهانی صلح، جنبش جهانی زنان، جنبش بیکاران، جنبش گرسنگان، جنبش جوانان و تشکل‌های نوین‌داری در کنار شناخته ترین جنبش‌های جهانی، نظیر جنبش کارگران و دهقانان قرار می‌گیرند و همه آنها، بیش از هر زمان دیگری، علاوه بر مسائل اقتصادی، در عرصه‌های مانند مسائل ملی، مسائل فرهنگی و علیه انواع تبعیض‌های اجتماعی وارد میدان می‌شوند. متاثر از همین واقعیت است که حتی در احزابی نظیر حزب کمونیست فرانسه بر ضرورت توجه به این جنبش‌ها و قرار گرفتن در کنار آنها برای پیشبرد امر بسیار مهم مقاومت در برابر نئولیبرالیسم و سرمایه‌بزرگ مالی جهان تاکید می‌کنند. نه تنها تاکید می‌کنند، بلکه برای برداشته شدن هر نوع مانع ذهنی در این زمینه در اساسنامه‌های خود اصول تازه‌ای را می‌گنجاندند و تاکتیک‌های نوینی را کارپایه خویش می‌سازند.

واقعیت جهان امروز می‌گوید، که دیگر نمی‌توان چون گذشته برقراری جایگزین نظام سرمایه‌داری، یعنی سوسیالیسم را منحصر و وظیفه طبقه کارگر دانست، بلکه باید ابعاد وظیفه فوق را به سطح وسیع تری

از جهان امروزی گسترش داد. «زیرا برپایی سوسیالیسم جهانی، نیازمند وحدت تمامی نیروهای است که تازیان سرمایه‌داری جهانی برگرداند آنها فرود می‌آید، همچنان که حضور در جنبش صلح جهانی وظیفه همه نیروهای صلح جوی جهانی و پیشاپیش همه آنها طبقه کارگری جهانی است.»

بی شک آنچه که امروز تحت عناوینی چون مبارزه باتروریسم جهانی، جنگ برای برقراری صلح جهانی و حفظ منافع عموم بشری مطرح می‌شود در مرحله جهانی شدن اقتصاد سرمایه‌داری و حاکمیت گلوبالیزاسیون از هر راه غیر عقلایی، غیرحقوقی و حتی زیرپا نهادن منشور سازمان ملل متحد در مورد پذیرش حق تعیین سرنوشت ملت‌ها و رعایت حقوقی مرزهای تعیین شده بین المللی باتوسل به روش‌های نظامی چیزی نیست جز دست یابی به منابع ملی دیگر ملت‌ها و کشورها! به این ترتیب است که آغوش گشائی برای اتحاد جهانی همه اقشار و طبقات ذینفع در صلح و سوسیالیسم تنها وظیفه طبقه کارگر و پرولتاریای جهانی نیست، بلکه وظیفه همه بشری است. هر اندازه حلقه محاصره بشریت توسط سرمایه‌مالی و متمرکز شده جهانی تنگ‌تر می‌شود، اتحادها باید گسترده تر شود. این، همان امری است که در یک یک کشورهای جهان نیز روز به روز بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد و جبهه‌های گسترده اجتماعی شکل می‌گیرند. آنچه که در جریان جنگ دوم جهانی در سراسر جهان از یک سو و از سوی جنبش‌های انقلابی و کمونیستی در کشورهای مختلف جهان از سوی دیگر در دستور روز و لحظه قرار گرفت، از همان ضرورتی برخاسته بود، که امروز گسترده‌ترین اتحادها در دستور بشریت قرار گرفته‌است. وقتی جهان با مخاطره‌ای سرنوشت ساز روبروست و سرنوشت یک‌ایک کشورها به سرنوشت کل جهان پیوند خورده‌است، چگونه می‌تواند مبارزه‌ای جدا جدا به ثمر برسد؟ انترناسیونالیسم، که پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم بشدت زیر ضربه قرار گرفت، امروز بسیار فراتر از دهه‌های پیش از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم در دستور کار جنبش‌های اجتماعی است!

برای آن گروه از توده‌ای‌ها که با تاریخ حزب خویش آشنائی کافی دارند، ضرورت‌های یاد شده در بالا اصول توده‌ای اندیشیدن و توده‌ای بودن است. اساسا، پایه‌ریزی حزب توده ایران بر همین اصول استوار بود و نخستین طرح برنامه حزب توده ایران نیز متأثر از همین واقعیات بود. در حزب توده ایران، سخن از توده‌ها و دفاع از منافع توده‌هاست. متکی به همین مشی و شناخت، حزب توده ایران با شعار "صلح"، در کوران جنگ دوم جهانی وارد میدان مبارزه شد و تا لحظه‌ای که نام این حزب "حزب توده ایران" باشد، از مشی و سیاست نه می‌توان و نه اجازه عدول داده می‌شود، چرا که عدول از آن به معنای نفی و انقراض حزب توده ایران است!

بنابراین، پافشاری حزب توده ایران بر مبارزه علیه امپریالیسم پافشاری بر دفاع از حیات بشری است. این وظیفه، تنها برعهده یک طبقه (کارگر) نیست، بلکه وظیفه و رسالت توده‌های مردم برای حفظ جهان، نجات بشریت و صف آرائی در برابر امپریالیسم جهانی در کلیت جهان و غارتگران داخلی کشور (در هر رنگ، لباس، اندیشه و مذهبی) بعنوان متحدان طبیعی امپریالیسم جهانی است.

ارزیابی شرکت نیروها و اقشار فوق در میهن ما به عنوان متحدان کنونی رشد و ترقی اجتماعی به سوی هدف ایجاد جامعه سوسیالیستی به جای نظام سرمایه‌داری، ثمره آن بر داشتی است که در بالا به آن پرداخته شد. با پرهیز از هر نوع مطلق کرائی، باید شیوه‌های متنوع مبارزه واحد و گسترده اجتماعی را در داخل کشور جستجو کرد و حلقه‌های پیوند انترناسیونالیستی این مبارزه را با مبارزه جهانی علیه سرمایه‌مالی امپریالیستی گره زد.

۱- افزایش مالیات بر درآمد شرکت‌های نفتی و پتروشیمی از ۱۶/۶ درصد به ۳۰ درصد.  
لازم به یادآوری است به موجب قانون اساسی جدید ونزوئلا، که ۳ سال پیش به تصویب رسید صنایع نفت و گاز این کشور عضو اوپک، ملی شده و حداقل ۵۱٪ از هر طرح مشترک با شرکت خارجی، باید متعلق به دولت ونزوئلا باشد. قانون جدید مالیات این شرکت‌های مختلط را افزایش خواهد داد.

## نیروهای مسلح ونزوئلا با قدرت از اصلاحات مسالمت آمیز و دمکراتیک در این کشور حمایت می‌کنند!

۲- گسترش قانون ۵۱ درصد مالکیت دولتی به همه بخش‌های اقتصاد.

به موجب این قانون دولت با پرداخت غرامت ۵۱ درصد مالکیت همه واحدهای تولیدی را در اختیار خواهد گرفت.  
۳- قانون اصلاحات ارضی دمکراتیک.

به موجب این قانون مالکیت اراضی کشاورزی از تعدادی زمیندار بزرگ به میلیون‌ها روستائی بی زمین منتقل خواهد شد. به موجب این قانون همه اراضی بایر شهری و روستائی، در بین فقرا تقسیم خواهد شد.  
۴- قانون استفاده از نیروهای نظامی در مبارزه با جنایات.

این اقدامات، طبعاً مورد مخالفت زمینداران بزرگ و سرمایه‌داران کمپرادور ونزوئلا قرار گرفته و آنها، ضمن برگزاری اعتراضات پراکنده، برپائی یک اعتراض عمومی برای روز ۱۰ دسامبر، یعنی روزی که قرار است این قوانین، به اجراء گذاشته شوند، را در نظر گرفته‌اند. در ادامه جهت اطلاع خوانندگان گزارشی در روزنامه لوس آنجلس تایمز و واشنگتن پست را در این مورد می‌آورم.

روزنامه لوس آنجلس تایمز مورخ ۲۵ نوامبر ۲۰۰۱ در این زمینه گزارشی داد: «هوگوچاوز» رئیس‌جمهور ونزوئلا در برنامه رادیویی «الو رئیس‌جمهور» که طی آن هر هفته با مردم کشور خود گفتگو می‌کند، خواهان گفتگو با اتحادیه صاحبان صنایع ونزوئلا شد، چاوز افزود «من از آنها می‌خواهم که جهت رفع اختلافات به میز مذاکره برگردند» او برخی از رهبران صنایع و تجار کشور را بعلت قطع مذاکرات با دولت و دعوت به اعتصاب، غیر منطقی خواند. «پدرو کارمونا»، رئیس اتحادیه صاحبان صنایع و تولیدکنندگان بزرگ ونزوئلا گفت: اتحادیه او تا زمانی که قانون ۴۹٪ لغو نشود با دولت مذاکره نخواهد کرد.

یکی دیگر از موارد اختلاف قانون اصلاحات ارضی است که به دولت اجازه می‌دهد، زمین‌ها خصوصی که به کار گرفته نمی‌شوند را مصادره کند. کارمونا قانون اصلاحات ارضی را تهدیدی برای کشاورزی کشور تلقی کرد. چاوز و کابینه او پیشنهادات رهبران اتحادیه صاحبان صنایع و تولیدکنندگان آن کشور را پس از بررسی رد کرده و آنها را مغایر منافع اکثریت مردم ونزوئلا تلقی کردند. چاوز ضمن رد شایعه کودتای نظامی گفت: «نیروهای مسلح قویاً از انقلاب مسالمت آمیز و دمکراتیک

محبوبیت رئیس‌جمهور ونزوئلا را در مناطق فقیرنشین و محروم کشور بهتر می‌توان دید. در کنار پرچم‌های سرخ حزب کمونیست ونزوئلا، بیرق‌های پرتقالی «جنبش حرکت به سمت سوسیالیسم» و شعارهای دست نویسی «با تو امروز و همیشه»، می‌توان گرمای روزهایی را دید که سه سال پیش چاوز با وعده «انتقال قدرت از نخبگان فاسد» به اکثریت مردم ونزوئلا، از طریق انتخابات آزاد به قدرت رسید.

از سوی رئیس‌جمهور و با استفاده از اختیارات قانونی ریاست جمهوری

# صدور فرمان سرعت اصلاحات در ونزوئلا!

تقسیم اراضی بایر شهری بین مردم بی مسکن، تقسیم اراضی کشاورزی و مالیات بر درآمد شرکت‌های نفتی و پتروشیمی تا ۳۰ درصد در راس برنامه‌های اصلاحی دولت قرار گرفت!

نیروی انتظامی برای مبارزه با جنایت در ونزوئلا بسیج شد و دولت با پرداخت غرامت ۵۱ درصد واحدهای تولیدی را در اختیار گرفت!

جنبش اصلاحی در ونزوئلا، یکی از مهمترین مراحل حیات خود را طی می‌کند. با آنکه این جنبش وجوه مشترکی با جنبش اصلاحات در جمهوری اسلامی دارد و پیگیری تحولات آن می‌تواند تجربه‌ای برای اصلاحات در ایران باشد، مطبوعات طرفدار اصلاحات همچنان به سکوت و بی‌توجهی نسبت به آن ادامه می‌دهند و با انتشار اخبار آن گامی برای تعمیق آگاهی مردم در این زمینه بر نمی‌دارند. نه تنها گامی در این جهت بر نمی‌دارند، بلکه از انتشار خبری کوتاه در این باره نیز کوتاهی می‌کنند.

«هوگوچاوز»، رئیس‌جمهور ونزوئلا، با استفاده از اختیارات قانونی خود، مجموعه احکام قانونی جهت سرعت بخشیدن به روند اصلاحات و بهبود وضع مردم را صادر کرده و زمان اجرای آن را ۱۰ دسامبر ۲۰۰۱، اعلام داشت. مهمترین این قوانین عبارتند از:

شانس چندانی ندارد، زیرا متحدین چاوز در مجلس، دردیوان عالی و هیات انتخابات ملی، اکثریت را دارند.

”طارق ویلیام ساب“، عضو ”جمهوری پنجم“ (تشکیلات اصلاح طلبان هوادار چاوز) و مسئول کمیسیون امور خارجه مجلس ونزوئلا در گفتگو با خبرنگار واشنگتن پست گفت: «با یک اپوزیسیون غیر منطقی، مستاصل و فاقد رهبری جدی روبرو هستیم، اگر آنها با تشویق نیروهای نظامی به دخالت در امور سیاسی به سمت یک راه حل خشن حرکت کنند، در عمل با آتش بازی خواهند کرد. سرمایه‌داران دائماً از ما انتقاد می‌کنند، اگر آنها واقعاً دلشان برای کشور می‌سوزد چرا خود دست بکاری نمی‌زنند، و بعنوان مثال بخشی از ۱۲۰ میلیارد دلار نقدینگی که به بانک‌های خارجی سپرده‌اند را به داخل کشور منتقل نمی‌کنند.» اکثر مردم ونزوئلا هنوز چاوز را تنها کسی می‌دانند که قادر به حل مشکلات آنهاست. «چه وریا» مادر ۵ کودک که در راهپیمایی به هواداری از چاوز و سیاست‌های او شرکت کرده می‌گوید: «سیاستمداران کهنه کار که برخی از آنها در این اطراف هستند، حاصل کار ما را دزدیدند، صندوق بازنشستگی ما را غارت کردند، به اندازه کافی غذا به ما ندادند و آنقدر خانه نساختند که تا مجبور باشیم در خیابانها زندگی کنیم.» اینها حالا بما می‌گویند ما نفهم هستیم که از چاوز حمایت می‌کنیم؛ تفهم خود آنها هستند.

انعکاس آنچه که در ونزوئلا می‌گذرد، در عمل نادرست بودن بسیاری از تبلیغات روزانه در مطبوعات داخل کشور و سیاست‌هایی را که به عنوان تنها راه به مردم ایران معرفی می‌شوند را نشان می‌دهد.

کشور حمایت می‌کنند. نیروهای مسلح در کنار انقلاب قرار دارند و هیچکس قادر نخواهد بود مانع اصلاحات انقلابی کشور شود.» روزنامه واشنگتن پست ۲۶ نوامبر ۲۰۰۱ ضمن گزارش سفر چاوز به شهر کومانا واقع در ۲۵۰ کیلومتری کاراکاس، پایتخت ونزوئلا نوشت: «کلاه سرخ هوگو چاوز بعنوان سمبل انقلاب مسالمت‌آمیز کشور، هیچگاه در این بخش از کشور از مُد نیافتاده است. محبوبیت چاوز را در مناطق فقیر و محروم کشور بهتر می‌توان دید، و رای پرچم‌های سرخ حزب کمونیست ونزوئلا، بیرق‌های پرتغالی‌رنگ «جنبش حرکت به سمت سوسیالیسم» و شعارهای دست نویس «با تو امروز و همیشه» را می‌توان همچنان و به همان گرمای روزهایی دید که سه سال پیش چاوز با وعده انتقال قدرت از «نخبگان فاسد» به اکثریت مردم ونزوئلا، از طریق انتخابات آزاد به قدرت رسید.

پس از پیروزی در دو انتخابات ریاست جمهوری، تصویب قانون اساسی جدید و نابودی کامل یک سیستم دو حزبی فاسد که طی دهه‌ها، قدرت و ثروت در ونزوئلا را کنترل کرده بود، چاوز با مقاومت در برابر سیاست‌های اصلاحی رادیکال خود روبرو شده است. با این وصف چاوز هنوز از محبوبیت عظیمی در بین ۲۰ میلیون طبقات و اقشار محروم جامعه از جمعیت ۲۴ میلیونی کشور برخوردار است. مخالفان چاوز در دو جبهه مبارزه می‌کنند. یکی با جمع آوری امضاء برای برکناری او و دیگری با فشار بر مجلس برای اعلام عدم کفایت او. اما هیچیک از این دو اقدام،

## چرا اصلاح طلبان حکومتی ج.ا در غفلت مانده‌اند؟

جهت درک اهمیت تحولات اخیر در ونزوئلا، جهت به منظور ارائه زمینه مقایسه حرکت و سمت وسوی جنبش اصلاحات در ایران و ونزوئلا، گوشه‌ای از اخبار مطبوعات اصلاح طلب حکومتی ایران را با هم می‌خوانیم.

راه توده شماره ۱۰۷ در بررسی برخی از سیاست‌ها و اقدامات دولت اصلاحات در ونزوئلا، از ایجاد صندوق ذخیره ارزی برای مقابله با بحران‌های ناشی از نوسان قیمت نفت در بازار جهانی خبر داد. در ایران نیز دولت اصلاحات صندوق مشابهی را ایجاد کرده، ولی برخلاف ونزوئلا، موجودی آن مثل گوشت نذری بین آقازاده‌ها و خودی‌ها تقسیم می‌شود. نوروز ۳۰ آبان ۸۰ نوشت: ۹۰۰ میلیون دلار اعتبار از محل صندوق ذخیره ارزی در اختیار بخش خصوصی قرار گرفت. همین روزنامه در ۲۲ آبان ۸۰ از قول معاون اول رئیس جمهور: نوشت مناطق آزاد چندین میلیارد دلار از مازاد در آمد ارزی را می‌گیرند. نوروز در آذر ۸۰ از قول وزیر صنایع و معادن نوشت «۵۰ شرکت سازمان گسترش آماده واگذاری به بخش خصوصی است.» مطبوعات هوادار اصلاحات در هفته اول آبان با ذکر بخشی از گزارش مشاور مدیر اجرائی صندوق بین لملی پول "از جهت گیری مثبت اقتصاد ایران" مژده دادند. در بخشی از این گزارش که موجب شادی این نهاد امپریالیستی شده چنین می‌خوانیم: دریافت وام از بانک‌های خارجی و تزریق آن به بخش خصوصی تقویت دارائی‌های خارجی را سبب شده است. (نوروز ۳ آبان ۸۰)

البته این مطبوعات نمی‌پرسند در شرایطی که بخشی از نمایندگان سرمایه‌داری ملی به بهانه براندازی محاکمه می‌شوند، این بخش خصوصی که چنین مورد بحث قرار گرفته و بر سرخوان یغما نشسته است متشکل از چه کسانی است؟ این مطبوعات از کنار خبر بررسی سوء استفاده یک میلیارد دلاری در وزارت نفت که وزیر مربوطه عامل اصلی آنست می‌گذرند و از خبر واگذاری اختیارات بیشتر به شرکت‌های نفتی خارجی در چارچوب قراردادهای بیع متقابل، با چشم‌های بسته عبور می‌کنند. همین مطبوعات، حتی پس از انتشار خبر بخشنامه‌های مربوط به شرکت پتروپارس در روز ۶ آذر ۸۰ نمی‌پرسند: چرا شرکتی که از سرمایه صندوق باز نشستگی کارگران و نمایندگان وزارت نفت تشکیل شده و تنها در چارچوب قراردادهای بیع متقابل در ایران فعال بوده قادر شده چندین قرارداد جمعاً به مبلغ ۷/۵ میلیارد دلار جهت اجرای طرح‌های توسعه میدان‌های گاز پارس جنوبی با شرکت ملی نفت ایران منعقد کند؟ قراردادهائی که در جزایر برتیش ویرجین انگلستان ثبت شده است. (به جز بهزاد نبوی که چندی پیش از هیات مدیره این شرکت استعفاء داد، از دیگر مدیران و افراد این شرکت خبری در اختیار مردم نیست)

با توجه به این واقعیت وضعیتی که اصلاح طلبان حکومتی ایران خود را در آن قرار داده‌اند بی‌مهری عمومی آنها به تحولات ونزوئلا را بهتر

می‌توان درک کرد



در جریان کار کنفرانس یک هفته‌ای بن پیرامون دولت آینده افغانستان، رادیو ۲۴ ساعته ایران که از امریکا برنامه پخش می‌کند، گفتگویی پیرامون رویدادهای افغانستان، کنفرانس بن و تحولات ایران با سردبیر راه‌توده انجام داد. این گفتگو در تاریخ ۷ دسامبر و از سوی یکی از برنامه‌سازان این رادیو "مانوک خدابخشیان" انجام شد. این گفتگو در همان تاریخ از رادیو ایران پخش شد و آنچه در زیر می‌خوانید متن پیاده شده از نوار این مصاحبه است.

# مخالفان اصلاحات تا حد واگذاری

## پایگاه نظامی به امریکا

### حاضر به سازش و مذاکره‌اند!

برای چنین خیانت، معامله و سازشی، بیش از هر چیز نیازمند بستن فضای سیاسی کشور، توقیف مطبوعات و خاموش کردن هر صدای معترض و طرفدار مذاکره و برقراری مناسبات عادی دیپلماتیک بین ایران و امریکا هستند!

طالبان ماموریت اجرا کردند و حالا باید دید این نوع ماموریت‌ها به چه جریان‌های دیگری در ایران و دیگر کشورها واگذار شده و یا خواهد شد!

برای اینکه بیشتر با آینده حضور این نیروها در کابل، در حکومت و یا در کنفرانس‌های نظیر کنفرانس بن آشنا شوید، بریتان یک ماجرای بسیار آموزنده‌ای را می‌گویم.

سال ۱۹۹۴ که این آقایان در کابل و ایالات مختلف روبروی همدیگر سنگر بندی کرده بودند و هر کس یک تکه از لحاف چهل تکه حکومت را در اختیار گرفته و همه لحاف را می‌خواست به سر خودش بکشند پادشاه عربستان سعودی همین رهبران باصلاح جهادی را دعوت کرد به عربستان. این مربوط به آن زمانی است که این آقایان در حاکمیت بودند، گلبدین حکمتیار، نخست وزیر بود و احمد شاه مسعود وزیر دفاع، اما یکی‌شان در کوه‌های اطراف کابل و یکی در خیابان‌های شهر سنگر بندی کرده و آماده جنگ خیابانی و بمباران شهر بودند.

پادشاه عربستان آنها را برد به عربستان تا نصیحت کند که با هم آشتی کنند و دست از جنگ قدرت با یکدیگر بردارند. این رهبران ۷ تنظیم (سازمان) که آقای ربانی هم جزو آنها بود با هم آشتی کردند و به پادشاه عربستان سعودی هم قول دادند که بروند با هم حکومت کنند و دعوا نکنند. البته وعده پول و پله‌ای هم عربستان به آنها داد. نکته جالب اینست که پادشاه عربستان سعودی برای محکم کاری همه آنها را برد به داخل خانه خدا. یعنی آن محل ممنوعه‌ای که فقط سالی یکبار پادشاه عربستان وارد آن می‌شود و خدام مخصوص اجازه ورود به آن را دارند. این آقایان در داخل خانه خدا با هم عهد بستند که دیگر دست به اسلحه علیه هم نبرند و بعد همگی‌شان بازگشتند به افغانستان. به محض رسیدن به

خدابخشیان: کانون اخبار مربوط به افغانستان، به آلمان، به شهر بن منتقل شده است. در کنفرانس بن چه می‌گذرد؟ ما شنیده‌ایم راه‌توده اطلاعات زیادی در باره حوادث ۲۰ و چند ساله افغانستان دارد!

راه‌توده: دشوار می‌توان حدس زد که در داخل کنفرانس و در بین هیات‌ها چه می‌گذرد. به همین دلیل من تصور می‌کنم پیش از آنکه بدنبال اخبار داخل کنفرانس باشیم باید برویم بدنبال تفسیر مسئله. البته همین خبرهایی هم که تاکنون منتشر شده تا حدودی نمای آینده کنفرانس را جلوی ما قرار می‌دهد.

خدابخشیان: خبرنگار سی.ان.ان از دژ کنفرانس بن گزارش می‌داد که گروه‌های شمالی وابسته به ربانی هم با آنچه در کنفرانس می‌گذرد موافقت ضمنی کرده‌اند و تصمیمات کنفرانس بن را قبول کرده‌اند.

راه‌توده: من یک سابقه کوتاهی را برای شما و شنوندگانتان بگویم. این آقایانی که تنظیم‌ها و یا بقول خودمان گروه‌های مسلح را تشکیل داده‌اند و حالا کابل را فتح کرده‌اند، در تمام سال‌های گذشته هم بوده‌اند، در زمان ببرک کارمل، در زمان دکتر نجیب‌الله و حتی در زمان ریاست جمهوری همین آقای ربانی هم این تنظیم‌ها بود و مردم با عملکرد آنها و با رهبران آنها آشنا هستند. بعد هم که شکست خوردند و حکومت را تحویل طالب‌ها دادند، رفتند به مزارشریف و کوه‌ها و جنگ را ادامه دادند.

هامبورک بزرگترین تجارتخانه را دارد و با هوپیمای خصوصی اینطرف و آنطرف می‌رود.

نکته دیگری که احتمالاً مورد نظر است اینست که این فرماندهان عادت به انتقال کمک‌های مالی غرب به حساب‌های شخصی‌شان دارند و ۲۰ سال است که به این جیره و باج گرفتن عادت کرده‌اند. شاید به همین دلیل هم فکر این باشد که کمک مالی به دولت آینده افغانستان دیگر به این افراد داده نشود و به حساب شخصی آنها واریز نشود. نکته دیگر اینست که این افراد اغلب کم سواد و بی‌سوادند، جز چند نفرشان مانند ژنرال دُستم که در حکومت سابق هم ژنرال بوده و یا این اسماعیل خان که پیش از حکومت ببرک کارمل سروان ارتش بوده‌است. در اینجاست که پرسش مهم مطرح می‌شود و آن اینست که بالاخره از میان چه کسانی می‌توان دولت و ارتش تشکیل داد. **پاسخ ما با توجه به شناختی که از اوضاع افغانستان داریم اینست که هیچ دولتی در آینده افغانستان نمی‌تواند بدون اتکا به ماشین دولتی و کادرهای دولتی زمان ببریک کارمل و دکتر نجیب الله تشکیل شود. این نکته واضحی است؛ چه کسانی خوششان بیاید و چه بدشان بیاید این امر بعنوان یک واقعیت و ضرورت خود را نشان می‌دهد و حتی خود را به مخالفان تحمیل می‌کند. صدها و هزاران کادر دولتی و نظامی از دو دولت باقی مانده که تجربه کثورداری دارد، دانش دارد، متخصص دارد و افغانستان از نظر کادر و نیروی متخصص و تکنوکرات فقیرتر از آنست که بتواند از این نیرو صرف‌نظر کند. آینده بیشتر از امروز ضرورت پذیرش این واقعیت را نشان خواهد داد.**

**خدابخشیان:** ما می‌شنویم و در این روزها می‌خوانیم که صحبت از نسل جدید افغانستان است؛ نسلی که آینده افغانستان را خواهد ساخت و کمک‌های مالی آمریکا هم در اختیار آنها گذاشته خواهد شد. جنگ‌آوران می‌روند و تحصیل‌کردگان می‌آیند. اما اشاره به مسئله ظاهر شاه و نقش او نکردید. در آخرین شماره نشریه راه‌توده مطلب بسیار جالبی را در باره سانسور نام ظاهرشاه در مطبوعات ایران خواندم، بسیار دلنشین نوشته شده بود و طنز گزنده‌ای در آن بود. صاف و ساده می‌خواهم بپرسم ظاهر شاه می‌آید؟

**راه‌توده:** با توجه به اینکه هیات نمایندگی او در کنفرانس بُن در کنار دیگر هیات‌های نمایندگی متمایل به ظاهرشاه نوعی اکثریت را در برابر اتحاد شمال تداعی می‌کنند، می‌توان پذیرفت که برای وی نقش مهمی در نظر گرفته شده‌است. البته تا آنجا که ما اطلاع داریم پسر و یکی از نوه‌های او در این کنفرانس شرکت دارند. نقش احتمالی او را در آینده افغانستان بجای اینکه در کنفرانس بُن جستجو کنیم بهتر است سری به رم بزنییم و در آنجا ببینیم چه خبر است، یعنی محل اقامت و مهاجرت ظاهر شاه. تا آنجا که ما اطلاع داریم برخورد دولت ایتالیا در هفته‌های گذشته با او تغییر کرده و تشریفات سلطنتی برای او قائل شده‌اند، گارد ویژه برای او گذاشته‌اند و هیات‌های دیدار کننده با او را کنترل و هدایت می‌کنند. خُب، در کنار دم و دستگاه سلطنتی واتیکان، این نوع برخوردها باید زود به چشم بیاید. اما در باره خود ظاهر شاه تا آنجا که ما اطلاع داریم، ایشان ۸۶ ساله است. شش فرزند دارد که دوتای آن دخترند و شوهر کرده و زندگی‌شان را می‌کنند. از چهار پسر وی هم یکی‌شان در همان آمریکای شما زندگی می‌کند و یکی‌شان هم در ایتالیا تحصیلات دانشگاهی کرده‌است. ظاهرشاه را بعنوان فردی ملایم و بسیار محتاط می‌شناسند. در فرانسه تحصیل کرده و اهل شعر و تاریخ و ادبیات است.

خاک افغانستان جنگ با همدیگر را از سر گرفتند تا بالاخره طالب‌ها را عربستان و پاکستان پیش انداختند تا یک حکومت مقتدر در افغانستان بر پا کنند. همین حادثه به شکل دیگری در سال ۱۹۹۲- اگر تاریخ را اشتباه نکنم- اتفاق افتاد. آنها در پیشاور و جلال آباد جمع شدند و با هم پیمان بستند که دست از اختلافاتشان بردارند و متحداً علیه ارتش شوروی بجنگند، اما واقعیت اینست که آنها در عین حال که با ارتش شوروی می‌جنگیدند با هم دیگر هم جنگ می‌کردند و هر کدامشان یک محدوده‌ای را قرق خودش کرده بود و بر سر درآمدهائی که داشتند با هم می‌جنگیدند. این نکات تاریخی را برای شما و شنوندگانتان گفتم تا نسبت به سرنوشت کنفرانس‌هائی نظیر کنفرانس بُن و یا آینده حکومت در کابل و اصولاً آینده صلح در افغانستان دقیق‌تر و با احتیاط‌تر نظر بدهیم.

**خدابخشیان:** اتفاقاً پرسش اینست که اینها برای قدرت می‌جنگیدند و یا ثروت؟

**راه‌توده:** اجازه بدهید، می‌رسیم به این نکته‌ای که شما مطرح کردید. من در ارتباط با کنفرانس بُن و سئوالی که بیشتر مطرح کردید می‌خواهم صحبت خودم را تمام کنم؛ یعنی این را روشن کنم که نتیجه‌گیری از کنفرانس بُن به این آسانی‌ها هم که تصور می‌شود نیست. سابقه این نوع سازش‌ها، آشتی‌ها و کنفرانس‌ها را هم برایتان گفتم. یعنی می‌توانند در عین حال که دور هم نشستند و با هم تفاهم کرده‌اند، چند ساعت بعدش بزند به کوه و با هم بجنگند! بنابراین، دشواری اساسی برای این نوع کنفرانس‌ها همان سوابقی است که بر سر آشتی‌ها و سازش‌های گذشته وجود دارد؛ اما ظاهراً برای این دشواری راه‌حل پیدا کرده‌اند. تاکید می‌کنم "ظاهراً". این راه‌حل اینبار این است که فرماندهان نظامی و رهبران گروه‌های هفتگانه چندان به بازی گرفته نشوند و از داخل همین کنفرانس بُن مقدمه کنار گذاشتن آنها از ترکیب حکومتی شروع شود. امثال آقای ربانی یکی از آن چهره‌هاست، یا دیگرانی مثل حکمتیار، مثل عبدالحق که کشته شد و یا مجددی و یا حتی امثال ژنرال دُستم و تورن اسماعیل‌خان، والی هرات و انواع این‌ها که هستند. خُب اینها چهره‌های شناخته شده‌ای هستند که بعنوان آدم‌های جنگجو و فرمانده شهرت دارند و البته شهرت خوبی هم ندارند. مردم آنها را بعنوان عاملین جنگ و خونریزی و کشتار در افغانستان می‌شناسند، اینها عاملین مستقیم جنگ و برادر کشی در افغانستان هستند که ملیت‌های مختلف ساکن افغانستان هر کدام کینه و پیشینه‌ای غیر دوستانه نسبت به آنها دارد. با این ترکیب نمی‌توان حتی یک دولت در افغانستان تشکیل داد و ظاهراً کنفرانس بُن این را می‌داند. شاید این دکتر عبدالله که این روزها بعنوان وزیر خارجه دولت کابل سخن می‌گوید و لباس کوه را در آورده و کراوات کریستین دیور می‌بندد از جمله همان چهره‌های جدیدی باشد که جلو کشیده می‌شود تا امثال ربانی و سیاف و دیگران را بتوان به حاشیه برد. صحبت در کنفرانس بُن اینست که نسل جدیدی، تحصیل‌کردگانی از میان مهاجرین افغان بتدریج یک دولتی را تشکیل بدهند. البته این تحصیل‌کردگان هم هر کدام از اقوام مختلف هستند. به همین دلیل شاید این برای اولین بار باشد در جهان که برای یک کشور، در قلب اروپا یک دولت در یک کنفرانس تعیین می‌کنند و برای حاکمیت به داخل آن کشور می‌فرستند و عمدتاً هم کسانی انتخاب می‌شوند و یا شده‌اند که قرار است نسل جدید تکنوکرات‌های را در افغانستان تشکیل بدهند. البته برای شما بگویم که در میان این افرادی که در کنفرانس شرکت کرده‌اند و یا برای دولت انتخاب شده‌اند سال‌ها در اروپا بوده‌اند، تجار بزرگی هم هستند و حتی در یک مورد من اطلاع دارم که یکی از پشتوها که خیلی هم مدافع حقوق پشتوها در این کنفرانس بوده و در اعتراض به کم توجهی به حقوق پشتوها کنفرانس را ترک کرده، در

از طریق لوئی جرگه احتمالا باز خواهد گشت. اینکه سلطنت در افغانستان احیاء خواهد شد یا نه؟ موضوع دیگری است، که پاسخ به آن چندان آسان نیست. پیش از آنکه مسئله سلطنت مطرح باشد، **مسئله فدراتیو شدن افغانستان مطرح است و این تازه به شرطی است که افغانستان تجزیه نشود! فدراتیو به این معنا که افغانستان به سه یا دو منطقه شمال و جنوب و حتی غربی (هزاره ها و مرکز آن در هرات) تقسیم شده و یک حکومت مرکزی در کابل امور عمومی آنها را تنظیم کند و بقیه امور به خود آنها واگذار شود.**

**خدابخشیان:** اتفاقا ما در یکی از برنامه‌های اخیر خودمان با آقای مجتهدزاده که گفتگو می‌کردیم، ایشان هم اشاره به همین فدراتیو شدن افغانستان می‌کردند.

**راه‌توده:** به‌رحال، آنچه که ما را بعنوان یک ایرانی باید بیش از هر چیز نگران کند مسئله تجزیه افغانستان است. شما توجه کنید که بلوچستان پاکستان و منطقه بلوچ نشین افغانستان با مناطق پشتو نشین افغانستان و پاکستان مرز مشترک دارند و از طرف دیگر با بلوچستان ایران همسایه‌اند. سابقه دولت خودمختار محلی در بلوچستان پاکستان هم وجود دارد و مردم بلوچستان پاکستان با تعصب ناسیونالیستی به حکومت خودمختار گذشته بلوچستان نگاه می‌کنند. مرکز این حکومت خودمختار شهر "کویه" پاکستان بوده‌است و آقای "بزنجو" هم رهبر این حکومت بوده و بسیار مورد علاقه عامه مردم است.

در این صورت باید نگران بلوچستان واحد و جدا شدن بخشی از خاک ایران باشیم. تجزیه خاک افغانستان بلافاصله به کشورهای تاجیکستان و ازبکستان هم سرایت خواهد کرد. برای شما و شنوندگان شما شاید جالب باشد بدانید که بسیاری از مراکز فرهنگی و آثار تاریخی و حتی شهرهای مهم و تاریخی ازبکستان در تاجیکستان واقع است و بر عکس. مثلا شهر تاریخی سمرقند بجای آنکه در تقسیمات کشوری اتحاد شوروی سابق به تاجیکستان متصل شود در ازبکستان باقی مانده است. ناسیونالیسم ریشه‌دار در هر دو این جمهوری‌ها سر بلند خواهد کرد و تازه پیش از این دو جمهوری، در کشمیر علم استقلال برافراشته خواهد شد. در خود افغانستان مسئله هزاره‌ها که عمدتا در دولت‌های مرکزی امور دیوانی افغانستان را برعهده داشته‌اند و بسیاری از آنها اهل فرقه "اسماعیلیه" اند مطرح است، که می‌تواند به نوعی استقلال و خودمختاری در منطقه هرات و هم مرز با ایران بیانجامد.

**خدابخشیان:** بعضی‌ها در باره نقش آینده ظاهر شاه، او را با موقعیت و نقش پادشاه سابق بلغارستان مقایسه می‌کنند. رئیس دولت، هماهنگ‌کننده حکومت.

**راه‌توده:** من و برخی دوستان همکار من در نشریه راه‌توده، به دلائل و انگیزه‌هایی که برای خود ما معلوم و مورد پذیرش است، با علاقه مسائل افغانستان را در تمام سال‌های گذشته دنبال کرده‌ایم. به همین دلیل اخبار مربوط به کنفرانس بُن را هم پی‌گیری می‌کنیم. آنچه که تاکنون دستگیر ما شده اینست که یک شورای حکومتی تشکیل خواهد شد و هماهنگی در این شورا اگر به شخص ظاهر شاه و یا فرزند او هم سپرده نشود، این نقش را یکی از طرفداران جدی او برعهده خواهد گرفت تا راه بازگشت او را در آینده هموار کند. تصور نمی‌کنم آقای ربانی هم برخلاف انتظار جمهوری اسلامی نقش چندانی را عهده دار شود. دلائل و انگیزه‌های این تصمیم را هم جلوتر برای شما و شنوندگان گفتیم. در ماه‌های آینده معلوم خواهد شد که افغانستان چه شکلی از اشکال جغرافیائی را به خودش خواهد گرفت.

حالا برگردیم به سؤال شما در باره حضور ظاهر شاه و تشکیل دولت در افغانستان و طرح این دو مسئله در کنفرانس بُن. در راس هر دو مسئله، موضوع بسیار مهم امنیت قرار دارد. یعنی هر دولتی که در کابل بخواهد تشکیل شود و مستقر شود و یا به هر شکلی که ظاهر شاه بخواهد وارد افغانستان شود مسئله امنیت مطرح می‌شود. حداقل در کنفرانس بُن مسئله به این صورت مطرح شده و **استقرار نیروهای خارجی در افغانستان نیز زیر پوشش این بهانه پیش برده می‌شود.** یعنی به نیروهای مسلحی که با غلبه بر طالبان قدرت را بدست گرفته‌اند اطمینانی نیست، براساس همان سابقه‌ای که برای شما و شنوندگان گفتیم. سابقه بازگشت از خانه خدا و جنگیدن با همدیگر! همه آنها که می‌خواهند دولت تشکیل بدهند، مخصوصا آنها که می‌خواهند از خارج وارد افغانستان شوند از تکرار سرنوشت دکتر نجیب‌الله بیمناک‌اند. مسئله نیروی پاسدار صلح که در کنفرانس بُن مطرح شده زیر این پوشش و تاکید بر این نکات، که واقعیاتی را هم در بر دارد پیش برده می‌شود. اینها انگیزه‌هایی است که مطرح می‌شود، والا **ما انگیزه‌های دیگری را مهم‌تر از انگیزه‌هایی که اعلام می‌شود شناسائی کرده‌ایم،** که اگر جا داشته باشد و امکان آن باشد مانعی برای مطرح کردن آنها نمی‌بینیم. از جمله در باره دلائل و انگیزه‌هایی که ما آنها را مهم‌تر از امنیت جانی برای اعضای دولت آینده و یا ظاهر شاه در صورت بازگشت به افغانستان می‌دانیم عبارتند از استراتژی امریکا برای استقرار نظامی در افغانستان، رقابت‌های اقتصادی امریکا با اروپای واحد، استراتژی امریکا برای تسلط بر لوله‌های نفتی و حوزه‌های نفتی و زیر سلطه اقتصادی بردن اروپا، اینکه حادثه نیویورک چگونه در خدمت این استراتژی قرار گرفت و انواع حرف‌های دیگر که ما در نشریه خودمان نوشته و باز هم خواهیم نوشت.

در اینجا و بمنظور پاسخ به سئوالی که در ابتدا، در باره کنفرانس بُن مطرح کردید من سعی می‌کنم اخبار و رویدادها را بگویم و البته اشاره‌ای هم به نظرات خودمان در باره این اخبار و رویدادها کردم و اگر موافق باشید باز هم خواهیم کرد.

در همین ارتباط مسئله فردی که بتوان نقش هماهنگ‌کننده دولت آینده را داشته باشد مطرح است.

مسئله بازگشت ظاهر شاه به افغانستان از این لحظه به بعد مطرح است. برای یافتن پاسخ به این پرسش ابتدا باید بدانیم که پشتوها ملیت بزرگ افغانستان هستند و همانطور هم که شاهدید اتحاد هفتگانه بطرف قندهار که در واقع در این سال‌ها بجای کابل پایتخت طالبان بود نرفت. **هیچ دولتی در افغانستان نمی‌تواند تشکیل شود که در آن پشتوها در اکثریت نباشند. حتی انشعاب در حزب دمکراتیک خلق افغانستان و تقسیم آن به دو شاخه پرچم و خلق هم تا حدودی متأثر از همین مسئله ملیتی بود.** هر انشعاب، کودتا، جنگ و یا صلحی در افغانستان متأثر از همین امر است. ظاهر شاه هم پشتوست و یکی از انگیزه‌های طرح مسئله بازگشت او به افغانستان در همین ارتباط و متکی به همین موقعیت قومی اوست. البته ما تصور نمی‌کنیم که این بازگشت احتمالی خیلی زود و مثلا در عرض چند هفته انجام شود. او در جوانی‌اش هم بسیار محتاط بوده، حالا که دیگر ۸۶ ساله‌است. بااحتمال بسیار و با توجه به اکثریتی که طرفداران بازگشت او به افغانستان در کنفرانس بُن دارند یکی از نزدیکان او دست بالا را در حکومت موقت برعهده خواهد گرفت. اگر پسر و یا نوه‌اش هم این دست بالا را پیدا نکنند یکی از طرفداران پشتون او در مناطق پشتون‌نشین این کشور این موقعیت را پیدا خواهد کرد، که البته در صورت هموار شدن راه و

## در میان اقوام و ملیت‌های افغانستان بدر بزرگترین کینه‌ها پاشیده شده!

شما در تمام این احتمالات، این نکته بسیار مهم را از نظر دور نکنید که در طی ۲۰-۲۲ سال جنگ در افغانستان دهها هزار نفر از قومیت‌های مختلف بدست اقوام دیگر کشته شده‌اند. این فلان شهر را گرفته و از یک قومی قتل‌عام کرده، آن دیگری فلان شهر را گرفته قوم مقابل را قتل‌عام کرده و در یک کشور سنتی مانند افغانستان برادرکشی، قوم کشی، هتک ناموس و مسائلی از این دست چیزی نیست که به این زودی فراموش شود، خون در میان اقوام افغانستان جاری شده و این زخم به این آسانی التیام نخواهد یافت. اتفاقاً صحبتی هم که از ظاهر شاه می‌شود بعنوان یک هماهنگ کننده، برای حفظ نقشه جغرافیایی افغانستان است و نه بیشتر!

**خدابخشیان:** در اینجا حضور نیروهای امریکائی از طریق دالان و یا کانال جنوب این را می‌رساند که امریکائی‌ها هم مطمئن بودند پشتون‌ها قندهار را خواهند گرفت؟ امریکائی‌ها در آنجا خواهند ماند و نیروهای دیگری هم به آنها خواهند پیوست تا جنگ‌های قومی نشود؟

**راه‌توده:** با این تحلیل که امریکا در آنجا مستقر شده و یا می‌شود که جنگ قومی نشود، ما به این صورت چنین استقراری را تحلیل نمی‌کنیم و این بهانه را هم قبول نداریم. این استقرار نظامی باز می‌گردد به نفس و انگیزه واقعی حادثه‌ای که در نیویورک اتفاق افتاد و ما تحلیل و تفسیر خودمان را در باره حادثه نیویورک و حضور امریکا در افغانستان داریم و منتشر هم کرده‌ایم. ما معتقدیم که فصل جدیدی در تاریخ معاصر جهان با حادثه نیویورک آغاز شد، ادامه پیدا خواهد کرد و دلائل و انگیزه‌های بسیار پر قدرت اقتصادی پشت این حادثه بود، رقابت بسیار جدی بین اروپا و امریکا مطرح است، اقتصاد رو به بحران امریکا مطرح است، در اروپا هم اقتصاد همین وضع را دارد، مسئله قیمت نفت است، تسلط بر اروپا توسط امریکا با در اختیار گرفتن نفت مطرح است و مستقر شدن نظامی امریکا در مناطق سوق‌الجیشی که نفت از آنجا عبور می‌کند. اینها نکات بسیار بسیار گرهی است که پشت این حوادثی که در بُن، کابل، در سازمان ملل و در رفت و آمدهای سران کشورهای اروپائی و امریکائی مطرح است، اما کمتر در باره آنها صحبت می‌شود، بلکه بیشتر روی اخبار و رویدادها صحبت می‌شود و حقایق پشت هیجان سازی‌ها پنهان می‌شود. ضرورت دارد که ما به این مسائل گرهی بسیار دقیق فکر بکنیم، چرا که با سرنوشت کشور خودمان هم ارتباط پیدا می‌کند.

**خدابخشیان:** به این هم خواهیم پرداخت. آیا این نیروها مستقر خواهند شد؟

**راه‌توده:** آنها شده‌اند آقای خدابخشیان. شما می‌دانید که هم ژنرال پاول اعلام کرد و هم بصورت غیر رسمی گفته می‌شود که امریکا یک پایگاه بزرگ در قندهار زده و مشغول برقراری دومین پایگاه است. ژنرال پاول، وزیر خارجه امریکا گفته که نیروهای نظامی امریکا در منطقه مستقر می‌شوند تا از خطوط نفت حفاظت کنند. خود همین سرعت تاسیس پایگاه نظامی نشان می‌دهد که بسیاری از طرح‌ها از قبل تهیه شده بود و حالا یکی بعد از دیگری به اجرا گذاشته می‌شود. پایگاه نظامی گاراژ اتومبیل نیست، که برای باران نخوردن اتومبیل و در امان بودن از دست سارقین بسازند و اتومبیل را شب در آن بگذارند و صبح سوارش شوند و بروند. تاسیس یک پایگاه نظامی به انواع محاسبات نیازمند است. اینکه هواپیماها چگونه در آن فرود بیایند، باندهای پرواز تاسیس بشود، امنیت کوهستانی،

فاصله پایگاه تا شهر و تا مرزها، کوهستانی بودن و یا در دشت بودن، سیستم نصب رادارها، ایجاد چتر امنیتی، سیستم مخابراتی و انواع محاسبات مطرح است. یک شبه که نمی‌شود تصمیم گرفت از امریکا بلند شویم برویم آنطرف دنیا، آنهم در قندهار یک پایگاه بزنیم در فلان نقطه. این محاسبات قبلاً شده، محل در نظر گرفته شده و حالا فقط موقعیت برای برپائی آن را فراهم کرده‌اند و تاسیس هم کرده‌اند. صحبت استقرار ۱۵ هزار نیروی نظامی امریکا در قندهار مطرح است.

**خدابخشیان:** توافقی‌هایی هم با روسیه شده؟

**راه‌توده:** ظاهراً این طور سیر حوادث نشان می‌دهد که آقای پوتین معاملاتی کرده شاید بر سر مسائل چچن، شاید بر سر میزان حضور تاجیک‌ها و ازبک‌ها در حکومت آینده، باید صبر کرد و دید. شما می‌دانید که در همین دو ماه گذشته تاجیکستان و ازبکستان عملاً به پایگاه‌های نظامی امریکا تبدیل شدند. اینها زمینه ساز ارتش اسلامی آینده در کنار ناتو می‌تواند باشد. اینها مسائلی است که در هفت نوبت مناسبات سیاسی و نظامی و اقتصادی انجام می‌شود و مردم در جریان آن قرار نمی‌گیرند. در این موردها در بی‌بی‌سی در سی ان ان و یا سی بی اس صحبت نمی‌شود.

**خدابخشیان:** این فصل را با یک پرسش اساسی به پایان ببریم، چرا که از طریق قندهار باید برویم به ایران. آیا فروپاشی طالبان و ریزش طالبان عصر جدیدی را نوید می‌دهد، بعنوان پایان عصر اسلامیسیم سیاسی، بازگشت به سکولاریسم. عصر پس از طالبان چه عصری است در منطقه؟

**راه‌توده:** بله. ما اعتقاد نداریم که به عصر بعد از طالبان رسیده‌ایم. طالبان یک جریانی بود که یک راهی را هموار کرد و حضور و عملش تحمل شد برای رسیدن به آن لحظه‌ای که باید از این درخت میوه دلخواه چیده می‌شد. شما ببینید ترکیب این ارتشی که طالبان داشت فقط ۸ تا ۱۰ هزارتای آن طلبه و طالب پشتون بودند، در حالیکه نیروی نظامی طالبان تا یکصد هزار نفر برآورده شده‌است. یعنی ۸۰ هزار نیروی خارجی در کنار آنها قرار داشته‌اند، که از کشورهای مختلف آنها را جمع کرده بودند در پیشاور و قندهار و کل افغانستان. تعداد قابل ملاحظه‌ای از نظامی‌های پاکستان هم در کنار آنها بودند و هدایت هواپیماها و کار با سلاح‌های پیچیده نظامی را برعهده داشتند.

## منطقه آزاد قبائل و قرار داد "دیورند"

شما توجه کنید که در منطقه پشتو نشین افغانستان اساساً حکومت به آن سیستمی که می‌شناسیم وجود ندارد. این یک سابقه تاریخی دارد. بعد از اینکه بریتانیای کبیر سرزمین‌های مستعمره‌اش را در منطقه تقسیم کرد، منطقه وسیع پشتو نشین را به این صورت تقسیم کرد که بخشی از آنها در پاکستان ماندند و بخشی در افغانستان. همان موقع یک قرار داد منعقد شد که به قرار داد "دیورند" مشهور است. مطابق این قرار داد تا سال ۱۹۹۸ منطقه پشتونستان پاکستان تحت حاکمیت پاکستان می‌بایست باشد و از این تاریخ به بعد تحت حاکمیت افغانستان. حالا سه سال از پایان آن قرار داد می‌گذرد و در این سال‌ها هیچ قرار و مداری در منطقه وجود نداشته و در واقع پشتونستان بصورت قانونی اکنون نه تحت حاکمیت پاکستان است و نه تحت حاکمیت افغانستان. اتفاقاً یکی از مسائل مهم موجود در منطقه همین موقعیت نا روشن بین‌المللی و حق و حقوقی است که افغانستان مطابق قرار داد یکصد سال پیش اکنون دارد، ولی حاکمیتی ندارد که بتواند از آن استفاده کند.

نکته بسیار جالبی را برایتان بگویم و آن اینست که وقتی طالبان به کابل رسیدند در دفتر سازمان ملل متحد به سراغ دکتر نجیب الله رفتند.



ژنرال "شهنواز تنی" که یک ژنرال شورشی و کودتائی در ارتش حکومت نجیب الله بود و پس از شکست در یک اقدام کودتائی به پاکستان گریخته بود، همراه طالبان وارد ساختمان سازمان ملل متحد در کابل شد و کاغذی را بعنوان یک قرار داد جدید جلوی نجیب الله می‌گذارد که آن را امضاء کند. مطابق این قرار داد افغانستان باید یکصد سال دیگر قرارداد "دیورند" را تأیید می‌کرد. پاکستان می‌خواست این قرار داد را به امضای نجیب‌الله برساند و بعد تاریخ سال‌های حکومت او را پای این قرار گذاشته و مدعی حاکمیت قانونی بر پشتونستان شود. دکتر نجیب‌الله نمی‌پذیرد و می‌گوید من به وطنم خیانت نمی‌کنم. بعد از این مکالمه چند دقیقه‌ای او را می‌برند و اعدام می‌کنند.

حالا برویم به منطقه. در این منطقه، که به قبائل معروف است حاکمیت در اختیار شوراها و جرگه‌های قومی و محلی است. در اینجا بزرگترین مدارس مذهبی و نظامی ساخته شده‌است. اینطور که به ما اطلاع داده‌اند بین ۷ تا ۱۰ هزار مدرسه نظامی-مذهبی در منطقه قبائلی پشتون دایر است که بزرگترین آنها مدرسه "جیوند" است که رهبران طالب‌ها از آن بیرون آمدند. درست مثل مدرسه حقانی در شهر قم خودمان که مسئولین کنونی قوه قضائیه و دادگاه ویژه روحانیت و دادگاه انقلاب از آن بیرون آمده و قدرت را در جمهوری اسلامی قبضه کرده‌اند. در این منطقه بزرگترین معاملات قاچاق اسلحه در سطح جهانی انجام می‌شود، بزرگترین معاملات مواد مخدر انجام می‌شود. ارتش پاکستان و رهبران طالبان در تمام این معاملات دست دارند و میلیاردها دلار از این راه درآمد دارند. شما دقت کنید، در همین سی‌ان‌ان بعضی از رهبران طالبان انگلیسی را با لهجه کمبریج صحبت می‌کنند، آلمانی حرف می‌زنند، فرانسه بلدند. اینها را در کجا یاد گرفتند؟ شما افغانستان را ندیده‌اید و نمی‌دانید میزان عقب ماندگی آن نسبت به ایران چقدر است. سال‌ها پیش از انقلاب ۵۷ آقای به آذین کتابی بعنوان یادداشت‌های سفر به افغانستان نوشته بود. آن موقع نوشته بود که افغانستان به قزوین ۵۰ سال پیش شبیه است. من خاطراتی را می‌توانم برای شما و شنوندگانتان تعریف کنم تا متوجه شوید که میزان عقب ماندگی در افغانستان بسیار بیشتر از آن چیزی است که آقای به آذین نوشته بود. حالا از درون این کشور و از درون عقب مانده‌ترین افشار ملت پشتون، آنهم در مدارس عصر حجر طلبه‌های پشتون در منطقه قبائل زبان انگلیسی کمبریج به این آسانی در می‌آید؟ اینها کجا بودند؟ از کجا درآمدند؟ این شوخی است! تمام اینها سازمان داده شده، اینها تحصیل کرده هستند، به ریش و پشم و شال دور سرشان نگاه نکنید. اینها درختی بودند که میوه تلخ کنونی را باید می‌دادند. از سومالی، از میان سندی‌ها، لنجانی‌ها، سودانی‌ها، چچن‌ها، مسلمان‌های چین، از کشورهای مختلف مزدور جمع کردند و پول دادند تا بجنگند. حالا وقتی شما می‌پرسید که آیا عصر طالبان تمام شد؟ من سؤال را به خود شما بر می‌گردانم "مگر شروع شده بود که تمام شود؟" یک جریانی را خلق کردند تا بهره‌اش را بگیرند. این نیست که این ماجرا تمام شد. خیر وظیفه این جریان همین بود که انجام داد، حالا این وظیفه به اشکال دیگر و حتی با اندیشه‌های دیگر می‌تواند، در چارچوب استراتژی سرمایه مالی و متمرکز شده جهانی در منطقه و در جهان ادامه پیدا کند.

چرا راه دور برویم. این طالبانیسم که یکبارہ خلق نشد. شما به خاطر بی‌آوردید که اولین نشانه‌های طالبانیسم در جمهوری اسلامی و با فتوای قتل سلمان رشدی دیده شد. این فرمان و

این تجربه را در جمهوری اسلامی امتحان کردند، نتیجه خوب بود و در انحراف انقلاب ایران از مسیر واقعی‌اش موثر شد، اما بدلیل جو انقلابی، آگاهی مردم و فرهنگ بالای مردم ایران نتوانستند تا پایان خط بروند، اما این تجربه را بردند در افغانستان عقب مانده به کامل‌ترین شکل آن به اجرا گذاشتند و به نتیجه هم رسیدند. در ایران نتیجه‌ای که بدست آوردند به انحراف کشاندن انقلاب و نابود کردن آن با ترورها، انفجارها، پر کردن زندان‌ها، اعدام‌ها، جنگ با عراق و بالاخره ایجاد دگرگونی اساسی در حاکمیت جمهوری اسلامی بود و در افغانستان چنان فاجعه‌ای را سازمان دادند که افکار عمومی جهان سقوط طالبان را در کنار استقرار نظامی در این کشور پذیرفته‌است. تاریخ تحولات و دگرگونی ماهیت

این تجربه را در جمهوری اسلامی امتحان کردند، نتیجه خوب بود و در انحراف انقلاب ایران از مسیر واقعی‌اش موثر شد، اما بدلیل جو انقلابی، آگاهی مردم و فرهنگ بالای مردم ایران نتوانستند تا پایان خط بروند، اما این تجربه را بردند در افغانستان عقب مانده به کامل‌ترین شکل آن به اجرا گذاشتند و به نتیجه هم رسیدند. در ایران نتیجه‌ای که بدست آوردند به انحراف کشاندن انقلاب و نابود کردن آن با ترورها، انفجارها، پر کردن زندان‌ها، اعدام‌ها، جنگ با عراق و بالاخره ایجاد دگرگونی اساسی در حاکمیت جمهوری اسلامی بود و در افغانستان چنان فاجعه‌ای را سازمان دادند که افکار عمومی جهان سقوط طالبان را در کنار استقرار نظامی در این کشور پذیرفته‌است. تاریخ تحولات و دگرگونی ماهیت

چرا راه دور برویم. این طالبانیسم که یکبارہ خلق نشد. شما به خاطر بی‌آوردید که اولین نشانه‌های طالبانیسم در جمهوری اسلامی و با فتوای قتل سلمان رشدی دیده شد. این فرمان و

چرا راه دور برویم. این طالبانیسم که یکبارہ خلق نشد. شما به خاطر بی‌آوردید که اولین نشانه‌های طالبانیسم در جمهوری اسلامی و با فتوای قتل سلمان رشدی دیده شد. این فرمان و

طالبان بدترین مناسبات جنسی و انواع بیماری‌ها رایج بود و یکی از دشواری‌های حکومت آینده افغانستان درمان این بیماری‌هاست. بنابراین اختلاف نه بر سر ایدئولوژی و مثلاً نماز و روزه، بلکه بر سر منافع اقتصادی و غارتگری است. درست مثل همان چیزی که در جمهوری اسلامی وجود دارد. نه مردم دیگر قبول دارند و نه ما از ابتدای کار قبول داشتیم که این روحانیونی که بزرگترین جنایات را مرتکب می‌شوند اختلافشان بر سر مذهب است. اختلاف فقط بر سر مال و ثروت است و بس!

ما باید عادت کنیم که انتظارات، آرزوها و تخیلات خودمان را جای واقعیت نگذاریم. آنچه که در ایران بعنوان ملی-مذهبی مطرح است حاصل یکصدسال کشاکش در حوزه‌های دینی و بیرون آمده این پدیده از دل انقلاب مشروطه و شکست این انقلاب است، حتی بسیار پیشتر از آن، که در ادبیات و مخصوصاً تاریخ شعر ما منعکس است. بسیاری از علامه‌ها و شعرای بزرگ ما علامه‌های دینی و روحانی، فلاسفه و عرفای بزرگی روحانی بودند. حتی کسانی مانند عارف قزوینی، شیخ محمد خیابانی، مرحوم مدرس روحانی بودند و لباس روحانیون تنشان بوده‌است. یک چنین ریشه و سابقه‌ای در کشور خودمان را نباید با افغانستان مقایسه کنیم. بی‌توجهی نسبت به همین واقعیت موجب شد تا مثلاً احمد شاه مسعود را پس از ترور یکی از قهرمانان ملی-مذهبی افغانستان معرفی کنند و در باره‌اش انواع زیاده‌گوئی‌ها را بکنند. اینکه چرا ترور شد و انگیزه ترور او و رابطه آن با حوادث اخیر افغانستان چیست یک بحث جداگانه‌است اما نباید مثلاً وی را یک عزت‌الله سبحانی یا دکتر یزدی و یا کسانی که این روزها دارند در ایران محاکمه می‌کنند، تصور کنیم. همین احمد شاه مسعود که شیر پنجشیر معروف بود، بزرگترین استخراج‌کننده و قاچاقچی لاجورد افغانستان بود. در دره پنجشیر بزرگترین معادن لاجورد وجود دارد.

بنابراین، یک سر جنگ در افغانستان بر سر پول و ثروتی است که از قاچاق اسلحه، از قاچاق مواد مخدر و از راه فروش منابع زیر زمینی افغانستان به جیب فرماندهان این گروه‌های مسلح می‌رود. **خدابخشیان:** درست است. اتفاقاً صحبت بوش هم همین است که ما می‌خواهیم ریشه کارتل مواد مخدر و کارتل‌های جهادی را در افغانستان بزنیم.

**راه‌توده:** ما نمی‌دانیم و نمی‌توانیم هم به این سادگی بپذیریم که آقای بوش با این انگیزه به افغانستان رفته‌است. بهرحال، واقعیت اینست که در آنجا بزرگترین معاملات اسلحه و مواد مخدر انجام می‌شود و ارتش پاکستان که عمدتاً پشتون هستند و دستشان در تمام این معاملات بند است، در حقیقت از منافع خودشان در منطقه و در افغانستان دفاع می‌کردند و البته طالبان را هم جلو انداخته بودند. شما توجه داشته باشید که قسمتی از مرز مشترک بین ایران و پاکستان و افغانستان به بزرگترین بندر خاکی برای تجارت قاچاق تبدیل شده‌است. از شیخ‌نشین‌های خلیج فارس اجناس را وارد ایران می‌کنند، از این بندر به داخل افغانستان می‌برند و از مرز مشترک افغانستان و پاکستان بدون هیچ مالیاتی این اجناس وارد بازار پاکستان می‌شود. سه مافیای ایرانی، افغانی و پاکستانی در این مثلث فعالیت می‌کنند. قاچاق مواد مخدر هم همین وضع را دارد. آن آقاها که در باره آنها چیزهایی می‌نویسند اما کسی جرات و جسارت بردن نام آنها را در جمهوری اسلامی ندارد دستشان در این تجارت و غارت و سود

حاکمیت جمهوری اسلامی را باید مرور کرد تا دانست چگونه امثال آیت‌الله میرداماد کنار گذاشته شد تا امثال علیزاده سرکار بیاید، قدوسی ترور شد تا لاجوردی همه کاره شود، بهشتی را زیر آوار گذاشتند تا امثال شاهرودی رئیس قوه قضائیه شود، دهها آیت‌الله صاحب عنوان، مدعی و هم سن و سال آیت‌الله منتظری ترور شدند و یا در حوادث ساختگی کشته شدند تا نوبت به آقای خامنه‌ای و شیخ واعظ طبسی برسد.

بهرحال، این‌ها نکاتی است که شاید به ظاهر ارتباط مستقیم به مسائل امروز افغانستان نداشته باشد، اما آگاهی و مرور آنها راهنمای ما برای شناخت استراتژی جهانی می‌شود. حالا اینهایی که در جمهوری اسلامی نقش طالبانی داشتند با سقوط طالبان در افغانستان کنار رفته‌اند؟ خیر، هستند چون سلطه اقتصادی بر حاکمیت دارند، فقط ممکن است چهره دیگری به خودشان بگیرند. مثل همین طالبان افغانستان که مثل بقیه مردم ریش می‌تراشند و لباس معمولی می‌پوشند و قاطی دیگر مردم می‌شوند و می‌مانند. ممکن است در ایران هم همینطور بشود.

حاکمیت طالبان در افغانستان تمام شد، اما ما باید ببینیم عصر ساختن تشکیلات و سازمان‌ها و حوادث برای رسیدن به نتایج استراتژیکی در سر دارند هم تمام شد؟ آیا چنین عصری تمام شده؟ به نظر ما تازه آغاز شده!

**خدابخشیان:** این گروه‌های افغانی فقط اختلاف ایدئولوژیکی با همدیگر دارند یا بر سر منافع اقتصادی هم با هم جنگ و دعوا دارند؟ مثلاً در آنجا هم ملی-مذهبی‌ها جلوی طالبانیست‌ها ایستادند؟

**مسئله ملی-مذهبی در ایران، پدیده‌ایست حاصل یکصدسال کشاکش بسیار حاد در حوزه‌های دینی ایران. در افغانستان نباید دنبال چنین پدیده‌ای گشت و قرینه سازی کرد. مقاومت در برابر ارتجاع مذهبی در کشورمان را شما می‌توانید از همان ابتدای ورود اسلام به ایران دنبال کنید. قرن‌ها پیش شعرا و فلاسفه آزاده و آشتی‌ناپذیر با ارتجاع مذهبی داشته‌ایم که روحانی بوده‌اند و لباس روحانیت بر تن داشته‌اند، حتی عارف قزوینی طلبه بود و لباس روحانیت به تن داشت!**

**راه‌توده:** من کمی پرهیز دارم که از پشت رادیوی شما از کسی اسم ببرم، البته در نشریه خودمان می‌نویسیم اما از پشت میکرفن رادیوی شما نام کسی را نبریم بهتر است.

**خدابخشیان:** چرا؟ می‌توانید اسم ببرید.

**راه‌توده:** اجازه بدهید که این ملاحظه را ما در رادیوی شما مراعات کنیم. بهرحال می‌خواستم در باره تعهد ایدئولوژیک این گروه‌های اسلامی افغانستان، با قاطعیت به شما بگویم که در میان سران این گروه‌هایی که بعنوان فاتح به کابل رسیده‌اند کسانی وجود دارند که اتفاقاً نامشان هم خیلی معروف است، اینها روزی ۲ تا ۳ بطر مشروب می‌خورند. یا در میان

وزیر خارجه امریکا، ژنرال پاول گفته، حفاظت از لوله‌های گازی است که قرار است از ترکمنستان مستقیماً وارد افغانستان شده و از طریق قندهار به دریای عمان رسانده شود. مسئله‌ای که در اینجا می‌خواهم تأکید کنم ضرورت دقت روی تحولات اخیر است. سفر آقای بوش به فیلیپین و سفر ژنرال پاول به ترکیه را باید در چارچوب تشکیل ارتش اسلامی زیر نظر ناتو و امریکا بررسی کنیم.

یک ماجرای جالبی را هم در رابطه با همین سفر فیلیپین برایتان بگویم. وقتی رئیس جمهور امریکا در یک مصاحبه خبری در کنار خانمی که رهبری فیلیپین را فعلاً در اختیار دارد شرکت کرده بود یکی از خبرنگارها سؤال بسیار معناداری از او کرد. بحث بر سر تروریسم اسلامی و مبارزه امریکا با تروریسم بود و آن خبرنگار که صورتش را شبکه تلویزیونی سی ان ان نشان نداد پرسید: **آقای رئیس جمهور ممکن است بفرمایند "کندی"ها را چه کسی ترور کرد؟**

حالا برویم به داخل ایران و یا بقول شما از قندهار پل بز نیم به تهران. طبعاً این سؤال برای همه مطرح است که سقوط طالبان و این سیاست‌هایی که امریکا یکی بعد از دیگری آنها را از زیر میز بیرون آورده و روی میز جهانی می‌گذارد چه تاثیری بر حاکمیت جمهوری اسلامی دارد. من آماده ورود به این بحث هستم، اگر سؤالی باشد.

**خدابخشیان:** با سقوط طالبان در افغانستان چه کسانی در داخل ایران تقویت شدند و یا تضعیف شدند. این یخ سیاسی که در جریان محاکمه ملی-مذهبی‌ها تا حد سکوت در باره این محاکمه از سوی اصلاح طلب‌ها دیده شد ادامه پیدا می‌کند؟

**راه توده:** در اینکه سقوط طالبان ضربه تبلیغاتی بسیار کمر شکنی به مخالفان اصلاحات زد جای تردید نیست، اما اگر تصور کنیم که با این ضربه آنها از میدان بیرون خواهند رفت دچار ساده انگاری شده‌ایم. حوادثی که در ایران جریان پیدا کرده هم همین را نشان می‌دهد. شما لابد می‌دانید که در ملاقات نماینده رهبر در امریکا، یعنی این آقای نژادحسینیان که نماینده جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد است با نمایندگان کنگره امریکا، آنها شرایطی را برای مذاکرات با ایران به اطلاع وی رساندند. از جمله این شرایط که ما در شماره ۱۱۲ راه توده هم آن را نوشتیم، این بوده که امریکا نمی‌داند با چه جریانی در ایران باید مذاکره کند. در ایران چند حکومتی هست.

شما در اظهار نظرهای اخیر حبیب‌الله عسگراولادی، دبیرکل جمعیت موفقه اسلامی و محمدرضا باهنر، دبیرکل جامعه مهندسی که جفت دو قلو موفقه اسلامی است لابد در این روزها پیگیری کرده‌اید، که این دو نفر هم به نوعی اشاره به این ملاقات و شرایط امریکا کرده‌اند. البته آنها سعی می‌کنند بصورت تحریک آمیز و بعنوان سینه چاک‌های رهبر کنونی او را تحریک به حمایت بیشتر از خودشان کنند. این آقایان مطابق آنچه که این روزها در مطبوعات منتشر شده مدعی اند که امریکا با نهاد رهبری و سازمان‌ها و تشکیلات زیر نظر او که دولت در دولت است مخالفت کرده‌است. این را می‌گویند تا هر نوع مخالفت اصلاح طلب‌ها با این نهاد را به حساب خواست امریکا و انگلستان بگذارند. تا آنجا که روزنامه نیویورک تایمز نوشته و ما هم در راه توده ترجمه آن را منتشر کردیم، در این مذاکرات امریکا چیزی در باره نهاد رهبری و یا ولایت فقیه مطرح نکرده، بلکه نمایندگان کنگره گفته‌اند ما نمی‌دانیم با کی مذاکره کنیم؟ امریکا ترجیح می‌دهد با یک **دولت مقتدر مرکزی** طرف مذاکره شود. آقایان این را به ریش خودشان گرفته‌اند و حالا دنبال برقراری

آلوده‌است! دفاع بخشی از حاکمیت ایران از طالبان، در واقع دفاع از این منافع بود.

**خدابخشیان:** عده‌ای می‌گویند با استقرار نیروهای حافظ صلح در افغانستان و مخصوصاً با موافقت آقای ربانی برای استقرار این نیروها در مرزهای افغانستان مشکلی که به آن اشاره می‌کنید حل نمی‌شود؟

**راه توده:** ماجرای پذیرش نیروهای خارجی در افغانستان، که عملاً انجام شده و بحث پیرامون آن از نفس عمل عقب است، به این صورت است که آقای ربانی برای پذیرش این نیروها که خواه نا خواه زیر نظر و تحت فرماندهی امریکا عمل خواهد کرد گفته‌است با استقرار واحدهائی در شهرها و در کابل موافق است، اما عمدتاً این نیروها می‌توانند در مرزهای افغانستان مستقر شده و از صلح افغانستان دفاع کنند. رهبران جمهوری اسلامی و بویژه روزنامه‌های دست راستی فوراً این را یک ژست و اقدام ملی از سوی ربانی ارزیابی کردند و آن را تمجید هم کردند. این آقایان توجه نکردند که اتفاقاً آقای ربانی خطرناک‌ترین پیشنهاد را کرده و مستقیماً ایران را در تیررس نیروهای امریکائی قرار داده و یک امتیاز برای خود از امریکائی‌ها طلب کرده‌است. مطابق طرح آقای ربانی نیروهای حافظ صلح افغانستان باید در ۸۵۰ کیلومتر مرزهای مشترک ایران و افغانستان مستقر شوند. حالا اینکه در شهرها چه صلحی وجود دارد که این نیروها بخواهند جلوی نیروی خارجی را برای برهم زدن آن، از طریق کنترل مرزها بگیرند خودش جای سؤال دارد. بهرحال، مطابق پیشنهاد آقای ربانی نیروهای خارجی مستقر در مرزهای ایران هر لحظه که امریکا اراده کند و به هر بهانه‌ای که در بوق و کرنا شود می‌توانند به بهانه جلوگیری از دخالت خارجی در افغانستان و برهم خوردن صلح در این کشور وارد عمل شوند و وارد خاک ایران شوند. این خدمت و پیشنهاد ملی نیست، این یک خیانت است که آقای ربانی اعلام کرده و در جمهوری اسلامی نادان‌ترین و ماجرا آفرین‌ترین بخش حاکمیت برایش کف می‌زنند. شما می‌دانید و اگر نمی‌دانید از آقایان ژنرال‌ها و نظامی‌هایی که در آنجا هستند بی‌رسید: مرز یعنی کانون جاسوسی، یعنی کانون فتنه و حادثه سازی، یعنی مرکز تماس‌گیری و دخالت متقابل در کشورها. از همین مرزها می‌توانند بزرگترین شبکه‌های جاسوسی را سازمان بدهند، می‌توانند جنگ قومی و محلی درست کنند، می‌توانند سلاح وارد کنند، می‌توانند جنگ قبائل را سازمان بدهند. مرز یعنی این، و حالا آقای ربانی پیشنهاد می‌کند نیروهای خارجی بیایند در مرزهای مشترک ایران و افغانستان مستقر شوند. چه تضمینی وجود دارد که فردا در حمایت از افغان‌های داخل ایران وارد عمل نشوند؟ چه تضمینی وجود دارد که به بهانه جلوگیری از عملیات افغان‌های داخل ایران علیه دولت جدید افغانستان و به بهانه ضرورت سرکوب آنها وارد خاک ایران نشوند؟ چه تضمینی وجود دارد که سازمان‌های جاسوسی از طریق مرزها، همین نیروها را در داخل خاک ایران سازمان ندهند و به ماجرا آفرینی علیه باصلاح صلح افغانستان وادار نکنند تا بهانه لازم برای تجاوز به ایران را داشته باشند. آقای ربانی تجاوز به خاک ایران را پایه ریزی می‌کند.

اخبار، اظهار نظرها و کوچکترین رویدادی را باید بدقت زیر نظر گرفت. اوضاع منطقه بسیار حساس است و ما اجازه نداریم یک لحظه از تحولات آن غافل بمانیم. هر حادثه‌ای را باید در آن استراتژی بزرگی که امریکا دنبال می‌کند قرار داده و پیرامون آن فکر کرد. نه فقط فکر کرد بلکه برنامه ریزی کرد. بخشی از این استراتژی که با استقرار نیروهای نظامی در افغانستان و بویژه در قندهار می‌خواهند پیاده کنند و رسماً هم



اهداف دیگری نبودند نیازی نداشتند که از حالا به اصلاح طلب‌ها نشان دهند که می‌خواهند در انتخابات دوره بعدی همه اصلاح طلبان را حذف کنند. آن آقایان پیه این رسوائی و جنجال را به تن مالیدند، زیرا هدف بزرگتری را در سر داشتند. آنها می‌خواستند به امریکا نشان دهند که اولاً قدرت واقعی در ایران آنها هستند و نه دولت خاتمی و یا مجلس اصلاحات، دوم اینکه آنها مجلس بعدی را با همین شیوه به سود خود تشکیل خواهند داد. این یک اشاره دیپلماتیک به امریکا بود!

**اشاره دیگری که در این روزها برای جلب حمایت امریکا می‌کنند، متهم کردن سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و بخشی از جبهه مشارکت و مجلس ششم به کمونیست بودن، تندرو بودن، نفوذی بودن و ضرورت حذف و کنار گذاشتن آنهاست. وقتی علیزاده در مناظره اش با نماینده اصفهان در مجلس "مزروعی" در شهر مشهد گفت که مطبوعات را بسته چون کمونیست‌ها و توده‌ای‌ها در آنها نفوذ کرده بودند و یا عسگر اولادی گفت که وزارت اطلاعات غفلت کرد و همکاری نکرد با شورای نگهبان و به همین دلیل عده‌ای نفوذی به مجلس ششم راه پیدا کردند؛ در واقع هر دو این آقایان که اولی پرونده بزرگ زمین‌خواری در سرخس خراسان دارد و دومی به فرد مورد اعتماد سازمان جاسوسی انگلستان شهرت دارد می‌خواستند به امریکا بگویند که ما اگر یورش به مطبوعات بردیم و اگر مجلس را بستیم و یا دست به هر اقدام دیگری در آینده بزنیم به این دلیل است که می‌خواهیم با کمونیست‌ها و توده‌ای‌ها مقابله کنیم و آنها را از حاکمیت تصفیه کنیم، شما، یعنی آقای جورج دبلیو بوش با ما موافق نیستی؟ اینها مانع مذاکرات سازنده ما و شما هستند، اینها اشغال کننده سفارت شما هستند، اینها طرفدار اقتصاد دولتی هستند، اینها آزادی می‌خواهند که علیه شما در مطبوعات مطلب بنویسند، اینها با برنامه تعدیل اقتصادی جناب عالی مخالفند! ما که خودمان کمونیست کش هستیم، چرا از ما حمایت نمی‌کنید؟ ما که می‌خواهیم موانع موجود بر سر راه معامله با شما را بر داریم چرا از ما حمایت نمی‌کنید؟**

آنها آماده همه نوع معامله‌ای در حد واگذار کردن پایگاه‌های نظامی به امریکا هستند و یقین دارند که امریکا از آن نیروی حمایت خواهد کرد که بیشترین امتیاز را بدهد، اما شرط موفقیت این خیانت بستن فضای سیاسی کشور و جمع کردن سفره اصلاحات و انقلاب ۵۷ است. یعنی فضائی که هیچ روزنامه‌ای و هیچ مجلس و هیچ نماینده‌ای وجود نداشته باشد و کسی جرات نداشته باشد در باره این سازش و معامله حرف بزند. هیچ نیرو و سازمانی هم وجود نداشته باشد که بیانیه بدهد و اعتراض کند. برای چنین خیانتی، برای چنین سازشی به یک بی‌خبری عمومی احتیاج دارند و طرح گام به گام یورش به مطبوعات، به دولت، به مجلس، به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، به جبهه مشارکت، به خانه کارگر و حتی به حوزه‌های علمیه با این هدف پیش برده می‌شود.

**خدابخشیان:** چرا گروه بهزاد نبوی خواستار گفتگو با امریکا شد؟

**راه توده:** من هم که الان با شما صحبت می‌کنم و دوستان و همکاران نشریه راه‌توده هم طرفدار مذاکره و برقراری مناسبات عادی دیپلماتیک با امریکا هستیم. مخالفت ما با مناسبات دیپلماتیک نیست، مخالفت ما با

حکومت مقتدرند تا امریکا بدانند با کی باید در جمهوری اسلامی مذاکره کند.

آقایانی که مدعی‌اند امریکا و انگلستان خواهان جمع شدن سازمان‌ها و تشکیلات زیر مجموعه نهاد رهبری شده، در عین راه انداختن این تبلیغات به منظور جلوگیری از بحث‌های بسیار جدی که پیرامون این معضل بزرگ حکومتی در جمهوری اسلامی در ارگان‌های حکومتی جریان دارد و در مطبوعات هم بتدریج راه یافته، خودشان سرگرم تحقق آن خواست نمایندگان کنگره امریکا برآمده‌اند. یعنی با تمام قدرت وارد میدان شده‌اند تا نشان دهند که قدرت برتر و طرف مذاکره و معامله آنها هستند نه دولت قانونی و منتخب مردم.

آقایان مطابق آن خواست نمایندگان کنگره امریکا دو طرح را در آن محافل پنهان خودشان بررسی کرده و به اجرا گذاشته‌اند. ابتدا از بین بردن هر نوع آلت‌رناتیو احتمالی، بعنوان نیروئی که بتواند قدرت حکومتی را حتی از درون حاکمیت جمهوری اسلامی و پیرامون آن در اختیار بگیرد. محاکمه ملی-مذهبی‌ها را با همین هدف شروع کردند، طرح یورش به مطبوعات را تنظیم کرده و به اجرا گذاشته‌اند و در روزهای آینده شاهد اقدامات عملی‌تر آن خواهیم بود، انتخابات میان دوره‌ای استان گلستان را با آن افتضاح برگزار کردند، هر نوع مصوبه مجلس را در شورای نگهبان نگهداشته‌اند، مقدمه یورش به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را فراهم کرده‌اند، زمزمه تصفیه عناصر تندروی مجلسی که شروع کرده‌اند همین هدف را دنبال می‌کند، وزراء را محاکمه و زندانی خواهند کرد، طرح یورش به جبهه مشارکت تهیه شده و خلاصه انواع این اقدامات برای همان هدفی است که برایتان گفتم. یعنی تحقق خواست امریکا برای مذاکره و طرف معامله قرار گرفتن!

از بین بردن هر نوع آلت‌رناتیو و بستن هر چه بیشتر فضای سیاسی کشور و از بین بردن آخرین بازمانده‌های انقلاب ۵۷. بنابراین سازمان‌ها، تشکل‌ها و شاخص‌ها را می‌خواهند از بین ببرند. برای تشکیل یک دولت یکدست، مقتدر و مورد پسند و آماده مذاکرات زیر میزی با امریکا فکر می‌کنند که با دو احتمال روبرو خواهند شد.

## **بستن دفتر اصلاحات و یورش به جنبش با هدف جلب حمایت امریکا!**

احتمال اول اینست که بطور کامل موفق شوند و در یک فرصت چند هفته‌ای شیرازه تمام امور دولتی را در اختیار گرفته، نمایندگان مجلس را به مرخصی بفرستند و در واقع حکومت را جانشین جمهوری کنند. در این صورت آنها بزرگترین و خائنه‌ترین سازش‌ها را در حد واگذاری پایگاه‌های نظامی به امریکا خواهند کرد برای آنکه در قدرت بمانند. احتمال دوم آنست که با مقاومت و جنگ داخلی روبرو شوند. در اینصورت هم فکر می‌کنند چون نیروی نظامی را در اختیار دارند با جنگ شهری و کشتاری وسیع هر نوع مخالف حکومتی، حاشیه حکومتی و بیرون از حکومتی به پیروزی خواهند رسید و حتی در این زمینه از امریکا کمک خواهند گرفت. آنها از همین حالا هم برای این دو احتمال پیش بینی‌هایی کرده‌اند که این پیش‌بینی‌ها را شما می‌توانید از لابلای مطبوعات پیدا کنید.

شما توجه کنید که انتخابات میان دوره‌ای مجلس در استان گلستان ارزش این همه بحث و جدال را نداشت. اضافه شدن و یا کم شدن ۷ نماینده به مجلس تغییری در ترکیب مجلس نمی‌داد و آنها اگر دنبال



زدوبند و معامله پشت پرده با امریکاست. وقتی می‌خواستند مسئله گروگان‌ها را حل کنند، آقای خمینی مسئله را واگذار کرد به مجلس، حالا چرا برقراری مناسبات با امریکا را واگذار نمی‌کنند به مجلس تا مردم و نمایندگان آنها در جریان امر قرار بگیرند؟ دلیلش روشن است، آنها نمی‌خواهند این امتیاز را، یعنی امتیاز معامله زیر میزی و نوکری پشت پرده و تکرار شعارهای پوچ و بیهوده را از دست بدهند. وحشت آنها از مذاکرات عادی دولت با امریکا هم به همین دلیل است، می‌ترسند این امتیاز را از دست بدهند. ما با این مخالفیم. مناسبات با امریکا را ما هم موافقیم، اما در چارچوب منافع ملی و علنی. یعنی درست خلاف آن کاری که آن آقایان می‌خواهند بکنند. درست خلاف آن اظهار نظر آقای خامنه‌ای که در سخنرانی‌اش در شهر اصفهان مطرح کرد و گفت مطبوعات چیزی ننویسند و مجلس هم چیزی در این زمینه نگوید، زیرا اینها کار کارشناسی می‌خواهد. حاصل کارهای کارشناسی ایشان در این ۱۰-۱۱ سال همین فاجعه‌یست که امروز در ایران شاهدش هستیم. کارشناسان ایشان هم که طرف مشورت هستند معلوم است چه کسانی‌اند. علی‌اکبر ولایتی، علی‌اکبر ناطق نوری، حسین شریعتمداری، حجت‌الاسلام میرحجازی و یک عده از همین افراد که سرنخ بعضی از آنها معلوم نیست به کجا بند است. مشاورین و هم‌مطرازهای ایشان هم که معلوم و شناخته شده‌اند: آقای طبسی، آقای جنتی، آقای مهدوی کنی و از این گروه روحانیون. چرا مناسبات با امریکا را می‌خواهید بصورت توطئه آمیز پیش ببرید، چرا به مجلس نمی‌برید؟ چرا در مطبوعات نباید مطرح شود؟ برای اینکه متکی به مردم نیستید و عادت کرده‌اید به کلاه گذاشتن بر سر مردم.

آقای خدابخشیان، سرکوبگر داخلی متکی به قدرت سرکوبگر خارجی است، فاشیست، فاشیست را جستجو می‌کند، دوست و شریک غارتگر داخلی غارتگر خارجی است، دزد با دزد رفاقت می‌کند، دزد که با جراح قلب دوست نمی‌شود، جنایتکار داخلی جنایتکار خارجی را به یاری صدا می‌کند. بنابراین، دزد و جانی و غارتگر و فاشیست و سرکوبگر داخلی رفیق خارجی‌اش مگر می‌تواند غیر از اینها باشد؟ فضای مطبوعاتی و فضای سیاسی را می‌خواهند با شدت تمام ببندند چون اگر پرده برود کنار مردم پوست اینها را می‌کنند.

### در غیاب بزرگانی که اعدام شدند و یک گورستان بنام "خاوران" از آن‌ها ساختند، حالا امثال سید ابراهیم نبوی در مطبوعات تهران شده‌اند جامعه شناس و جنبش شناس!

اوضاع داخل کشور، از نظر ما این است که برایتان بگویم. در چنین اوضاع بسیار حساس و تاریخی که برای وقوع حوادث باید لحظه شماری کرد، کار جامعه شناسی و تحلیل رویدادهای ایران افتاده به دست آدم‌هایی مثل این سید ابراهیم نبوی. همین که اول باز شدن روزنامه‌های جدید طنز می‌نوشت و چند ماهی هم زندانی‌اش کردند و حالا دفرمه فکری از زندان بیرون آمده و شده ضد تعمیق اصلاحات. شما بروید روی این سایت اینترنتی گویا و مطلب اخیر او در همشهری‌ها را واقعا بخوانید تا ببینید عمق فاجعه تا کجاست. هر کس که اندیشه‌ای داشت، هر کس که جامعه شناس بود، هر کس متفکر اجتماعی بود یا کشتند، یا زندانی کردند و یا خانه نشین کردند و از مطبوعات کنار گذاشتند تا دور بیفتد به دست امثال سید ابراهیم نبوی که مقاله جامعه شناسی بنویسد و یا امثال

طبرزدی که تئورسین جنبش شود! طنز نوشته، مقاله تحلیلی راجع به جنبش نوشته و ادعای جامعه شناسی کرده. حتما بخوانید تا با اشکال مختلف توطئه علیه جنبش مردم به قلم و زبان‌های مختلف، نه فقط امیر محبیان و عسکراولادی بلکه از قلم ابراهیم نبوی آشنا شوید. ایشان نوشته جنبش کنونی، جنبش جوانان است و این جنبش ناشی از افزایش جمعیت ایران است. در دهه ۶۰ که تعداد بچه‌ها زیاد شده بود مشکل پوشک داشتیم، در دهه ۷۰ که این بچه‌ها به سن مدرسه رسیدند مشکل مدرسه اینها باعث شد تا مدارس درجه بندی شود و بعد هم رفتند دانشگاه و جنبش دانشجویی پیدا کردیم. این نسل زبانی دارد که آن را باید بفهمیم. اینها را آقای ابراهیم نبوی بعنوان یک جامعه شناس نوشته و بعد هم تعدادی اصطلاح لاتی و لمپنی را بعنوان زبان نسل جوان پشت هم ردیف کرده که رهبران جنبش باید بروند این زبان را یاد بگیرند. اگر ایشان در ادامه سالگماری جنبش نوشته بود که ما تا دو دهه دیگر جنبش پیران را خواهیم داشت و بعد هم جنبش مردگان را، آنوقت کار را تمام کرده بود.

نبوی این مقاله را در انتقادی بسیار تند و در خط پرونده سازی برای چپ مذهبی و اصلاح طلب و در پاسخ به مقاله‌ای که یکی از این جمع در باره خطر لمپنیسم در جنبش کنونی در همشهری ماه نوشته، در همین همشهری ماه منتشر کرده و من باز هم توصیه می‌کنم که حتما این مقاله را بخوانید. باید خواند تا دانست چه کسانی، با چه بضاعتی از دانش اجتماعی ادعای رهبری جنبش را در سال‌های گذشته و در روزنامه‌های تازه بنیاد داشتند و البته ایشان بخش طنز ماجرا بود. واقعا هم وقتی آب سر بالا می‌رود قورباغه ابوعطا می‌خواند! بزرگانی نظیر آریانپور باید در حاشیه آنقدر بمانند تا بر دنیا چشم ببندند و امثال سید ابراهیم نبوی کارشناس و جامعه شناس جنبش شود. تا آنجا که تجربه و حافظه من یاری می‌کند، حتی در زمان شاه هم چنین وضعی نبود و امثال ابراهیم نبوی و دوستانش جسارت نمی‌کردند چنین میداندار شوند. لاقول در زمان شاه امثال احساس نراقی بعنوان جامعه شناس در مطبوعات تحت سانسور دربار شاهنشاهی مطلب می‌نوشتند، که تازه هیچ کدام از جامعه شناسان و محققان آن دوران و بویژه کسانی که گرایش چپ داشتند ایشان را بعنوان جامعه شناس قبول نداشتند. ببینید کار به کجا ختم شده‌است! جنبش کنونی یعنی این که آقای ابراهیم نبوی می‌فرمایند. نه کارگری در این کشور است، نه کارگری جلوی مجلس تحصن می‌کند، نه بیکارانی جاده‌ها را می‌بندند، نه دهقانانی از روستاهای نابود شده راهی شهرها شده‌اند، نه جنبش زنان برای احقاق حقوقشان در جمهوری اسلامی وجود دارد، نه جوان بیکار شده در این جنبش وجود دارد، نه جنبش روشنفکری وجود دارد و نه شکست فضاقت‌بار برنامه توسعه آقایان رفسنجانی-خامنه‌ای کشور را در بحران فرو برده؛ هیچ کدام اینها جنبش کنونی را شکل نداده، مگر بچه‌هایی که یک روز پوشک می‌خواستند و حالا رقص و آواز! وقتی یک گورستان جامعه شناس و اهل تفکر در خاوران درست کرده‌اند، طبعاً باید ابراهیم نبوی هم جسارتی در این حد پیدا کند. یکنفر از ایشان نپرسیده که بفرمائید آن شورش در اسلام شهر که مردم را به رگبار بستند هم مشکل پوشک و آواز داشتند و برای همین به خیابان آمده بودند؟ در قزوین هم برای پوشک و آواز مردم ریختند سوی خیابان؟ باید پرسید شعورتان اینقدر است و یا ماموریت اجرا می‌کنید؟

خدابخشیان: آیا همه از موقعیت‌های تاریخی که در این سال‌ها و حتی در جریان همین حوادث نیویورک پیش آمد استفاده کردند و یا فرصت‌ها را از دست دادند، حتی در خارج از کشور؟ چرا ما چنین شدیم؟ چه می‌توانستیم بکنیم؟ مثلاً در همین ماجرای تظاهرات فوتبال و یا سقوط طالبان!

یعنی پیونده و مختاری هم با این جمع در تماس قرار گرفتند. قتل‌های زنجیره‌ای با آگاهی از همین تماس‌ها شروع شد تا ایجاد وحشت کنند و جلوی متشکل شدن را بگیرند.

## دلیل اصلی یورش به ملی-مذهبی‌ها جلوگیری از تشکیل "اتحاد نیروهای ملی-مذهبی" بود!

پس از قتل‌های زنجیره‌ای و حذف فیزیکی فروهرها، مختاری، پیونده، شریف و حتی سر به نیست کردن پیروزدوانی که خیلی شتابزده و ماجراجویانه به جلو می‌دوید و بویژه پس از افشای دست‌هایی در وزارت اطلاعات و امنیت در این قتل‌ها و حوادثی که حتماً به خاطر دارید، بخش عمده این بازماندگان سازمان‌های مذهبی و ملی تصمیم گرفتند یک تشکل واحدی را تحت عنوان "اتحاد نیروهای ملی-مذهبی" بوجود بیاورند. یعنی همین نکته‌ای که در ادعاینامه دادستان انقلاب جمهوری اسلامی هم بعنوان اتهام در دادگاه ملی-مذهبی‌ها به آن اشاره شده‌است. این طرح و این اندیشه به هیچ وجه مسئله‌ای مخفی نبود و پرونده‌سازی که حالا نهضت آزادی را پای میز محاکمه کشانده‌اند دقیقاً از تمام این مراحل اطلاع داشتند و خود فعالان این ماجرا هم کوچکترین کوششی برای پنهان کردن تکاپوهای خود نمی‌کردند. این کوشش تا آستانه انتخابات مجلس ششم با جلسات توبتی ادامه داشت و من درست بخاطر دارم که در آستانه انتخابات مجلس ششم حجت الاسلام یوسفی اشکوری که بعنوان مسئول بنیاد پژوهش‌های دکتر علی شریعتی در این جلسات شرکت داشت در مصاحبه‌ای با مطبوعات داخل کشور همین مسئله را اعلام کرد و تاکید هم کرد که چون انتخابات مجلس ششم در پیش است و ممکن است برخی جو سازی‌ها را ترتیب بدهند کمی اعلام این تشکل را به عقب انداخته‌اند و بعد از انتخابات مجلس ششم جبهه و یا اتحاد نیروهای ملی-مذهبی رسماً اعلام موجودیت کرده و از وزارت کشور هم تقاضای پروانه قانونی برای فعالیت خواهد کرد. این خبر را از قول آقای اشکوری ما همان موقع در راه‌توده منتشر کردیم. نه فقط آقای اشکوری رسماً این را گفت، بلکه در مجله ایران فردا که تحت مدیریت مهندس عزت‌الله سحابی منتشر می‌شد هم این مسئله را به قلم رضا علیجانی، سردبیر این مجله عنوان کرد. هر دو این دو نفر هم در جلسات تشکیل اتحاد نیروهای ملی-مذهبی حضور داشتند و از جمله فعالان جدی آن بودند.

با اعلام شعار "ایران برای همه ایرانیان" از سوی جبهه مشارکت ایران اسلامی و شرکت این جبهه با همین شعار در انتخابات مجلس ششم و امیدهایی که نسبت به مجلس آینده وجود داشت، تحرک برای اتحاد نیروهای ملی-مذهبی وسیع‌تر هم شد، تا آنکه مسئله کنفرانس برلین پیش آمد. واقعیت اینست که انگیزه قاطع کسانی که در این کنفرانس شرکت کردند آن بود که همین واقعات و دیگر حقایق مربوط به روند اصلاحات در جمهوری اسلامی برای مهاجرین سیاسی توضیح داده شود و ضمن بیرون آوردن این نیروها از بی‌خبری نسبت به اوضاع ایران، حداقل بخشی از آنها را به حامیان و حمایت‌کنندگان اصلاحات در ایران تبدیل کنند.

طبعا، نیروهای مذهبی و ملی خارج از کشور که عمدتاً در انجمن‌های اسلامی فعال هستند نیز مورد نظر فعالان تشکیل آن اتحاد و شرکت کنندگان در کنفرانس برلین بودند و متشکل ساختن آنها هم در برنامه بود.

**راه‌توده:** من متوجه شدم شما می‌خواهید اشاره به چه چیزی بکنید و تا حدودی هم پرهیز دارم که نظرم را در باره آن بخش رادیو شما که صدایش به داخل کشور می‌رسد و یا ایستگاه‌های تلویزیونی که برای ایران از خارج برنامه پخش می‌کنند تکرار کنم. اما حقیقت اینست که حتی از امکاناتی که در اختیار بوده هم در حد تاثیر گذاری درست بر حوادث و رویدادهای ایران استفاده نشده‌است. هر کس ذهنیات و آرزوهای خودش را گذاشت جای واقعیت و آسان‌ترین راه‌حل را هم پیدا کرد: **شورش!**

## حتی از وسائل و امکاناتی که در اختیار است هم تاکنون نتوانسته‌اند آنگونه که به سود جنبش و تحولات است استفاده کنند!

برای شما یک مثال بزنم. در جریان همین فوتبال و تظاهرات مردم؛ واقعا نیازی به اینهمه تهییج و تشویق مردم برای ریختن به خیابان‌ها بود؟ اگر رادیوی شما نمی‌گفت و یا فرستنده‌های تلویزیونی چنان جنجالی را به راه نمی‌انداختند مردم در پایان مسابقه و پیروزی فوتبالیست‌های ایران به خیابان نمی‌آمدند و نمایش عمومی بدون حوادثی که نیازی به آنها نبود و اساساً این احتمال که خود جناح راست آن را ترتیب داده باشد برگزار نمی‌شد؟ در سال‌های گذشته چنین نشد؟

حُب، حاصل آن جنجال‌ها چه بود؟ جمع کردن آنتن‌ها و درست در آستانه سقوط طالبان در افغانستان که تلویزیون جمهوری اسلامی و طالبانیست‌های جمهوری اسلامی نمی‌دانستند چگونه اخبار این سقوط را سانسور کنند و جلوی ابراز شادمانی مردم را بگیرند. نه رادیو و نه تلویزیون جمهوری اسلامی صحنه‌های شادی مردم کابل بر اثر سقوط طالبان را پخش نکردند و آنوقت دیگر آنتنی هم روی بام‌ها نبود تا مردم از طریق شبکه‌های تلویزیون خارجی این صحنه‌ها را ببینند. دیدن این صحنه‌ها ضربه هولناک‌تری به طالبانیست‌ها، به آیت‌الله جنتی، به رهبر، به مصباح یزدی و همه این روحانیون بود و یا تظاهرات جوانان که خواه ناخواه انجام می‌شد. حُب وسیله ارتباطی را برای آن لحظه‌ای که بسیار به کار می‌آمد از دست دادند. این فقط یک نمونه‌است. شما می‌توانید نمونه‌های مختلف آن را شمارش کنید. از کنفرانس توطئه آمیز برلین بگیرید و بروید به جلو و یا به عقب تا ببینیم چه فرصت‌هایی، چه در گذشته و چه در همین سال‌های اخیر از دست رفته‌است.

حالا که در باره فرصت‌های از دست رفته صحبت شد، اجازه بدهید کمی به عقب بازگردم. می‌خواهم در باره محاکمه ملی-مذهبی‌ها و نهضت آزادی صحبت کنم. یعنی حادثه‌ای که زمینه آن از ۳-۴ سال پیش فراهم شد و ما نتوانستیم آن را حدس بزنیم و برای مقاومت در برابر آن برنامه بریزیم.

اصل ماجرا بر می‌گردد به تلاش نهضت آزادی و جمعی از چهره‌های ملی-مذهبی و بازماندگان چند سازمان مذهبی قدیمی مثل جنبش مسلمانان مبارز، سوسیالیست‌های خداپرست و یا حزب مردم و دیگران. اینها، عمدتاً تا پیش از انتخابات دوم خرداد ۷۶ گهگاه دور هم جمع می‌شدند و با رهبران حزب ملت ایران، یعنی زنده یاد داریوش فروهر و برخی بازماندگان حزب ایران و جبهه ملی هم تماس‌هایی داشتند. بعد از انتخابات ۷۶ و باز شدن فضای سیاسی این جمع فعال‌تر شدند و در برخی هفته‌نامه‌های جدید با آنها مصاحبه‌هایی شد و مقالاتی هم نوشتند و منتشر کردند. کم‌کم دگراندیشان و متفکرانی مثل فریبرز رئیس‌دانا هم با این جمع دیدار و تبادل نظر کردند و بعد از فعال شدن کانون نویسندگان از طریق این کانون هم کسانی مثل دو قربانی بزرگ و دگراندیش اصلاحات،

نیروهای ملی- مذهبی که برایتان از قول علیجانی و اشکوری گفتم) نقش اصلی را در سازماندهی و راه اندازی جمعیت غیر قانونی موسوم به ائتلاف ملی-مذهبی با هدف سازماندهی تلاش آنان علیه نظام جمهوری اسلامی برعهده داشته است.»

بنابراین، همه آن حرف‌ها و ادعاهائی که در باره براندازی قانونی و براندازی خزنده‌ای که در ابتدای یورش به ملی-مذهبی‌ها مطرح کردند جز حرف‌ها و ادعاهای مزخرف هیچ چیز نیست. اصل ماجرا و انگیزه یورش به این نیروها همین نکته است، یعنی تشکیل یک اتحاد از این نیروها. نکته‌ای که هم در مقاله آقای علیجانی هست و هم در ادعای دادرسان انقلاب هم مطرح شده است. **مخالفت و دشمنی با تشکل و سازماندهی است و هدایت این دشمنی و مخالفت هم بدست رهبران انجمن حجّیه و مافیای اقتصادی- سیاسی در جمهوری اسلامی است.** سازمان دادن آن توطئه شرم‌آور در کنفرانس برلین هم همین انگیزه را داشت، همچنان که اجازه انتشار ندادن روزنامه ارگان به جبهه مشارکت ایران اسلامی همین انگیزه را دنبال می‌کند و تدارک توقیف نشریه "عصرما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و یورش به اجتماعات جبهه مشارکت و زمینه چینی برای حمله به آن همین انگیزه را دنبال می‌کند، قتل‌های زنجیره‌ای هم بخشی از همین انگیزه بود، یورش به حزب توده ایران هم با همین انگیزه بود. تمام تلاش آنها اینست که هیچ تشکل و سازمانی را در داخل کشور باقی نگذارند و حتی رهبران و چهره‌های شناخته شده همه آنها را نابود کنند و این همان عملی است که فاشیست‌ها در آلمان و ایتالیا کردند. اصلاً نفس شعار "حزب فقط حزب‌الله" همین هدف را دنبال می‌کرد. البته **حزب‌الله هم یعنی حجّیه!**

آنها سر را می‌زنند تا هیچ آلترناتیوی وجود نداشته باشد، تشکل‌ها را می‌زنند تا مردم سازماندهی نشوند. همین خطر الان مجاهدین انقلاب اسلامی را تهدید می‌کند. حتما در همانجائی که شما هستید کسانی هستند که پیش خودشان فکر می‌کنند بهتر، بگذار اینها را بزنند، اینها چپ‌اند، توده‌ای‌اند، کمونیست اسلامی‌اند و از این حرف‌های بسیار ارزانی که وجود دارد. یعنی تأیید همان اتهاماتی که مافیای قدرت و ثروت به آنها می‌زند.

چرا فکر می‌کنیم که ما طی ۲۰ سال خیلی چیزها آموختیم اما دیگران نیاموختند؟ چرا متوجه نیستیم که دشمن چه می‌کند و باید در مقابلش ایستاد و مجموعه جنبش و طرفداران آن در داخل کشور حمایت کرد! اگر ۲۰ سال بر ما گذشته، بر آنها هم گذشته، اگر ۲۰ سال به ما چیزی اضافه شده به آنها هم شده، اگر ۲۰ سال ما تجربه پیدا کرده‌ایم آنها هم حتما کرده‌اند. اگر این را قبول داریم چرا متوجه نمی‌شویم که باید حمایت شوند؟ این خواب خرگوشی را هم می‌خواهیم روی بقیه خواب‌های خرگوشی بگذارند و فکر کنند "ز هر طرف که حذف شوند به سود سلطنت" ماست؟ چرا متوجه نمی‌شویم ماجرا چیست؟ این‌ها را نمی‌زنند که تحصیل کردگان هاروارد را جایشان بنشانند، می‌زنند که امثال گلبدین حکمتیار قدرت مطلقه شوند. اگر انفجار هم بشود کار دست لپین‌ها می‌افتد. این همان نکته‌ایست که آقای حجاریان نوشته و این سید ابراهیم نبوی با شعور و دانش خودش به جنگ آن رفته است.

اینست حرف و نظر ما در باره نهضت آزادی، ملی-مذهبی‌ها و محاکمه‌ای که از این جریان‌ها ادامه دارد.

**مخالفان اصلاحات** که همه می‌دانیم کیستند و چه مافیای

قدرت و غارتی را تشکیل داده‌اند، بسیار هوشیارتر از مهاجرین سیاسی از تمام این تلاش‌ها آگاه بودند و بشدت هم از شکل‌گیری چنین تشکلی وحشت داشتند. آنها همین جمعیت موفله اسلامی، مدرسه حقانی‌چی‌ها، روحانیت مبارزند، که پدرخوانده همه‌شان حجّیه است. شما و شنوندگانتان می‌دانید که این تشکل‌های مافیائی در حالیکه در پوست حزب سوسیال ناسیونالیست هیتلر رفته‌اند و تشکل‌های نظامی و نیمه‌نظامی مشابه دوران هیتلر را هم درست کرده‌اند، بشدت با حضور هر تشکلی در جامعه مخالفند. آنها حتی با حضور حزب کارگزاران سازندگی هم مخالفند. یورش به احزاب، کشتارها و حتی قتل‌عام زندانیان سیاسی و بسیاری از حوادث جنایتکارانه در جمهوری اسلامی از دل همین اندیشه و همین چند تشکل زیر رهبری حجّیه بیرون آمده است.

حُب، بی خبری مهاجرین و عزم توطئه علیه کنفرانس برلین از سوی مافیائی که برایتان گفتم حاد کنفرانس برلین را بوجود آورد. چند هفته کار اطلاعاتی-امنیتی در اروپا کردند و آن صحنه‌ها را در کنفرانس بوجود آوردند و زمینه یورش به شرکت کنندگان در کنفرانس و در اصل یورش به تشکل‌ها و شخصیت‌هایی که برای تشکیل اتحاد نیروهای ملی-مذهبی تلاش می‌کردند را فراهم ساختند و به اجرا هم گذاشتند. تمام چهره‌های موثر در شکل‌گیری اتحاد نیروهای ملی-مذهبی به زندان افتادند و حالا هم به محاکمه کشیده شده‌اند. حالا من از شما و شنوندگانتان سؤال می‌کنم: از این ماجراها در ایران آگاه بودیم؟ ضرورت این نوع تشکل‌ها را درک کرده بودیم؟ از آنها حمایت کردیم؟ فرصت‌ها را برای به عقب راندن مافیای ثروت و قدرت در جمهوری اسلامی غنیمت شمردیم؟

آنچه که امشب در ارتباط با محاکمه نیروهای ملی-مذهبی برایتان گفتم را شما می‌توانید از طریق اظهارات خود مقامات و مطبوعات هم دنبال کنید. حتی در ادعای دادرسان علیه نهضت آزادی و نیروهای ملی-مذهبی. اگر وقت باشد چند خطی را از روی روزنامه‌ها و ادعای دادرسان برایتان می‌خوانم تا زحمت شما و شنوندگانتان برای جستجو در اینترنت و لابلای روزنامه‌ها را کم کرده باشم.

**خدابخشیان:** با اشتیاق گوش می‌دهیم.

**راه‌توده:** ریشه یورش به نیروهای ملی-مذهبی و توطئه علیه کنفرانس برلین را در چند خط از ادعای دادرسان دادگاه انقلاب که برای شما و شنوندگانتان الان می‌خوانم و پیش از آن در مقاله‌ای که آقای رضاعلیجانی سردبیر نشریه ایران فردا، پیش از انتخابات مجلس ششم منتشر کرده بود و آن را هم برایتان امشب می‌خوانم باید جستجو کرد.

ابتدا از قول آقای علیجانی در ایران فردا، ۵۶، که ماه‌ها پیش از انتخابات مجلس ششم است را برایتان می‌خوانم. ایشان می‌نویسد: «**بنظر می‌رسد که در حال حاضر مانع جدی در برابر ائتلاف نیروهای مذهبی نواندیش، دمکرات و عدالتخواه در چارچوب یک تشکل جبهه‌ای وجود نداشته باشد، زیرا همگرایی فکری و سیاسی میان آنها حتی از نیاز یک جبهه فراتر می‌رود، تا آن حد که حتی آنان را بالقوه در یک حزب واحد قرار می‌دهد.**»

حالا از ادعای دادرسان انقلاب در دادگاه نهضت آزادی برایتان می‌خوانم، که در روزنامه رسالت همین دو هفته پیش منتشر شده: «**بر اساس مستندات ارائه شده، این گروه (یعنی نهضت آزادی و همان اتحاد**

در تنظیم این مقاله از گزارش تحقیقی "جیمز پتراس"، یکی از مشاروان "سازمان‌های غیردولتی" در شماره ۴ سال ۱۹۹۹ ژورنال آسیای معاصر نیز استفاده شده است. الف. آذرنگ

## ریشه‌های ناتوانی‌های موجود در

## رهبری و سازماندهی جنبش عمومی

## مردم ایران در کجا نهفته است؟

# جنبش را خطر

# "نخبگان"

# تهدید می‌کند!

کارگر می‌گیرند. تصمیم‌هایی که در اکثر موارد با پی‌آمدهای مخرب و فاجعه بار همراه هستند.

سازمان‌های غیر دولتی در برابر جنبش‌های سازمان یافته چپ و با اقتباس از ادبیات این جنبش‌ها و استحاله بخشی از رهبران آنها، بدون آنکه مورد بررسی و نقد جدی قرار گیرند به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهند. در برابر آنها، بخش اصلی جنبش چپ و سخنگویان اصلی آن در جهان انتقادات خود را متوجه صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، فرامیلتی‌ها و بانک‌های خصوصی، بعنوان مراکز تنظیم برنامه‌های کلان اقتصادی کشورهای جهان سوم و غارت این کشورها متمرکز کرده‌اند. این وظیفه مهمی است؛ اما نباید از خاطر دور داشت که تهاجم به شالوده‌های صنعتی، استقلال و سطح زندگی کشورهای جهان سوم هم در سطح کلان-اقتصادی و هم در سطح اجتماعی-سیاسی خرد صورت می‌گیرد. اثرات مشهود سیاست‌های تعدیل اقتصادی بر کارگران، حقوق بگیران، دهقانان و تولید کنندگان کوچک پتانسیل نارضایتی عمومی-ملی را افزایش داده‌است. در اینجا است که سازمان‌های غیر دولتی، با هدف ایجاد سردرگمی و انحراف نارضایتی از حمله مستقیم به ساختار قدرت و منافع محافل حاکم به سمت پروژه‌های محلی خرد و فعالیت‌های غیر سیاسی پراکنده و خرد کاری‌های محلی و در جهت پرهیز از تحلیل طبقاتی امپریالیسم و استثمار سرمایه‌داری وارد صحنه می‌شوند.

سازمان‌های غیر دولتی در سراسر جهان به جدیدترین وسیله حرکت به سمت بالای اقشار تحصیل کرده، در جهت تغییر جایگاه طبقاتی آنها تبدیل شده‌اند. در این روند بخشی از تحصیل کردگان، دانشگاهیان، روزنامه‌نگاران و متخصصینی که در گذشته با جنبش چپ نزدیک بوده‌اند نقش مهمی ایفاء می‌کنند. این دسته از روشنفکران که از جنبش‌های چپ بریده‌اند تجربه سازمانی و مهارت‌های کلامی و قلمی خود را به همراه نوع ویژه‌ای از ادبیات پوپولیستی در خدمت سازمان‌های غیر دولتی قرار داده‌اند. امروزه، هزاران مدیر سازمان‌های غیر دولتی در کشورهای جهان پیش از آنکه با روستاهای کشورشان سروکار داشته باشند با واشنگتن، توکیو، بروکسل، رم، بانکوک و دیگر مراکز بین‌المللی برگزاری کنفرانس‌های بین‌المللی پیرامون فقر آشنائی دارند، محل کارشان در برج‌های تجاری و محل سکونتشان در مناطقی است که هیچ نوع ارتباطی با حاشیه نشین‌های شهرهای بزرگ ندارد. به این ترتیب، رهبران سازمان‌های غیر دولتی طبقه جدیدی را تشکیل داده‌اند که نه براساس روابط تولیدی یا منابع دولتی، بلکه در نتیجه جریان پول از خارج و ظرفیت آنها در کنترل گروه‌های مردمی در داخل شکل گرفته‌اند. رهبران سازمان‌های غیر دولتی را می‌توان گروهی "نوکمپرادور" تلقی کرد که هیچگونه کالای مفیدی تولید نکرده، بلکه بعنوان تولید کننده خدمات برای کشورهای خارجی فعالیت می‌کنند. این افراد در عمل عمدتاً فقر داخلی را با امتیازات فردی برای خود مبادله می‌کنند.

ادعاهای رسمی مدیران سازمان‌های غیر دولتی مبنی بر اینکه آنها با فقر و بی‌عدالتی مبارزه می‌کنند نادرست است. بر خلاف اینگونه ادعاها رابطه مستقیمی بین رشد سازمان‌های غیر دولتی و سقوط سطح زندگی توده مردم وجود دارد.

گسترش سازمان‌های غیر دولتی نتوانسته‌اند بیکاری ساختاری را کاهش داده، مانع جابجائی و بی‌خانمانی دهقانان شده و یا دستمزد ارتش رو به رشد کارگران غیر رسمی را به سطحی که تامین کننده زندگی آنها باشد افزایش دهند. تنها کاری که سازمان‌های غیر دولتی کرده‌اند این بوده

در طول تاریخ، طبقات حاکم بعنوان نمایندگان یک اقلیت کوچک، در دفاع از قدرت و منافع و امتیازات خود پیوسته به ابزار قهر دولتی و نهادهای اجتماعی متوسل شده‌اند. در گذشته، بویژه در جهان سوم طبقات حاکم جهت کنترل خلق‌های استثمار شده و انحراف نارضایتی آنها به سمت درگیری‌ها و رقابت‌های مذهبی و محلی، از نهادهای مذهبی و محلی حمایت کرده و بودجه مالی آنها را تامین می‌کردند.

در چند دهه اخیر، برای همان اهداف، در کنار این سیاست‌های کهنه، شاهد ظهور یک نهاد اجتماعی جدید موسوم به "سازمان‌های غیر دولتی" با همان عملکرد قدیمی کنترل و ایجاد سردرگمی ایدئولوژیک هستیم.

امروزه در جهان سوم حداقل ۵۰ هزار سازمان غیر دولتی وجود دارند که بالغ بر ۱۰ میلیارد دلار کمک از نهادهای مالی بین‌المللی، آژانس‌های دولتی اروپائی، امریکائی و ژاپنی و دولت‌های محلی دریافت می‌کنند. مدیران سازمان‌های غیردولتی عمده، بودجه‌های چند میلیونی در اختیار داشته و از حقوق و مزایائی در سطح مدیران بالای شرکت‌های فرامیلتی برخوردارند. این مدیران در کنفرانس‌های بین‌المللی شرکت کرده، طی مشورت با مدیران ارشد شرکت‌ها و نهادهای مالی بین‌المللی تصمیم‌های برنامه‌ای برای زندگی میلیون‌ها انسان، بویژه محروم‌ترین طبقات و اقشار اجتماعی، زنان و قشرهای غیر رسمی و حاشیه‌ای طبقه



با جنبش‌های اجتماعی-سیاسی مردمی مقابله و به ظاهر رقابت می‌کنند. واقعیت این است که این سمت گیری‌های سیاسی آنطور هم که در نگاه اول به نظر می‌رسد متناقض نیستند.

## نقش سازمان‌های غیر دولتی در نئولیبرالیسم جهانی

با مطالعه و ارزیابی روند رشد و گسترش سازمان‌های غیر دولتی در ۲۵ سال گذشته، به روشنی می‌توان دید که پیدایش و تکامل آنها سه مرحله و وضعیت مختلف را در بر می‌گیرد. در مرحله اول این سازمان‌ها به مثابه پناهنگانی امن برای روشنفکران ناراضی در شرایط دیکتاتوری به شمار می‌رفتند که از طریق آنها امکانات پی‌گیری موضوع تجاوز به حقوق بشر و سازماندهی "استراتژی بقاء" برای قربانیان سیاست‌های خشن و سخت‌گیرانه رژیم‌های دیکتاتوری فراهم می‌شد. (مترجم: شبیه آنچه هواداران و مبلغین ایرانی سازمان غیر دولتی در داخل کشور خود را در آن می‌یابند) این سازمان‌های هوادار حقوق بشر بسیار مواظب بودند که نقش امریکا و روابط نزدیک اروپائیان با متجاوزین محلی به حقوق بشر را محکوم نکرده و سیاست‌های "بازار آزاد" که باعث فقیر شدن توده‌های مردم میشوند را زیر سؤال نبرند. در نتیجه سازمان‌های غیر دولتی بعنوان "دمکرات‌هایی" که قرار بود در شرایط چالش حاکمان ستمگر از طرف جنبش‌های توده‌ای جانشین سیاسی طبقات حاکم محلی شوند جایگاه ویژه‌ای در محاسبات استراتژیک دولت‌های امپریالیستی یافتند. حمایت مالی غرب از سازمان‌های غیر دولتی در این مرحله در حکم خرید نوعی بیمه برای روزی بود که ارتجاعیون حاکم مجبور به ترک صحنه می‌شدند. نمونه اینگونه سازمان‌های غیر دولتی منتقد را در فیلیپین زمان مارکوس، در شیلی زمان پینوشه و در کره جنوبی در زمان دیکتاتوری پارک می‌توان یافت.

در مرحله دوم، تکامل واقعی در رشد قارچ گونه سازمان‌های غیر دولتی در زمان گسترش و تعمیق جنبش‌های مردمی ضد امپریالیستی صورت گرفت. مبارزه و رشد جنبش‌های اجتماعی-سیاسی انقلابی، بازار گرم و پررونقی برای کالای پرسودی ایجاد می‌کند که چپ‌های سابق و شبه روشنفکران جدا از مردم می‌توانند آن را به بنیادهای خصوصی و دولتی علاقمند و ثروتمند اروپائی و امریکائی بفروشند. در این مرحله حامیان خارجی، به دریافت اطلاعات دست اول جامعه شناسانه مانند "گرایش به خشونت در داغ‌نشین‌های شهری" (عنوان یکی از پروژه‌های تحقیقی یک سازمان غیر دولتی در شیلی در سال‌های قیام‌های توده‌ای ۸۶-۱۹۸۳) علاقه نشان می‌دهند. **ظرفیت سازمان‌های غیر دولتی برای تهاجم به جنبش‌های مردمی و انحراف نیرو و توان این جنبش برای انجام تغییرات اجتماعی به سمت پروژه‌های خرده کارانه محلی و رواج نوعی جدید از ادبیات سازشکارانه و تسلیم طلبانه تحت عنوان "گفتمان هویت جدید" عمدتاً در جهت بی‌اعتبار کردن جنبش انقلابی و فعالیت‌های آن صورت می‌گیرد.** (شبیه ادبیات رایج در سازمان فدائیان و نشریه کار و سایت ایران امروز وابسته به این سازمان)

که لایه بسیار باریکی از روشنفکران را با در آمد ارزی خارجی ارتباط داده و آنها را از نتایج ویرانگر اقتصاد نئولیبرالی که دامنگیر کشور و مردمشان شده جدا کرده و راه صعود این روشنفکران را در ساختار طبقاتی-اجتماعی موجود هموار کرده‌اند.

در نتیجه، سازمان‌های غیر دولتی، جنبش چپ را با یک چالش بسیار جدی روبرو کرده‌اند، چالشی که ارزیابی و نقد سیاسی شالوده، ساختار و ایدئولوژی سازمان‌های غیر دولتی را ضروری می‌سازد؛ چرا که این پدیده، با همان مشخصاتی که در بالا ذکر شد، طی دهه دوم جمهوری اسلامی و همزمان با اجرای برنامه تعدیل اقتصادی در جامعه ایران نیز رشد کرده و بخش قابل توجهی از چپ مذهبی ایران را شانه به شانه بخش‌هایی از چپ غیر مذهبی و اپوزیسیون ایران بلعیده‌است. این امر اگر در داخل کشور عمدتاً بر پایه منافع اقتصادی و سپس سیاسی قرار دارد، در خارج از کشور عمدتاً در عرصه تئوری‌بافی و سقوط در ورطه انواع انحراف‌های ایدئولوژیک خود را نشان می‌دهد. **منافع اقتصادی در داخل کشور نوعی همبانی را میان کارگزاران تازه شیرین زبان شده جناح راست (نظیر امیر محبیان، عبدالکریم سروش و ) با بخشی از چپ مذهبی و نو اندیشان دینی قرار داده‌است و در خارج و در اپوزیسیون جمهوری اسلامی همین همزمانی را میان تئوری پردازان اپوزیسیون راست و سخنگوی سابق سرمایه‌داری وابسته (نظیر داریوش همایون و ) شاهنشاهی از یکسو و بخشی از چپ‌های سردرگم مانده در کوران حوادث دهه اخیر بوجود آورده‌است.**

### تبلیغات پیرامون سازمان‌های غیر دولتی

موج جدید تبلیغات هواداران ایدئولوژی و سیاست‌های نئولیبرالی و کارگزاران بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، اخیراً به بهانه بررسی "نقش سازمان‌های غیر دولتی در پیشرفت دمکراسی" به مطبوعات هوادار اصلاحات در ایران نیز راه یافته‌است. روزنامه حیات نو مورخ ۲۹ مهرماه ۸۰ خود می‌نویسد: «سازمان‌های غیر دولتی قدرت کسب مشروعیت مناسبی را دارند، مشروعیتی که حتی در برخی موارد بیشتر از مشروعیت دولت‌هاست.»

روزنامه نوروز ۳۰ مهر ۸۰ نیز در رابطه با شرایط لازم برای موفقیت این سازمان‌ها می‌نویسد: «ایجاد یک شبکه ارتباطی موفق با همکاری‌های خارجی نیز نه تنها می‌تواند موجب تقویت سازمان‌های غیر دولتی در محیط‌های بین‌المللی گردد، بلکه سبب استفاده مشترک از توانمندی‌های یکدیگر، منابع مالی در دسترس و نهایتاً شراکت در حذف دست واسطه‌ها نیز خواهد گردید.»

باید پرسید چرا این محافل و مطبوعات بجای پرداختن به نقش اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌ها و شوراهای دهقانی، کارگری، دانشجویی و زنان و رسیدگی به بحث تحزب در نظام سیاسی کشور قدرت بخشیدن به شوراهائی که با شرکت میلیون‌ها نفر انتخاب و تشکیل شده‌اند به اینگونه بحث‌ها می‌پردازند؟

### منشاء ساختار و ایدئولوژیک

در ظاهر، به نظر می‌رسد سازمان‌های غیر دولتی نقش متناقضی در سیاست بازی می‌کنند. آنها از یک طرف منتقد رژیم‌های دیکتاتوری و تجاوز به حقوق بشر بوده و از طرف دیگر در جهت کانالیزه کردن جنبش‌های مردمی به سمت روابط سازشکارانه با نخبگان نئولیبرال حاکم،

ادامه دادند بلکه باعث تقویت ریشه‌های آن نیز شدند. در مقابل، بسیاری از رهبران سازمان‌های غیر دولتی به مناصب بالای دولتی تا حد وزارت دست یافتند. در زمینه سیاسی، نقش ارتجاعی سازمان‌های غیر دولتی ریشه در ساختار و شالوده‌ای دارد که این سازمان‌ها بر آن استوار شده و سازمان یافته‌اند.

## نخبه پروری و خادم سازی

سازمان‌های غیر دولتی در واقع غیر دولتی نیستند. بخش اصلی بودجه آنها یا از طرف دولت‌های خارجی و نهادهای مالی بین‌المللی و یا از طریق انجام طرح‌های مقاطعه کارانه برای دولت‌های محلی و بنیادهای خصوصی وابسته به این دولت‌ها تامین می‌شود. این سازمان‌ها اغلب بطور علنی با آژانس‌های دولتی محلی و خارجی همکاری می‌کنند. این سازمان‌ها در انجام طرح‌های خود به مردم محلی پاسخگو نبوده، بلکه به مراکز خارجی که نقش "بررسی" و "نظارت" را در قبال کمک‌های مالی شان بدست آورده‌اند گزارش می‌دهند. سازمان‌های غیر دولتی بر خلاف ادعایشان، به شیوه‌ای غیر دمکراتیک اداره می‌شوند. مدیران این سازمان‌ها کنترل کامل بر روند انتخاب پروژه‌ها، استخدام و اخراج نیروی انسانی لازم و انتخاب و تعیین نماینده جهت ارسال به کنفرانس‌های بین‌المللی را در دست دارند. بدنه این سازمان‌ها تابع مطلق بوده و هیچیک از تصمیمات با شرکت بدنه اتخاذ نمی‌شود. **یکی از وظائف مهم این سازمان‌ها، تهیه طرح مقدماتی پروژه‌های مورد نظر مراکز صاحب پول و بودجه است. پس از تصویب این طرح‌ها از بیرون، بدنه سازمان در جریان امر قرار می‌گیرد. در اکثر موارد سازمان‌های غیر دولتی در پی عضوگیری نبوده بلکه بعنوان گروهی نخبه و درون‌گرا با جنبش‌های مردمی رقابت کرده و موجب تضعیف این جنبش‌ها می‌شوند. این سازمان‌ها زیر نقاب دفاع از دمکراسی و انترناسیونالیسم نوین، نوع جدیدی از استثمار فرهنگی و اقتصادی را پیش می‌برند.**

(اگر کسی در جمهوری اسلامی بدنبال یافتن نمونه‌های مشابه باشد، باید در کنار نهادهای وابسته به نهاد رهبری، کمیته‌های مالی، موسسه‌های بی‌نام و نشانی که امثال محمدجواد لاریجانی هدایت می‌کنند، بنیادهایی که شرکت‌های دولتی را با خرید کارخانجات در ۱۰ ساله اجرای برنامه تعدیل اقتصادی خریدند، موسسه‌هایی که در کنار دانشگاه الزهراء آیت‌الله مهدوی کنی تاسیس شدند و یا در کنار آستانقدس رضوی بنا شدند و حتی از دل تشکیلات کارگزاران سازندگی بیرون آمدند و یا در بنیانگذاری آن نقش داشتند نمونه‌هایی را جستجو کند.)

## ایدئولوژی سازمان‌های غیر دولتی

سازمان‌های غیر دولتی به پروژه‌های پراکنده توجه دارند نه به جنبش‌های مردمی. آنها مردم را بجای مبارزه برای کنترل ابزار اصلی تولید و ثروت اجتماعی، به تولید در حاشیه نظام حاکم تشویق کرده و بجای توجه به شرایط ساختاری شکل دهنده وضع موجود، بر جوانب مالی و فنی پروژه‌های پراکنده تاکید می‌کنند. اگرچه رهبران این سازمان‌ها اغلب از زبان و ترمینولوژی جنبش‌های چپ تقلید می‌کنند و از مقولاتی مانند "قدرت

قیام‌های مردمی باعث شدند که آژانس‌های خارجی سرکیسه کمک‌های مالی خود را شل کنند و در نتیجه، میلیون‌ها دلار طی دهه ۷۰ به اندونزی، تایلند و پرو طی دهه ۸۰ به نیکاراگوئه، شیلی و فیلیپین و طی دهه ۹۰ به سالوادور، گواتمالا و کره جنوبی ریخته شد. هدف اصلی سازمان‌های غیر دولتی در این کشورها، عمدتاً "اطفای حریق" قیام‌های مردمی بود. تحت پوشش پروژه‌های سازندگی، آنها علیه فعالیت در جنبش‌های ایدئولوژیک فعالیت کرده و منابع مالی خارجی را بطور موثر در خدمت جلب رهبران محلی، فرستادن این رهبران به کنفرانس‌های بین‌المللی و تشویق همزمان گروه‌های محلی به گردن نهادن به نتولیرالیسم بعنوان یک واقعیت غیر قابل گریز قرار دادند.

**سومین مرحله** در تحول سازمان‌های غیر دولتی در شرایط بحران‌های اقتصادی عمیق سرمایه‌داری بازار آزاد شکل گرفت. روشنفکران، دانشگاهیان و متخصصانی که در نتیجه کاهش بودجه دولتی شاهد ناپدید شدن شغل و کاهش حقوق‌های خود بودند به دنبال کار دومی گشتند. در این مرحله سازمان‌های غیر دولتی به آژانس‌های کاریابی و درآمد‌های مشاوره‌ای منجر به نوعی تور ایمنی برای آن دسته از روشنفکرانی شد که مایلند بازار آزاد را تحت عنوان دهکده جهانی دنبال کرده و سیاست‌های مسامحه با رژیم‌های نتولیرالی و نهادهای مالی بین‌المللی را پیش ببرند. بنا به گزارش روزنامه واشنگتن پست مورخ ۲۹ اکتبر ۲۰۰۱، دانشگاه امریکائی هاروارد با همکاری جمهوری اسلامی برنامه‌ای را تنظیم کرده است که در چارچوب آن همه ماهه بخشی از این دسته از مدیران و روشنفکران ایرانی داخل کشور، بی‌اعتناء به وابستگی‌های تشکیلاتی و سیاسی آنها، جهت شرکت در دوره‌های کارآموزی به امریکا فرستاده می‌شوند و هم اکنون عبدالکریم سروش در همین دانشگاه مشغول تدریس است)

در شرایطی که میلیون‌ها نفر کار خود را از دست داده و فقر در بین جمعیت بیداد می‌کند، سازمان‌های غیر دولتی بجای اعتصاب عمومی به "استراتژی بقاء" متوسل شده و بجای تظاهرات عمومی علیه محکومین و گرانی مواد غذایی مورد نیاز مردم و علیه رژیم‌های نتولیرال و امپریالیسم امریکا به برپائی آشپزخانه‌های موقت جهت اطعام چند صد نفر در روز اکتفا می‌کنند. نقشی که تحت عناوین مذهبی و خیریه در جمهوری اسلامی جریان دارد و کمیته امداد امام که زعامت آن را جمعیت مولفه اسلامی و دبیرکل آن "حبیب‌الله عسگرآلادی" برعهده دارد در کانون و مرکز آن قرار دارد.

سازمان‌های غیر دولتی که در آغاز دوره به اصطلاح "گذار دمکراتیک"، یعنی دوره اوج گیری مقاومت مردمی و فروپاشی نظم کهنه و خارج شدن کنترل از دست حاکمان فاسد، بطور مبهم، ذره‌ای بار "مترقی بودن" را با خود حمل می‌کردند، نهایتاً به وسیله ارتباط بین رژیم‌های کهنه و سیاستمداران محافظه کار منتخب تبدیل شدند. این سازمان‌ها بعنوان هواداران "دمکراتیک" حقوق بشر همه امکانات تشکیلاتی، موقعیت، قلم و کلام خود را برای بسیج مردمی در حمایت از سیاستمداران و احزابی قرار دادند که هدف و تعریفشان از "گذار" نه پیگیری و انجام تحولات اجتماعی-اقتصادی بلکه به برخی اصلاحات حقوقی-سیاسی محدود بود. در همه کشورهایی که طی دهه‌های ۸۰ و ۹۰ یک "گذار انتخاباتی" از دیکتاتوری را تجربه کردند (از شیلی گرفته تا فیلیپین و کره جنوبی) سازمان‌های غیر دولتی نقش مهمی در جمع آوری رای برای رژیم‌هایی داشته‌اند که بعدها، نه تنها به وضعیت موجود اجتماعی-اقتصادی

نخبگان حاکم بر صندوق بین‌المللی پول، مسئولان خصوصی سازی، فراملیتی‌ها و زمینداران محلی نداشته و بر موضوعاتی مانند مردسالاری در خانواده، خشونت خانوادگی، طلاق و غیره تکیه می‌کنند. عبارت دیگر، سازمان‌های غیر دولتی در مبارزه برای برابری جنسی، در دنیای محدود استثمار شده مرد، بعنوان ظالم اصلی و مسئول تبعیض و استثمار جنسی معرفی می‌شود. دلیل اینکه سازمان‌های غیر دولتی فمینیست منظره اصلی را نادیده گرفته و بر مسائل محلی و سیاست‌های شخصی تکیه می‌کنند این است که سالانه میلیاردها دلار به سمت اینگونه نگرش سرازیر می‌شود. اگر سازمان‌های غیر دولتی فمینیست در کنار زنان و مردان بی‌زمین در برزیل، اندونزی، تایلند و فیلیپین برای تقسیم اراضی مبارزه کنند، اگر آنها در کنار آموزگار زن در مناطق روستائی در اعتراض به سطح پائین حقوق‌ها که ناشی از سیاست‌های تعدیل اقتصادی است، در اعتصابات عمومی شرکت کنند بدون تردید نهادهای مالی و امپریالیستی کمک‌های خود به این سازمان‌ها را قطع خواهند کرد.

## نتیجه

بسط و گسترش سازمان‌های غیر دولتی بیانگر ظهور قشر جدیدی از خرده بورژوازی است، قشری که با مغازه داران، روشنفکران و گروه‌های کارمندی سنتی متفاوت است. این قشر مقاطعه‌کار، از این نظر که خود هیچگونه تولید کالائی ملموس نداشته و فقط بعنوان رابط بین بنگاه‌های امپریالیستی و خرده تولید کنندگان داخلی عمل می‌کند، شبیه بورژوازی کمپرادور سنتی است. بخشی از چپ‌های سابق نیز لایه‌های میانسال این خرده بورژوازی جدید را تشکیل می‌دهند. این قشر که بدون یک سهم عمده از مالکیت اجتماعی ابزار تولید در وضعیت ثابتی در دستگاه دولتی قرار دارد جهت باز تولید خود چشم به نهادهای خارجی دوخته است. این قشر برای کسب مشروعیت مردمی از تبلیغات ایدئولوژیک ضد مارکسیستی و دولت ستیز به همراه ادبیات پوپولیستی و مفاهیم مبهمی مانند "راه‌سوم" و "جامعه مدنی" استفاده می‌کند. این خرده بورژوازی جدید که فاقد هر نوع حمایت ارگانیک استوار داخلی است، برای بقاء به نشست‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی وابسته است. انترناسیونالیسم این قشر که عاری از هرگونه گزارش و تعهد ضد امپریالیستی در تبلیغات گسترده در حمایت از روند جهانی شدن منعکس می‌شود. در یک کلام، این خرده بورژوازی جدید، "جناح رادیکال" ایدئولوژی نئولیبرال را تشکیل می‌دهد. از نظر سیاسی، سازمان‌های غیر دولتی جای ویژه‌ای در استراتژی روز امپریالیست‌ها اشغال می‌کنند. در حالی که بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و فراملیتی‌ها نخبگان محلی را برای غارت از بالا تربیت می‌کنند، سازمان‌های غیر دولتی از پائین طی یک سلسله فعالیت‌های مکمل باعث پراکندگی و خنثی شدن ناراضی‌های عمومی برای مقابله با استثمار خارجی می‌شوند. همانطور که امپریالیسم استراتژی دو جانبه کلان - خرد استثمار و مهار را از بالا و پائین پیش می‌برد، جنبش انقلابی هم به نوبه خود باید یک استراتژی ضد امپریالیستی دو جانبه را در پیش بگیرد. تحقق اهداف ضد امپریالیستی جنبش انقلابی در گرو پاسخ به این سؤال اساسی است که آیا جنبش قادر خواهد بود نسل جدیدی از روشنفکران ارگانیک را در دامان خود پرورد، روشنفکرانی که در برابر وسوسه‌های سازمان‌های غیر دولتی ایستادگی کرده و به امواج تحولات انقلابی آینده به پیوندند؟

فردی، "برابری جنسی"، "توسعه پایدار"، "رهبری پاسخگو" صحبت می‌کنند ولی در عمل این تبلیغات در چارچوب همکاری با آژانس‌های مالی دولتی خارجی و سیاست‌های سازشکارانه صورت می‌گیرند. طرح همسوئی با توصیه‌های "سایروس ونس" وزیر خارجه اسبق امریکا در کنفرانس نیویورک مبنی بر ضرورت اعتدال در جنبش اصلاحات ایران، بعدها از سوی نظریه پردازانی نظیر "امیرمحبیان" در روزنامه رسالت و یا "محمدرضا باهنر" در روزنامه "جام جم"، در سرمقاله‌های روزنامه "انتخاب" و حتی در نظرات و مقالات افرادی امثال شمس‌الواعظین در سه روزنامه جامعه، نشاط و توس با همین گفتمان پیش برده شد، که همچنان ادامه دارد و به ترمینولوژی بسیاری از نویسندگان مطبوعات روزانه و هفته‌نامه‌های داخل کشور تبدیل شده‌است. تئوری مغشوش ساختن مبارزه طبقاتی در جامعه، که تحت عنوان "طبقه متوسط" پیش برده می‌شود بخش دیگری از همین کارزار مشترک است از سوی بااصطلاح تجزیه طلبان ارتجاع دینی-بازاری و بخشی از نواندیشان و حتی چپ مذهبی است. در شماره ۱۱۲ راه‌توده نمونه‌هایی را در این به نقل از برخی وابستگان چپ مذهبی و نواندیشان دینی آوردیم و در همین شماره نمونه‌هایی را از قول امیرمحبیان می‌خوانید که گوئی از روی مقالات یکدیگر کپی کرده‌اند!

گفتمان "قدرت بخشیدن و توانمندی اجتماعی" در سازمان‌ها غیر دولتی در حد نفوذ در بخش‌های کوچک زندگی اجتماعی باقی مانده و در چارچوب منابع و امکانات ناچیز و شرایط ناشی از سلطه دولت‌ها و سیاست‌های "نئولیبرالی" متوقف می‌شوند.

## مبارزه فمینیستی جدا از مبارزه طبقاتی!

ایدئولوژی سازمان‌های غیر دولتی که عمدتاً متأثر از بحث‌ها و سیاست‌های "هویت" است، به شیوه غیر صادقانه‌ای درگیر پلمیک با جنبش‌های متکی به تحلیل طبقاتی است. این سازمان‌ها با انکار و تحریف بحث‌های وسیع و همه جانبه مارکسیست‌ها و جنبش‌های انقلابی، در رابطه با مقولاتی مانند نژاد، مساله قومی و برابری جنسی از این واقعیت فرار می‌کنند که "هویت" خود به نحو روشن و غیر قابل انکاری براساس اختلافات طبقاتی تعیین و تعریف می‌شود. برای نمونه کافی است به موقعیت یک فمینیست هندی یا فیلیپینی توجه شود که در مناطق اعیانی زندگی کرده و در آمدی ۱۵ تا ۲۰ برابر یک زن هندی یا فیلیپینی دیگر دارد که بعنوان "خدمتکار" شش روز و نیم برای فمینیست مورد نظر کار می‌کند. (همین نمونه را می‌توان در جمهوری اسلامی مشاهده کرد، که علاوه بر بخش‌های غیر وابسته به حاکمیت و کمتر پیرو اندیشه‌های دینی، در میان اقشاری از حاکمیت اسلامی نیز رایج است. نمونه بارز آن مبارزه و تشکیلات نیمه علنی و نیمه فمینیستی است که "فائزه هاشمی" دختر هاشمی رفسنجانی و یا نشریه "زن روز" و یا حتی "جامعه زنان مسلمان" اعظم طالقانی، نظرات زهرا رهنورد و یا تشکیلات و سازمان‌های زنان وابسته به موفته اسلامی و شورای تبلیغات اسلامی رد یابی کرد)

واقعیت این است که اختلافات طبقاتی رابطه یک فمینیست و مستخدم زن او را در رابطه با مسکن، سطح زندگی، امکانات بهداشتی و آموزشی و تولید و تصاحب ارزش اضافی تعیین می‌کند. با این وجود اکثر سازمان‌های غیر دولتی که براساس سیاست هویت بعنوان نقطه عزیمت در دنیای سیاست پست مدرن فعالیت می‌کنند توجهی به دنیای مردسالار

رهبر حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلمان، در پارلمان این کشور:

## بگوئید جنگ را می خواهید به دیگر کشورها بکشانید!

پس از یک سلسله جنجال‌های مطبوعاتی و بحث‌های پارلمانی، سرانجام اعزام نیروهای نظامی آلمان به افغانستان از تصویب پارلمان این کشور گذشت و بیش از سه هزار نیروی مسلح ویژه کشور آلمان در کنار نیروهای امریکائی و انگلیسی در افغانستان وارد عملیات می‌شود.

لایحه مربوط به اعزام نیروی نظامی آلمان به افغانستان از سوی دولت ائتلافی سوسیال دمکرات و سبزه‌های این کشور به مجلس برده شده بود. در هر دو حزب سوسیال دمکرات و سبزه‌ها پیرامون این لایحه و اعزام نیروی نظامی آلمان به افغانستان بحث‌های موافق و مخالف چنان بالا گرفت که هر دو حزب ناچار به برگزاری کنگره‌های محلی شدند و حدس زده می‌شود که بخش وسیعی از نیروها و رای دهندگان دو حزب یاد شده در آینده مستقیماً متمایل به احزاب کاملاً راست و یا متمایل به چپ آلمان شوند، بویژه نیروها و رای دهندگانی که با توجه به مواضع صلح طلبی و یک سلسله نظرات مثبت اجتماعی حزب سبزه‌ها به این حزب امید بسته بودند.

پیش از این تصمیم، شهردار برلین از حزب سوسیال دمکرات انتخاب شد و این در حالی بود که حزب سوسیالیسم دمکراتیک در شرق برلین نزدیک به ۵۰ درصد آراء را به خود اختصاص داده بود و طبیعی‌ترین و دمکراتیک‌ترین شکل انتخاب شهردار برای برلین انتخاب شهردار برلین از این حزب بود. حزبی که از درون حزب حاکم آلمان دمکراتیک بیرون آمده و همچنان بر اصولی از سوسیالیسم پای می‌فشارد. شناخته شده‌ترین رهبر این حزب "گیزی" که همگان انتظار داشتند او به عنوان شهردار برلین انتخاب شود، پس در جریان بحث‌های مربوط به ائتلاف احزاب در تقسیم کرسی‌های شورای شهر برلین، با اشاره به انتخاب شهردار جدید برلین گفت: «آلمان واحد شد، اما برلین عملاً به دو قسمت تقسیم شده باقی ماند!». اشاره او به بی‌اعتنائی به آراء سنگین مردم برلین شرقی به حزب سوسیالیسم دمکراتیک برای انتخاب شهردار برای شهر بود. مسئولیت شهرداری برلین بصورت سنتی در کشور آلمان از اهمیت بسیاری برخوردار است و افرادی نظیر "ویلی برانت"، رهبر اسبق حزب سوسیال دمکرات و صدراعظم آلمان روزگاری شهردار برلین بود.

پیش از انتخاب شهردار برلین، هیات امریکائی از آلمان دیدار کرد و در برخی محافل دیپلماتیک آلمان گفته می‌شود که این سفر در ارتباط با انتخاب شهردار برای برلین بوده و ایالات متحده توسط این هیات مخالفت خود را برای سپردن پست شهرداری برلین به حزب سوسیالیسم دمکراتیک به اطلاع مقامات آلمان رسانده بود.

در جریان بحث‌های پارلمانی مربوط به اعزام نیروهای نظامی آلمان به افغانستان، سرشناس‌ترین رهبر حزب سوسیالیسم دمکراتیک در پارلمان این کشور گفت:

### مخالفت با اعزام نیروی نظامی

«ما در همان ابتدا مخالفت خود را با جنگ در افغانستان اعلام کردیم که جنگ راه‌حل مبارزه با تروریسم نیست. از نظر ما جنگ وارد مرحله‌ای به مراتب دشوارتر و پیچیده‌تر از مراحل کنونی آن خواهد شد.

می‌خواهند ما را متقاعد کنند که بخاطر حقوق زنان است که افغانستان بمباران می‌شود و در عین حال گفته می‌شود که بدلیل حوادث ۱۱ سپتامبر نیروی نظامی به افغانستان اعزام می‌شود. اگر این استدلال‌ها را بپذیریم، آنوقت باید از خود سؤال کنیم که چند کشور دیگر باید بمباران شوند تا مدافعان جنگ به اهداف خود دست یابند؟ در لایحه‌ای که برای اعزام نیروی نظامی آلمان به افغانستان در اختیار پارلمان گذاشته شده نقاط تاریک بسیاری وجود دارد. مثلاً ما نمی‌دانیم علت فرستادن تانک ردیاب به افغانستان برای چیست؟ مطابق لایحه‌ای که در اختیار پارلمان گذاشته شده در افغانستان سلاح‌های شیمیائی، میکروبی و رادیواکتیو وجود ندارد، بنابراین فرستادن تانک ردیاب برای چیست؟ اگر هدف جنگ در عراق است، در اینصورت این را با صراحت به ما بگوئید تا بدانیم با حل مسئله افغانستان هم جنگ پایان نمی‌یابد و قرار است این جنگ به کشورهای دیگر هم کشیده شود.» (نقل قول گیزی از "نویس دوپچلند" ۱۰ نوامبر ۲۰۰۱)

## ایجاد پایگاه نظامی امریکا

### در ازبکستان، تاجیکستان و قزاقستان

"ژنرال پاول" وزیر خارجه امریکا در جریان سفرها و رایزنی‌های نظامی-سیاسی خود به منطقه خاورمیانه و جمهوری‌های تازه تاسیس اتحاد شوروی سابق، از قزاقستان دیدار و با مقامات این کشور مذاکره کرد. در آخرین دیدار و مذاکره ژنرال پاول با وزیر خارجه قزاقستان، وی رسماً به دولت امریکا اطلاع داد که ارتش این امریکا می‌تواند از حریم هوائی قزاقستان برای مقاصد نظامی استفاده کند. بیشتر دولت قزاقستان به امریکا اطلاع داده بود که ایالات متحده می‌تواند برای عملیات نظامی افغانستان، در قزاقستان پایگاه نظامی ایجاد کند.

این درحالی است که بدنبال حوادث نیویورک و واشنگتن و برای عملیات نظامی در افغانستان دو کشور تاجیکستان و ازبکستان نیز پایگاه‌های نظامی در اختیار ارتش امریکا گذاشته‌اند و نیروهای نظامی امریکا بویژه در ازبکستان مستقر شده‌اند. اکنون مذاکرات برای ایجاد پایگاه نظامی امریکا در قرقیزستان جریان دارد.

### پایگاه نظامی در قندهار - گسترش پایگاه‌های نظامی

امریکا در منطقه، در شرایطی است که ژنرال پاول رسماً در باره حضور نظامی امریکا در افغانستان گفته‌است دو پایگاه بزرگ نظامی امریکا در قندهار کار حفاظت از لوله‌های نفت و گاز را بر عهده خواهند گرفت. آنگونه که گفته می‌شود و ژنرال پاول نیز تلویحاً تأیید کرده‌است، تاکنون یک پایگاه نظامی در قندهار برای استقرار ۱۵ هزار نیروی نظامی امریکا تاسیس شده و تاسیس دومین پایگاه نیز مراحل پایانی خود را طی می‌کند.

### نقش ترکیه در حمله به عراق - بصورت همزمان، ژنرال

پاول در سفر به ترکیه و مذاکره با مقامات سیاسی و نظامی این کشور، مسئله شرکت ارتش ترکیه در سپاه بین‌المللی حافظ صلح در افغانستان را بررسی کرده است. ژنرال پاول در پایان سفر خود به ترکیه در باره نقش ترکیه در جریان حمله احتمالی آینده امریکا و انگلستان به عراق مطلبی را مطرح نکرد، اما پس از پایان این سفر گفته می‌شود واحدهای محدود ارتش ترکیه از شمال عراق وارد این کشور شده‌اند و نیروهای نظامی بیشتری در مرزهای دو کشور استقرار یافته‌اند.



## کنگره حزب کمونیست فدراسیون روسیه

# جهان امروز در آینه اندیشه‌های مارکس و لنین!

**با حادثه نیویورک فصل جدیدی برای فرمانروائی  
امپریالیسم بر تمام جهان آغاز شد که راه آن سد نشود  
جهان را به نابودی خواهد کشاند!**

تهیه و ترجمه: توکا سرداری

سی و دومین کنگره حزب کمونیست فدراسیون روسیه برگزار شد و روزنامه پرودا در شماره‌های ۳۰ و ۳۱ اکتبر خود اخبار و گزارش‌های این کنگره را منتشر ساخت. روزنامه پرودا سخنرانی گنادی زوگانوف دبیر اول حزب را اینگونه منتشر کرد:

رفقای گرامی!

کنگره ما در شرایطی نگران‌کننده و دشوار برگزار می‌شود. با جسارت می‌توان گفت که عصر جدیدی در تاریخ جهان شروع شده است. تغییرات مهمی در روابط جهانی رخ داده است. این تغییرات ما را بسوی دوره‌ای بهتر از امروز نمی‌برند. روسیه بار دیگر در مرکز تغییر و تحولات مهم جهانی قرار گرفته و منافع سیاسی-اقتصادی میهن ما در خطر قرار گرفته است. نه تنها در جمهوری‌های تازه تاسیس اتحاد شوروی، نه تنها در کشورهای پریپاتنیک، بلکه در افغانستان، حقوق و منافع ملی این کشورها بی‌رحمانه پایمال می‌شود.

از یک طرف ثروت و دستاوردهای عظیم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از بین رفته و از طرفی دیگر دوستی هزاران ساله ملل این سرزمین که با صلح در کنار هم زندگی کرده‌اند از میان برده می‌شود. سرمایه مالی برای حکمرانی و فرمانروائی بر جهان خیز برداشته است. می‌خواهند فرمانروائی آمریکا بر جهان را به ما بقبولانند. دو راه پیش روی ماست: متحد شدیم و جهانی را که یکبار دیگر دستخوش اعمال جنون آمیز شده نجات دهیم؛ و یا به این پراکندگی آنقدر ادامه دهیم تا از بین برویم. راه سومی وجود ندارد.

سلطه بر جهان، توسط بالاترین مرحله سرمایه‌داری امپریالیسم، سلطه‌ای که با خود وحشت و جنگ و مرگ را برای بشریت به همراه می‌آورد. این سلطه مشکلات و تضادهائی را با خود همراه دارد که اگر حل نشوند جهان را به کام نابودی می‌کشاند. ظهور شوم این بحران با تروریسم بین‌المللی علیه کشورهای روسیه، خاور میانه، بالکان و سرانجام به آمریکا کشانده شد روسیه، عراق، لیبی، فلسطین و یوگسلاوی از قدیم هدف ترور مسلحانه بین‌المللی قرار گرفته‌بودند و اکنون آمریکا که مهمترین گرداننده آن بود در تیررس ترور قرار گرفته است.

کمونیست‌ها همیشه ترور را محکوم کرده‌اند. و خود قربانی ترور بوده‌اند. از ترور دشمنان بشریت استفاده می‌کنند تا قیام‌های مردم برای دفاع از حق و حقوق خویش را سرکوب کند.

ترور هرگز نمی‌تواند سلاحی برای تحقق عدالت باشد. این جمله فیدل کاسترو است و نمی‌توان با او موافقت نداشت.

وضعیت فعلی افغانستان بطور جدی، سیاست تحمیل شده به جهان را در برابر ما قرار داده‌است. جنگ آمریکا علیه جهان اسلام، از دل جلسه ناتو در سال ۱۹۹۹ در واشنگتن بیرون آمده‌است و این به معنای شکست تصمیمات کنفرانس یالتاست. صحبت بر سر از بین بردن نقش اساسی سازمان ملل متحد و شورای امنیت این سازمان است. از طرفی در کار سازمان و شورائی که تضمین‌کننده تصمیمات آن است اختلال می‌کنند. و از طرفی اعلام شده که ناتو حق دخالت در هر کشوری که از هر نظر مورد قبول آن نباشد را دارد. وقاحت این سیاست و این سخنان آنجا بیشتر نمایان می‌شود که حتی بعد از عملیات ترورستی که زندگی هزاران انسان بی‌گناه رادر نیویورک و واشنگتن بکام مرگ می‌کشد، دولت آمریکا با بهره‌گیری از این فاجعه ترورستی برای رسیدن به هدف اصلی خود یعنی فرمانروائی مطلق بر جهان می‌باشد. توجه داشته باشید که در افغانستان جنگ سهام شروع شده است تا تورم در آمریکا کنترل شده و از رشد آن جلوگیری شود. قیمت سهام و دارائی‌ها بالا می‌رود.

وظیفه کمونیست‌هاست که مواضع خود را روشن اعلام کنند. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و از بین رفتن اتحاد سوسیالیستی، چپاول روسیه و دیگر جمهوری‌های شوروی مصیبت کنونی را به همراه آورده و نظم و تعادل جهان را بر هم زده. نیروهائی که راه رشد و پیشرفت بشریت و آینده نوینی را در راه سوسیالیستی و کمونیستی باز می‌کردند از بین رفتند. حکم فرمایی طبقه علیه دیگر طبقات نمی‌تواند پوشش ملی داشته باشد. این فرمانروائی بر ضد پرولتاریای جهان و علیه حکومت‌های ملی است.

مارکس یکصد سال پیش وقایعی را پیش بینی کرد که امروز جهانی شده‌است. جنبش جهانی این وقایع را در اوائل قرن ۲۰ توسط لنین یادآوری کرد: «هرچه ما پیروزتر باشیم، استثمارگران کاپیتالیست بیشتر به هم می‌پیوندند.» امروزه هدفهای مدعیان حاکمیت جهانی و مدافعان نظم نوین جهانی هر چه بیشتر نمایان می‌شود. این اهداف عبارتند از:

۱- سعی در به وجود آوردن مثلث تابعیتی که در راس آن آمریکا قرار دارد، در کنارش متحدان نزدیک او و در ضلع پائین آن روسیه، اوکراین، جمهوریهای آسیائی و سایر جمهوری‌های دیگر.

۲- بوجود آوردن آشکار دیکتاتوری آمریکا و دشمنی با میلیاردها انسان روی زمین.

۳- کنترل منابع و انرژی جهان و تحت فرمان خود درآوردن سیستم اقتصادی جهان و از این طریق بدست آوردن ثروت جهانی.

۴- جنگ و سرکوب کسانی که با سیاست برتری طلبانه آمریکا مخالفت می‌کنند.

۵- کنترل شدید رسانه‌های خبری جهانی و نابود ساختن مخالفان به عنوان تروریست.

۶- کنترل روسیه بعنوان نیروئی که می‌تواند علیه این نقشه عمل کند.

۷- ایجاد ترس و وحشت با اعمال تروریستی تا حدی که اراده‌ای برای دفاع از حق و حقوق انسانی برای زندگی بهتر باقی نماند. غرب حاضر است برای تثبیت خویش در دنیا به هر جنایتی دست بزند. مردم کشور ما باید فوق العاده هوشیار باشند، نباید اجازه دهیم ما را بین پتک و سندان له کنند.

دولت‌های روسیه، اوکراین، گرجستان، ازبکستان، قزاقستان، تاجیکستان و سایر جمهوری‌ها بی‌اعتناء به اعتراضات مردم، قسم خورده‌اند که به سیاست آمریکا در رابطه با تروریستها وفادار بمانند و مهم‌تر آنکه، روسیه

## نابودی توان اتمی روسیه، یعنی پذیرش رهبری جهانی امریکا!

همچنین، روزنامه پرآودا در تاریخ ۲۲ نوامبر بخش‌هایی از سخنرانی دبیرکل حزب کمونیست فدراسیون روسیه در ارتباط با سفر پوتین به امریکا و مواضع وی در همکاری نظامی با امریکا را منتشر کرد. زوگائف در این سخنرانی، از جمله گفت:

پوتین طی دیدار رسمی خود از امریکا کاهش تسلیحات اتمی روسیه را طی بیانیه‌ای اعلام کرد. این بیانیه حیرت‌انگیز است، چرا که دو نسل از مردم روسیه برای ایجاد سپر اتمی و حفاظت کشور خود بزرگترین گذشت‌ها را کرده‌اند و ۱/۳ بودجه ملی اتحاد جماهیر شوروی در این راه صرف شده‌است. آقای پوتین اجازه ندارد چنین آسان و در نهایت بی مسئولیتی این سپر را از بین ببرد. سپری که حتی ۱۰ سال پس از شکست اقتصادی و از بین رفتن ارتش روسیه، همچنان می‌تواند امنیت حکومت روسیه بزرگ را حفظ کند. رئیس‌جمهور و همکارانش روند فرو پاشی را ادامه می‌دهند. در روسیه تا به حال چیزی ساخته نشده است؛ در سالهای اخیر، حتی یک کارخانه بزرگ و یا یک مجموعه علمی برپا نشده است. طرح ساختن موشک از بین رفته است، با از بین رفتن زیر دریایی «کورسک» نیروی دریایی فلج شده است. برای کاهش اساسی نیروهای مسلح اعلام آمادگی شده است، ارتش را نابود می‌کنند و پایگاه‌های نظامی را می‌بندند.

آنچه انجام داده‌اند کافی نیست و حالا می‌خواهند پایه و اساس امنیت ملی ما را نابود کنند و کشور را در برابر تهدید جنگ اتمی بی دفاع سازند. این تصمیم که علیه منافع درازمدت روسیه است، تصمیمی ضد دمکراتیک می‌باشد. هیچکس حق ندارد به تنهایی و بدون مشورت با جامعه تصمیماتی در رابطه با مسائلی بگیرد که سرنوشت کشوری را برای سالیان دراز در بر می‌گیرد.

وعده‌های شفاهی "بوش" و اقداماتی در رابطه با کاهش تسلیحات اتمی ایالات متحده نمی‌تواند دلیلی قانع‌کننده برای تصمیم‌گیری یک طرفه روسیه باشد. امریکا مجموعه توان صنایع جنگی خود را حفظ می‌کند و توان آن را دارد تا به قدرت اتمی خود بیافزاید. تصمیمات مخرب پوتین جاده را برای امریکا جهت تولید سلاحهای جدید اتمی صاف می‌کند و در نهایت امر تعادل جهانی به سود امریکا کاملاً بر هم می‌خورد.

اینکه تصمیم در واشنگتن گرفته شد و نه در مسکو، تائیدی است بر این نگرانی که منافع سرمایه وابسته در اینجا مطرح است، گرچه این نوع جهت‌گیری‌های یکطرفه و به سود امریکا دورنمایی ندارد.

روسیه نمی‌تواند رابطه بلند مدت خود با جمعیت یک میلیاردری چین، هند و کشورهای مسلمان را به حراج بگذارد و روی آن ریسک کند، اگر چنین شود ما بصورت استراتژیک تسلیم غرب شده‌ایم. این نوع تصمیمات ضد ملی در سیاست خارجی، رابطه تنگاتنگی دارد با قانون‌نگین اراضی و دیگر قوانین رسوائی که راه را برای نابودی منابع نادر

و اکراین فضای هوایی خود را در اختیار نیروی هوایی امریکا گذاشته‌اند و ازبکستان ارتش خود را که روزگاری متعلق به ارتش اتحاد شوروی بود در اختیار امریکا گذاشته‌است. در لیتوانی و قزاقستان مردم را به اتهام داشتن افکار و گرایش‌های کمونیستی دستگیر کرده و زندانی می‌کنند! در برخی از جمهوری‌ها فعالیت احزاب کمونیست ممنوع شده‌است. رهبران حزب کمونیست لیتوانی در پشت میله‌های زندان بسر می‌برند. در چکسلواکی، آلمان و لهستان نیز رهبران احزاب کمونیست وضع دشواری دارند. ما بارفقای کمونیست این کشورها متحد هستیم و سرسختانه برای آزادی آنها مبارزه خواهیم کرد.

در سراسر جهان فقر، فحشا، اپیدمی، اعتیاد، ناحقی بیداد می‌کند. در روسیه کیش شخصیت پرستی در حد پرستش پوتین خود را نشان می‌دهد، در قزاقستان نظریات مانند خان حکومت می‌کند. در گرجستان شوارنادزه دیکتاتوری می‌کند و نیازوف در ترکمنستان مطابق قانون دومین فرد بعد از پیغمبر مسلمانان محمد اعلام شده است.

جدایی جمهوریها و اعلام حکومت‌های جدید برای مردم کشور یگانه اتحاد شوروی گران تمام شده است. در سالهای اخیر ۸ میلیون از جمعیت روسیه کم شده است، حدود ۱/۵ میلیون انسان آذربایجان را رها کرده‌اند، روسها، تاتارها و یهودیها از ازبکستان رفته‌اند. بتدریج، آینده از بین می‌رود. شهرهای روسیه و دیگر جمهوریها از میلیون‌ها کودک بی سرپرست پر شده‌است. تنها در تفلیس هزاران کودک بی سرپرست و فقرزده زندگی می‌کنند. در قزاقستان کودکان را قانونی خرید و فروش می‌کنند. همه این مسائل یک سلسله بخرنجی‌های دیگر را با خود آورده است که آینده کشور ما و بشریت بسته به حل آنهاست.

رفقای عزیز!

برای رهایی از این وضعیت دشوار، مردم مایک راه در پیش دارند. آنهم بازگشت داوطلبانه به حکومتی است که در تاریخ مایه‌گذاری شده است.

## جنبش ضد جنگ را سازمان دهیم!

### کنگره حزب کمونیست فدراسیون روسیه

### قطعنامه‌ای در رابطه با تهدید جنگ جهانی صادر کرد. در

### این قطعنامه آمده‌است:

کنگره، بر ضرورت تشکیل جبهه‌ای علیه جنگ تاکید کرد و آن را یکی از مهم‌ترین وظائف حزب اعلام داشته و تصریح کرد:

جنبش ضد جنگ باید در بر گیرنده اتحادی از طبقات استثمار شده جامعه، زحمتکشان و گروه‌های اجتماعی باشد و علیه جنگ، غارت، اعمال تجاوزکارانه و نظم نوین جهانی مردم را بسیج کند. بدین منظور ضرورت دارد از هر نوع اعتراض، تجمع و تظاهرات مردم علیه جنگ و در دفاع از حقوق انسانی حمایت کرد و حتی از این شیوه‌ها برای مخالفت با جنگ استفاده نمود.

خطر جنگ زمانی برطرف خواهد شد که شرایط ثابتی برای فعالیت احزاب کمونیست و اتحاد و همبستگی آنها با نیروهای میهن‌پرست جامعه فراهم شود.

در مقابله با ناتو بی دفاع می‌کند. بدنبال واگذاری مواضع استراتژیکی روسیه در کوبا، مناطق آسیائی و اقیانوس آرام و همینطور در زمینه تسلیحات اتمی، بتدریج باید منتظر نظامی شدن جزایر کوریل ژاپن و ایجاد پایگاه‌های ناتو نه تنها در خاورمیانه، بلکه در پری‌بالتیک، اوکراین و سرانجام، تجاوز به خاک جمهوری بلاروس بود.

حزب کمونیست فدراسیون روسیه و تمام نیروهای میهن پرست جامعه باید قاطعانه و سازش ناپذیرانه تر از گذشته، برای حفظ و دفاع از منافع حیاتی مردم و علیه حکومتی که علیه منافع ملی عمل می‌کند بیا خیزند.

## زیر فشار تبلیغاتی امریکا و ارتجاع داخلی

# از بازگشت ساندنیست‌ها به حکومت جلوگیری شد!

شکست ساندنیست‌ها در انتخاب ریاست جمهوری نیکاراگوا، به هیچوجه غیر مترقبه نبود. در حالیکه شکست سیاست‌های دولت قبلی، عملاً مردم این کشور را متمایل به انتخاب مجدد ساندنیست‌ها کرده بود. اکثریت مردم نیکاراگوا که قلباً با ساندنیست‌ها همراه بودند و آنها را حامی منافع خود می‌دانستند، در این انتخابات زیر فشار تبلیغاتی ارتجاع آراء خود را به ساندنیست‌ها ندادند. ارتجاع محلی قبل از انتخابات مردم این کشور را از تکرار محاصره اقتصادی این کشور توسط امریکا در دوران حکومت ساندنیست‌ها ترساند و چنین تداومی کرد که در صورت پیروزی دوباره ساندنیست‌ها و تشکیل حکومت توسط آنها، امریکا یکبار دیگر این کشور را محاصره اقتصادی کرده و دوران سخت تحمل این محاصره تکرار خواهد شد. مردم با آنکه ساندنیست‌ها را حامی خود می‌دانستند از ترس محاصره اقتصادی به آنها رای ندادند!

این تبلیغات داخلی در نیکاراگوا را رئیس جمهور امریکا نیز از خارج تشدید و تائید کرد و بارها تکرار کرد که در صورت انتخاب ساندنیست‌ها مردم نیکاراگوا بار دیگر باید منتظر بازگشت سیاست‌های دوران ریگان، یعنی بایکوت کامل نیکاراگوا باشند. بر اثر این تبلیغات داخلی و خارجی که در روزهای آستانه انتخابات به اوج خود رسید، وحشت سراسر کشور را فرا گرفت و سرانجام، کلیسای کاتولیک نیز عملاً مخالفت خود را با روی کار آمدن ساندنیست‌ها اعلام کرد.

"دانیل اورتگا" کاندیدای ساندنیست‌ها، بعد از شکست ساندنیست‌ها در این انتخابات اعلام کرد: «باز هم جو رعب و وحشت و ترور در کشور ایجاد کردند».

مردم نیکاراگوا زیر فشار تبلیغاتی و تهدیدهای دائمی دولت «بوش» و ارتجاع محلی کشور خود رئیس جمهوری را انتخاب کردند که از فساد مالی او و حزبی در دستگاه دولتی رئیس جمهور قبلی، یعنی «آله مان» کاملاً آگاه بودند.

«بولانز» که اکنون از درون صندوق‌های انتخاباتی بیرون آمده کسی است که در دوران حکومت ساندنیست‌ها در دهه هشتاد، بدلیل فساد مالی و غارتگری دوبار دستگیر و از وی سلب مالکیت شده بود. او زیر همه فشار تبلیغاتی که مردم وارد آمد، فقط حدود ۴۵٪ آرا را بدست آوردند.

وطبیبی روسیه هموار می‌کند و آنها را در اختیار سرمایه‌داری غرب و پیش از همه امریکا می‌گذارد.

نتیجه رفرمی که در کشور دنبال می‌شود دو میلیون کودک بی سرپرست، ایدز، انواع اپیدمی‌ها، شیوع بیماری سل، اعتیاد، مرگ سالانه یک میلیون از جمعیت روسیه، کشور را به نابودی کشانده است. در برابر همه این واقعیات رئیس جمهور به گونه‌ای رفتار می‌کند که گوئی همه چیز عادی است.

باند "چوبایتس" اقتصاد را با تعرفه‌های نامحدود، بویژه در بخش الکتروانرژی به ستوه آورده است. در کرملین چشمها را بر این مسائل بسته‌اند. ستاد کل اظهار نگرانی شدیدی در زمینه قابلیت دفاعی کشور می‌کند ولی نظرات آنها جدی گرفته نمی‌شود. مزایا و حقوق نظامیان و بازماندگان جنگ میهنی از آنها بازپس گرفته می‌شود، شورای فدراسیون به محل نشست مامورین مغضوب دولت تبدیل گشته و برای رسیدن به حکومت و قدرت حسابهای بانکی پر و خالی می‌شوند. روسیه را غارت و چپاول می‌کنند و رئیس جمهور در تصمیم‌گیری پیرامون مسائل عمده و حیاتی روسیه شرکتی ندارد. روسیه را نمی‌توان از درون هواپیمائی که به خارج سفر می‌کند رهبری کرد. حزب کمونیست فدراتیو روسیه و حزب میهن پرستان روسیه، قاطعانه تصمیمات پوتین در رابطه با کاهش تسلیحات اتمی را محکوم می‌کنند، زیرا این تصمیم خلاف منافع ملی کشور است. این تصمیمات یعنی خلع سلاح یک طرفه و نابودی توان دفاعی. ما اعلام می‌کنیم که علیه چنین تصمیمات بی خردانه‌ای که منافع حیاتی روسیه را با خطر روبرو ساخته مبارزه خواهیم کرد.

## مقدمات تجاوز نظامی به جمهوری "بلاروس" فراهم می‌شود!

خبرگزاری فراکسیون حزب کمونیست فدراسیون روسیه نیز سخنرانی دبیرکل حزب کمونیست روسیه برای دانشجویان دانشگاه روابط بین الملل در مسکو را منتشر کرد. در این سخنرانی نیز گفته شده: اگر روشن شود که در جریان مذاکرات با امریکا، آقای پوتین با گسترش ناتو از طریق کشور های خاوراروپا، جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی و همچنین با خروج امریکا از قرارداد عملیات ضد موشکی موافقت کرده است، باید گفت: چنین تصمیماتی، دشواریهای مهمی تا ۲۰ سال آینده برای امنیت روسیه، خواهد داشت. موافقت با کاهش نیروهای اتمی روسیه، ما را با خلع سلاح یک طرفه و خطرناک روسیه روبرو می‌کند. برای ثبات استراتژیک، مذاکرات و موافقت با امریکا لازم است اما در این میان، منافع ملی کشور نباید در خطر قرار بگیرد. متأسفانه، پوتین راه گریز و یلتسین را در پیش گرفته است و یکبار دیگر مسائل مهمی که برای روسیه سرنوشت ساز می‌باشد بدون مشورت با پارلمان و نیروهای اصلی سیاسی جامعه و بدون مباحثه گسترده اجتماعی و بر خلاف نظر مردم روسیه حل و فصل می‌شود. عمده‌ترین مسئله اینجاست که همه گذشت‌های یکطرفه با وعده‌های شفاهی امریکا در رابطه با کاهش نیروهای اتمی امریکا صورت می‌گیرد. این درحالی است، که امریکا هیچگونه مسئولیت بین‌المللی را نمی‌پذیرد. با در نظر گرفتن افزایش قدرت ضد مصالحه و جنگی و تفوق عظیم امریکا و ناتو در قسمت نیروهای مسلح، چنین خلع سلاح کردن روسیه، کشور ما را

## در ونزوئلا مردم در اعتراض به کندی روند اصلاحات به خیابان‌ها ریختند! در نیکاراگوئه ساندنیست‌ها تقلب در انتخابات ریاست جمهوری و شکست خود را سر آغاز تشدید اعتراض‌های عمومی آینده ارزیابی کردند و در برزیل شورش دهقانی در جستجوی پیوند با جنبش اعتراضی در شهرهاست!

امریکای لاتین آتشفشانی است که دهانه آن مشرف به ایالات متحده است. بیکاری، فقر، مهاجرت، کشاورزی نابود، صنایع وابسته، سنت قیام‌ها و شورش‌های بی سازمان که از مبارزات آزادیبخش و استقلال طلبانه باقی مانده، نفرت توأم به نیاز اقتصادی از ایالات متحده، وجود احزاب و سازمان‌های چپ و سابقه جنگ‌های چریکی ۰۰۰ همه و همه از چشمه‌ای می‌جوشد و بیرون می‌آید که نامش امریکای لاتین است. در نیکاراگوئه انتخاباتی عمیقاً آلوده به تقلب را چنان برگزار کردند که ساندنیست‌ها نتوانند در آن به پیروزی دست یابند و یکبار دیگر قدرت را در اختیار گیرند. "دانیل اورتگا" رئیس جمهور سابق و رهبر ساندنیست‌ها که در این انتخابات کاندیدی ریاست جمهوری بود، پس از پایان انتخابات با تأکید بر اینکه این انتخابات و ریاست جمهوری بیرون آمده از دل آن نخواهد توانست پاسخگوی بحران همه جانبه حاکم بر این کشور شود اشاره به همین تقلب‌ها کرده و در پیام تبریک خود به رئیس جمهور جدید این کشور با صراحت از دخالت‌های خارجی در این انتخابات یاد کرد.

در ونزوئلا، که همزمان با پیروزی محمدخامی در انتخابات ۲ خرداد ۷۶ جنبش اصلاحات شروع شده و رئیس جمهور آن خود را متعهد به انجام اصلاحات و بیرون کشیدن کشور از زیر بار بحران همه جانبه ناشی از دو دهه اجرای برنامه‌های صندوق‌بین‌المللی پول و بانک جهانی اعلام کرده بود، اکنون با بزرگترین تظاهرات و اعتراض‌های خیابانی روبروست. کارگران، کشاورزان، دانشجویان، کارمندان، زنان و بیکاران کشور تظاهرات و راهپیمایی‌های اعتراضی و نوبتی خود را شروع کرده‌اند. آنها نسبت به حرکت کند اصلاحات اعتراض دارند. مخالفان اصلاحات همانند آنچه در ایران می‌گذرد - می‌کوشند از این اعتراض‌ها و ناراضی‌ها به سود خود بهره برده و آن را ناشی از عدم توان مدیریت رئیس جمهور اصلاح طلب کشور معرفی کنند. آنها محتاط تر از مخالفان اصلاحات در جمهوری اسلامی در این زمینه عمل می‌کنند زیرا جنبش اعتراضی در ونزوئلا سازمان یافته‌است و سندیکاها کارگری نقش رهبری و تعیین کننده را در آن دارند و تشویق و تأیید این اعتراض‌ها برای مقابله با دولت اصلاحات می‌تواند نتایج معکوس ببار آورد.

در برزیل، قیام کشاورزان همچنان ادامه دارد و زمینه‌های پیوند جنبش‌های اعتراضی شهر به این قیام در حال شکل گیری است. مصاحبه‌ای که در ادامه می‌خوانید اشاره به همین موقعیت در برزیل، این پرجمعیت‌ترین و بزرگترین کشور امریکای لاتین دارد.

"گیلمار مائورو" از رهبران جنبش دهقانی برزیل است. جنبشی که شامل کارگران روستائی نیز می‌شود. او در گفتگویی با روزنامه "نویس دویچلند" ارگان حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلمان تصویری از آینده محتمل جنبش عمومی در برزیل بدست می‌دهد. این گفتگو در شماره‌های سوم و چهارم نوامبر "نویس دویچلند" منتشر شده‌است.

م. باران

# برزیل

## در انتظار انفجار اجتماعی

- در برزیل بر خلاف سایر کشورهای امریکای لاتین هرگز اصلاحات ارضی انجام نشد و به همین دلیل مالکین بزرگ هنوز قدرت مطلق در روستاها هستند. برای ما جالب است بدانیم سرمایه‌گذاری برای دستیابی به تکنولوژی مدرن و صنعتی کردن کشاورزی در چارچوب همان مناسبات فئودالی در کشور شما صورت می‌گیرد؟ در اینصورت مناسبات با دهقانان بی زمین چگونه‌است؟

ج- مدل کنونی، یعنی استفاده از تکنولوژی مدرن از نظر ما به هیچ وجه پاسخگوی نیاز روستاهای ما برای تغییر مناسبات فئودالی حاکم بر آنها نیست. پیش شرط برای هرگونه تغییرات بنیادین در روستاهای برزیل نیازمند تغییر ساختار قدرت سیاسی است و به همین دلیل اصلاحات ارضی در برزیل به گونه‌ای متفاوت با اصلاحات دهه شصت در بعضی از کشورهای امریکای لاتین باید به اجرا گذاشته شود. بحث بر سر تغییرات بنیادین است و به همین دلیل مبارزه برای اصلاحات ارضی در کشور ما اکنون خصلت سیاسی به خود گرفته‌است؛ خصلت و مبارزه‌ای که تنها روستائیان و دهقانان بی زمین را شامل نمی‌شود. آنچه به ابعاد این مبارزه خصلت‌های عمیق

اجتماعی و مبارزاتی می‌بخشد ناهمخوانی مدل نتولیرالی با سیستم کشاورزی در برزیل است. ما ۵ میلیون واحد کشاورزی داریم که ۸۰۰ واحد آن بصورت شرکت‌های بزرگ اداره می‌شوند. یک چهارم آنها وضعیت نسبتاً خوبی دارند و تولیدات کشاورزی در آنها با مدرن‌ترین وسائل کشاورزی صورت می‌گیرد و محصولات آنها به خارج از کشور تولید می‌شود. سه چهارم بقیه آنها در بحران عمیق فرو رفته‌اند. دقیق‌تر اگر بخواهم بگویم، اینست که از چهار میلیون و دویست هزار واحد کوچکتر که به تولیدات داخلی مشغولند ۷۰۰ هزار واحد به دلیل عضویت در واحدهای کشاورزی مدرن در وضعیت نسبتاً خوبی قرار دارند اما وضعیت دیگر واحدها بسیار بحرانی است. بدلیل همین بحران کوچ از روستاها اکنون شکل فرار از آنها به خود گرفته‌است. یکی از عوامل گسترش فقر و فقر مطلق در برزیل همین مسئله است، فقر مطلق که اکنون از ۱۷۰ میلیون جمعیت برزیل ۵۰ میلیون را در خود فرو برده‌است.

- راه‌های برون رفت را چگونه می‌بینید؟

ج- ما هم برای زمین مبارزه می‌کنیم، هم برای اصلاحات ارضی و هم برای تغییرات بنیادین اجتماعی در عرصه‌های دیگر و بالاخره برای تغییر ساختار قدرت حکومتی. جنبه بسیار مهم دیگری که باید به آن توجه داشت اینست که اصلاحات اجتماعی بدون مبارزه همه جانبه مردم امکان پذیر نیست. به عبارت دیگر بدون حضور مردم اصلاحات پیش نمی‌رود و هر نوع پیشرفتی در این زمینه نیز در گرو اتحاد نیروهاست. انسان فاکتور اساسی در تاریخ و در پروسه پیشرفت اجتماعی است. پیشرفت نمی‌تواند بدست نخبان پیش برده شود، بلکه توده‌های مردم باید در آن سهم داشته باشند. کوشش ما اینست که مردم در تمام عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی وارد صحنه شوند. مسئله مهم دیگر سازماندهی جنبش است، که طبعاً بدون آگاهی سیاسی و دانش ایدئولوژیک تحقق این امر نیز امکان پذیر نیست. وحدت



تشدید است و بخشی از تبلیغاتی که در باره مهاجرین در این کشور می‌شود و محدودیت‌هایی که برای مهاجرت و مهاجرین بوجود می‌آورند ناشی از همین امر است. دشواری‌ها در ایالات متحده قابل مقایسه با دشواری‌های موجود در برزیل و دیگر کشورهای آمریکای لاتین نیست، اما وجود دارد.

در ارتباط مستقیم با سؤال شما فقط می‌توانم بگویم که ما با نیروهای مختلفی در آمریکا ارتباط داریم، در آنجا سازمان‌های متشکلی وجود دارند که تلاش می‌کنند دشواری‌های واقعی زندگی مهاجرین را در معرض افکار عمومی قرار دهند. البته، مسئله فقط این نیست که مهاجرت و مهاجرین غیر قانونی را قانونی شود، بلکه بحث بر سر حقوق آنها به عنوان انسانی است که حق کار و زندگی باید داشته باشد.

در کشورهای متروپل هم تا تغییرات اساسی صورت نگیرد مشکلات موجود مردم این کشورها نیز حل نخواهد شد. مثل کشور خود شما. در این کشورها هم باید پیشداوری‌ها کنار گذاشته شده و همه نیروها وارد میدان شوند. در ایالات متحده و دیگر کشورهای بزرگ صنعتی هم مشکلات مشابهی وجود دارد، بنابراین مردم این کشورها هم بخشی از نیروی نبرد مشترک با سیستم کنونی را تشکیل می‌دهند. برای این نبرد نیروی اجتماعی در سطح جهان کم نیستند. پیشاهنگانی نظیر احزاب، سندیکاها، جنبش‌های اجتماعی و حتی برخی کلیساها وجود دارند، حتی من در ایالات متحده با کارفرمایانی برخورد کردم که خود را سوسیالیست و از آینده وضع کنونی جهان بیمناک بودند. این بیم و نگرانی‌ها جدی است، بویژه وقتی روز به روز بیشتر دیده می‌شود که قسمت اعظم وسائل ارتباط جمعی در اختیار قدرت متمرکز جهانی است. قدرتی که ۶۰ درصد ثروت جهان را در اختیار دارد. آنها اقلیت و ما اکثریت هستیم، اما تا این اکثریت آگاه نشده و وارد میدان مبارزه نشود، آن اقلیت به حاکمیت خود ادامه خواهد داد.

## گام‌های بلند

### به سوی فاشیسم در شیلی!

پس از انتخابات ریاست جمهوری در نیکاراگوا که دولت جورج دلبیوبوش آشکارا در آن دخالت، پیرامون نتیجه آن اظهار نظر و حتی مردم این کشور را تهدید کرده بود، نوبت به انتخابات در کشور شیلی رسید. در آستانه برگزاری انتخابات در این کشور، پلیس به ساختمان حزب کمونیست شیلی حمله کرده و تعدادی از رهبران و کادرهای این حزب را در این ساختمان دستگیر کرد. دو تن از کاندیداهای حزب کمونیست برای انتخابات شیلی در بین دستگیر شدگان به زندان منتقل شدند. پس از حوادث نیویورک و آغاز استقرار نظامی آمریکا در افغانستان، دولت شیلی جلوتر از هر کشور دیگر آمریکای لاتین اقدام به بستن فضای سیاسی این کشور کرد و مقرراتی را علیه خارجی‌ها و مهاجرین اعلام داشت که آشکارا سمت و سوی نژادپرستی و فاشیستی دارد. نظامیان حکومت کودتائی ژنرال پینوشه (دیکتاتور شیلی که علیه دولت قانونی و ملی سالوادور آلنده کودتا کرد و پس از کشتن او قدرت را بدست گرفت) پس از حوادث نیویورک با جسارت کامل وارد صحنه سیاسی این کشور شده‌اند. نظامیانی که نه تنها دادگاه‌های شیلی، بلکه دادگاه‌های بین‌المللی و بویژه دادگاه‌های اسپانیا آنها را متهم می‌شناسند. این اتهامات همگی مربوط به دوران شکنجه، اعدام، سر به نیست کردن مخالفان و کشتار خارجی‌های مقیم شیلی در دوران حکومت ژنرال پینوشه است.

ایدئولوژیک نیز در رهبری جنبش اهمیت دارد. در همین ارتباط باید از ایجاد هر نوع تشکیلات بوروکراتیک که با منافع خلق سازگار نیست و آنها را رفته رفته خسته و دلسرد می‌کند دوری کنیم. اگر مردم در جریان امور قرار بگیرند خودشان خواهند توانست در مواقع لازم تصمیم بگیرند.

- آنچه که در برزیل می‌گذرد، چه تاثیری بر دیگر کشورهای آمریکای لاتین خواهد گذاشت؟

ج- تصور من اینست که ما در برزیل در آستانه یک هرج و مرج و شورش قرار گرفته‌ایم؛ البته وضع در همه کشورهای آمریکا لاتین مشابه موقعیت کنونی برزیل است. فرار از روستاها برآستی یک فاجعه است، مخصوصا اگر توجه کنید که وضعیت کنونی با وضعیت دهه ۶۰ و ۷۰ بکلی متفاوت است. در آن زمان موج صنعتی شدن بعضی از کشورهای آمریکا لاتین را فرا گرفته بود و دهقانان به امید دست یابی به کار از روستاها کوچ کرده و در شهرها و حاشیه شهرها ساکن می‌شدند، اغلب هم بعد از یک دوره کوتاه می‌توانستند کاری برای خود دست و پا کنند. امروز چنین امکانی وجود ندارد. هجوم دسته جمعی به شهرها، بخاطر شرایط بد روستاها منجر به وخیم‌تر شدن شرایط زندگی در شهرها هم شده‌است. مسائل اجتماعی، مسائل خدمات پزشکی، عدم امنیت شغلی ۰۰۰ اینها مسائلی هستند که اوضاع را آشفته کرده‌اند و راه‌حلی هم برای آنها ارائه نمی‌شود.

- نگرانی عمده شما چیست؟

ج- نگرانی‌ها بی‌شمارند. جنگ هر لحظه می‌تواند آغاز شود. در واقع جنگ داخلی شروع شده‌است، نا آرامی‌ها در همه جا وجود دارد. اینها نتایج ناشی از محرومیت‌ها و فشارهای در حال افزایش است. یا ما با یک قیام اجتماعی تغییری را در بالا بوجود می‌آوریم و نا آرامی اجتماعی به نبرد سازمان یافته سیاسی تبدیل می‌کنیم و یا با چنان هرج و مرجی روبرو خواهیم شد که نمونه آن تاکنون در آمریکای لاتین دیده نشده‌است. ما در حال حاضر در جستجوی موثرترین راه‌حل‌ها برای وارد عرصه مبارزه کردن بیشتر نیروها هستیم. کشاورزان آمریکای لاتین همیشه آغازگر مبارزه بوده‌اند و در حال حاضر هم مبارزات آنها عرصه‌های پنهان‌وری را در بر گرفته‌است. امید ما اینست که این جرقه‌ها بتوانند به شهرها هم سرایت کنند.

- شما می‌گوئید سیاست نئولیبرالیسم با نیازمندی‌های مردم همخوانی ندارد. به نظر شما حاکمیت تا چه اندازه ضرورت تغییرات را احساس کرده‌است؟

ج- حل مشکلات کنونی از نگاه آنها یعنی آن شرایطی که بتوانند به سودبری خود ادامه دهند، انباشت سرمایه و منهدم کردن دست آوردهای انسانی همه بشریت. این راه‌حلی است که در ذات این سیستم نهفته است. این سیستم می‌تواند محیط زیست را برای همیشه آلوده سازد و از میان ببرد. این راه‌حل آنهاست، اما راه حل مورد نظر ما دست یابی به یک سیاست و اقتصاد مستقل است و این باید از پائین شکل بگیرد.

- در آمریکا اکنون بحث بر سر مهاجرین و جنبش‌هایی است که آنها در شکل گیری آن نقش دارند. آیا در برزیل و یا دیگر کشورهای آمریکای لاتین دفاع از حقوق شهروندان مهاجر به ایالات متحده مطرح است؟

ج- کشمکش که شما به آن اشاره کردید نتیجه تبلیغات ریاکارانه‌ای است که ریشه در گردش آزاد کالا و سرمایه دارد. شما شاهدید که کالا می‌تواند آزادانه به گردش در آید اما در مورد انسان چنین امری صدق نمی‌کند. مراکز اقتصادی موانعی برای جلوگیری از مهاجرت بوجود می‌آورند، گرچه مهاجرت بعنوان نتیجه غارت کشورها و اقتصاد بحران زده کشورهای آمریکای لاتین ادامه دارد. این از نتایج طبیعی نئولیبرالیسم است. نباید فراموش کرد که در کشورهای متروپل و از جمله در ایالات متحده هم بحران بیکاری در حال

**برای رسیدن به افغانستان، ابتدا از عراق عبور کردند. برای تکمیل فاجعه از فراز ایران به عراق باز خواهند گشت و...**

# ایران در کام فاجعه فرو خواهد رفت؟

**م. فرهمند**

آنچه که بدنبال حوادث ۱۱ سپتامبر در امریکا آغاز شد و تاکنون در قالب رویدادهای افغانستان خود را نشان داده، بخش‌هایی از یک استراتژی جهانی است. جورج دبلیو بوش، در جریان کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری گفته بود: «کاری که پدرم نیمه کاره رها کرد، من تمام می‌کنم» اشاره او به فریب صدام حسین برای حمله به کویت، بمباران وسیع این کشور، تقسیم عملی عراق و محاصره فاجعه بار اقتصادی این کشور است، که همگی در زمان جورج بوش شروع شد. در پشت حوادثی به اهمیت آنچه که در ۱۱ سپتامبر روی داد و یا اشغال ناگهانی کویت توسط عراق همیشه تدارکات و زمینه‌چینی‌هایی وجود دارد که معمولاً سالها پس از وقوع آنها و با انگیزه‌هایی که خود آنها نیز سؤال برانگیز بخش‌هایی از این تدارکات و انگیزه‌ها افشاء می‌شود. زمانی که افکار عمومی از حادثه و فاجعه دور شده و دیگر برای آن اهمیتی در خور واکنش قائل نیست!

حادثه ۱۱ سپتامبر و رویدادهای افغانستان که بی شک دامنه آن بسیار گسترده‌تر از افغانستان بوده و کشور ما را نیز شامل خواهد شد از جمله همین نوع رویدادها و تدارکات است. شاید سال‌ها بعد، جزئیاتی از آنچه در نیویورک و واشنگتن گذشت و سرآغاز فصل جدیدی از تاریخ قرن ۲۱ شد فاش شود، همچنان که اکنون اشاراتی به ماجرای اشغال کویت توسط عراق و بمباران این کشور توسط امریکا فاش می‌شود؛ همانگونه که جزئیات به آتش کشیده شدن «رایشتاک» در کشور آلمان و عروج فاشیسم هیتلری فاش شد. نقش سفر امریکا در عراق برای تشویق عراق به اشغال کویت، یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های فریب دیپلماتیک در پشت درهای بسته اتاق‌های تصمیم‌گیری است، که تاوان آن را مردم یک کشور می‌دهند بی آنکه در آفرینش فاجعه نقشی داشته و یا در جریان تصمیمی بوده باشند.

وقتی «رهبر» جمهوری اسلامی در سخنرانی اخیر خود در شهر اصفهان همگان را، به بهانه کارشناس نبودن از بحث پیرامون نوع مناسبات با امریکا منع کرده و حتی قوه قضائیه نمایندگان مجلس را برای وارد نشدن در این مقولات تهدید به تعقیب قضائی و حقوقی می‌کند، این حق یکایک مردم ایران است که نگران تصمیمات پشت صحنه و در داخل اتاق‌های در بسته شوند. مردمی که بی اطلاع از همین نوع تصمیمات، در همین نوع اتاق‌های در بسته و در مشورت با اشباحی که هنوز هویت همه آنها معلوم نیست صدمات یک جنگ فرسایشی خانمان سوز را متحمل شدند.

تجربه ادامه جنگ با عراق و تجربه کشاندن ارتش عراق به کویت و سپس حمله نابودکننده به عراق، اتفاقاً و برخلاف توصیه و خواست مافیای قدرت در جمهوری اسلامی تأییدکننده ضرورت مقاومت مردم در برابر زدوبندهای پشت پرده و پافشاری بر آگاهی از جزئیات تصمیماتی دارد که با سرنوشت آنها بستگی مستقیم دارد. نه تنها با سرنوشت مردم، بلکه با سرنوشت ایران. واقعیات بالا، هر میهن دوست ایرانی را موظف می‌سازد تا رویدادهای کنونی منطقه را با دقت دنبال کند. نه تنها حوادث کنونی را دنبال کند، بلکه برای درک عمیق‌تر آنها، گذشته را بارها مرور کند.

آنچه را در ادامه می‌خوانید، می‌تواند پایه‌های اندیشه ما را پیرامون حوادث امروز منطقه تقویت کند، بویژه آنکه به قلم یکی از طراحان و مطلعین سیاست خارجی امریکا نوشته شده‌است. انگیزه‌های «رمزی کلارک» برای نوشتن اطلاعات زیر در برابر اهمیت و ارزش این اطلاعات در درجه دوم اهمیت قرار دارد. دوباره خوانی این گزارش را باید به کسانی نظیر صادق زیبا کلام توصیه کرد که در سال‌های اخیر با ترویج «توهم توطئه»، عملاً و ناخواسته توطئه‌گران بزرگ جهانی را از زیر ضربه آگاهی مردم ایران بیرون کشیدند، همانگونه که بخشی از رهبری جمهوری اسلامی با اتهام توطئه خارجی به جنبش مردم و حادثه آفرینی‌های خائنین به انقلاب و جنبش عمومی مردم ایران نقشی مشابه ایفاء کردند.

**آنچه را در زیر می‌خوانید مطلبی است از «رمزی کلارک» تحت عنوان «آب و آتش» که از کتاب «عراق کشور در محاصره» نوشته رودیگر گوبل، یواخیم گیلیارد و میشائیل شیفمن برگرفته شده است \***

«..... دلایل مداخلات ایالات متحده در خاور نزدیک و میان و بخصوص در منطقه خلیج فارس پوشیده نیست. با پایان جنگ دوم جهانی و عقب‌نشینی بریتانیا از این منطقه که حدود پنجاه سال پیش شروع شد درها بروی ایالات متحده برای دست یابی به ذخایر عظیم نفتی و منطقه استراتژی باز شد. منطقه‌ای که مرز میان آسیای جنوب شرقی و شمال آفریقا با اروپاست. در آن زمان جنبش‌های ملی در تمامی این منطقه جریان داشت. سیاستمداران ایالات متحده به این دلیل که منطقه را اتحاد شوروی تهدید می‌کند و اسرائیل در ضلع غربی بدون پشتیبان به حال خود رها شده حضور و مداخله در منطقه را شروع کرد.»

در سال ۱۹۵۳ آمریکا با کودتا علیه دولت دکتر مصدق، شاه جوان ایران را دوباره به قدرت بازگرداند. پس از آن ایران بیست و پنج سال نه تنها جزیره ثبات آمریکا در خاور نزدیک و میان بود بلکه نیرومندترین دژ نظامی آمریکا نیز بشمار می‌رفت. معروفترین سلاحهای جنگی ایالات متحده با صرف میلیاردها دلار وارد ایران شد. علاوه بر این ایران اصلی‌ترین میدان تجاری برای تولیدات آمریکایی در منطقه شد. بعدها پس از سقوط شاه رئیس سابق سیا (c.i.a) «ویلیام کالی» از این دوره ۲۵ ساله بعنوان پرافتخارترین دوران فعالیت‌های سیا و نشانگر تواناییهای عظیم آن سازمان یاد کرد. طبیعی است که این توانایی یک ربع قرن تمام تسلط ایالات متحده را بر این منطقه تأمین کرد. در مدت زمان کوتاهی پس از آنکه در سال ۱۹۵۸، یعنی در سالگرد یورش به زندان باستیل پاریس در جریان انقلاب کبیر فرانسه، یک قیام مردمی در عراق به پیروزی رسید. سازمان سیا کمیته‌ای بنام «کمبته تغییرات» را بنیانگذاری کرد که وظیفه‌اش طرح نقشه‌ای برای به قتل رساندن رئیس دولت جدید عراق «عبدالکریم قاسم» بود. همزمان ژنرال‌های آمریکایی در ترکیه کار روی نقشه‌ای بنام c.b (cannon borve) را شروع کردند که در آن ورود به شمال عراق و اشغال حوزه‌های نفتی واقع در آن منطقه مورد نظر بود. این حوزه‌های نفتی دقیقاً در آن مناطقی واقع بودند که آمریکا بدلیل «کرد نشین» بودن آنها، در سال ۱۹۹۱ سعی در جداسازی آنها از بقیه عراق را داشت.

اروند رود کرد. چهار سال پیش تر تحت فشار امریکا عراق کنترل این آبراه استراتژیک را به ایران واگذار کرده بود.

طبیعی بود که واشنگتن از حمله عراق به ایران بسیار خوشنود بود. این حمله بسود منافع ایالات متحده بود چرا که این حمله ایران را که در آن کارکنان سفارت آمریکا هنوز بعنوان گروگان در بند بودند و نفوذ جمهوری اسلامی و مواضع ضد آمریکایی آن را در جهان اسلام تضعیف می نمود. همزمان جنگ با ایران بعنوان یک کشور بسیار بزرگتر عراق را تضعیف می نمود. حقیقت این بود که واشنگتن برای هیچ کدام از طرفهای درگیر آرزوی پیروزی نمی کرد. یک سخنگوی دولت ریگان در تفسیری در نیویورک تایمز اینگونه اظهار نظر کرد: «ما برای هیچکدام از طرفهای درگیر در جنگ آرزوی پیروزی نداشتیم» هنری کسینجر خیلی سریع تر اذعان داشت: «امیدوارم آنها (ایران - عراق) متقابلاً یکدیگر را نابود کنند» و ادامه داد «افسوس که هر دو بازنده نیستند»

در سال ۱۹۸۴ آمریکا حمایت‌هایش را از عراق بیشتر و بیشتر کرد و به مهمترین شریک تجاری عراق مبدل شد، به گونه‌ای که خریدهای نفتی خود را از عراق به بالاترین سقف رساند و همزمان اروپا و ژاپن را در این زمینه (خرید نفت) تشویق کرد. هیئت دولت ریگان با گذراندن مصوبه‌هایی که همچنان شامل طبقه بندی فوق سری هستند اقدام به هر چه بیشتر کردن همکاری سازمانهای اطلاعاتی آمریکا و عراق کرد. در این رابطه «لسلی گلب» در گزارشی در نیویورک تایمز نوشت که برداشتی که از مفاد این مصوبه می شد این بود که ایالات متحده بایستی تمام توان و قدرتش را در یاری رساندن به عراق برای پیروزی بر ایران بکار اندازد. در همان سال رئیس جمهور بوش، و وزرات خارجه و سازمان سیا در جهت کمک به صادرات با سقف بالا به عراق شروع به تحت فشار قرار دادن بانک آمریکایی صادرات و واردات کرد. در سال ۱۹۸۶ ایالات متحده یک تیم متشکل از اعضای رده بالای سازمان سیا را برای مشاوره ارتش عراق به بغداد اعزام کرد. پنتاگون رژیم‌های طرفدار آمریکا، مانند عربستان سعودی، کویت و دیگر کشورها را تشویق به خریدهای چندین میلیارد دلاری اسلحه کرد. ایالات متحده عراق را در طول جنگ آن کشور با ایران از لیست کشورهای که از طرف آمریکا متهم به حمایت از تروریسم بودند حذف کرد. شرکت‌های آمریکایی از این طریق موفق به زدن «دو نشان با یک تیر» شدند. آنها توانستند تعداد زیادی خودرو، هلی کوپتر و هواپیمای ترابری از نوع «لاک هیدال ۱۰۰» را مستقیماً به عراق بفروشند. در ضمن عراق بر اساس طرحی که ظاهراً مطابق آن صرفاً خرید ابزار کشاورزی در نظر گرفته شده بود ولی در اصل به صورت غیر قانونی خریدهای فوق‌الذکر را تامین می کرد و از طرفی در همین زمان وامی به مبلغ پنج میلیارد دلار از سوی آمریکا دریافت نمود. در بین لیست اقلام فروخته شده به عراق همچنین تعداد ۴۵ دستگاه هلی کوپتر ترابری «بل» که در اصل برای ارتش ایران در نظر گرفته شده بودند به چشم می خورد. پس از سقوط شاه آمریکا عراق را تحریک به حمله به ایران نمود.

«اصفهان» شهر افسانه‌ای حاجی بابا و چهل دزد بغداد در سال ۱۵۰۰ میلادی با جمعیت نیم میلیونی اش یکی از ده شهر بزرگ جهان بود تا دهه ۶۰ قرن بیستم این شهر کماکان این مقام خود را حفظ کرد و همچنان یک مرکز فرهنگی باقی ماند. در سال ۱۹۷۸ جمعیت اصفهان به یک و نیم میلیون نفر رسیده بود که قسمت اعظم آن را کشاورزانی تشکیل می دادند که روستاهای خود را بامید یافتن کار در کارخانه های هلیکوپترسازی بل و یا کارخانجات اتومبیل سازی بریتانیایی - «پیکان» - ترک کرده بودند و حالا در حاشیه شهرها در مناطق فقیرنشین زندگی می کردند.

در سال ۱۹۶۳ قاسم همراه با هزاران تن از اطرافیان و طرفدارانش در جریان یک کودتای خونین با همکاری سیا به قتل رسید. یک نماینده سازمان سیا در سخنانش در رابطه با این کودتا در سنای ایالات متحده بالحن تمسخر آمیزی گفت: قربانی (عبدالکریم قاسم) در مقابل یک جوخه اعدام در بغداد جانش را در اثر ابتلا به یک بیماری مرگ‌آور از دست داد!

در سال ۱۹۷۲ زمانی که صنعت نفت عراق ملی اعلام شد، ایالات متحده عراق را در لیست کشورهای متهم به حمایت از تروریسم قرار داد.

در سال ۱۹۷۵ بر اساس قرارداد الجزایر عراق خود را موظف دانست کنترل راه مهم آبی شطالعرب (اروند رود) را به ایران واگذار کند. بدنبال آن ایالات متحده و شاه کمک‌های خود را به جنبش‌های مناطق کردنشین در عراق که رهبرانشان دست از مبارزه کشیده و به خارج گریخته بودند قطع کردند. (ملا مصطفی بارزانی رهبر کردهای عراق بعد ها در ایران مقیم شد و سرانجام نیز در شهرستان کرج در گذشت. ادریس بارزانی که اکنون رهبری حزب دمکرات کردستان عراق را برعهده دارد از جمله فرزندان ملامصطفی بارزانی است)

در آن زمان سرنوشت کردهای باقیمانده کوچکترین ارزشی برای آمریکا نداشت، آن طوریکه هنری کسینجر خطاب به یکی از همکارانش اظهار داشت: ما نبایستی عملیات سری را با فعالیتهای مذهبی بنگاه‌های خیریه اشتباه کنیم.

مدت زمان طولانی آمریکا هم ایران و ترکیه و هم عراق را در حملات مرگ آورشان علیه کردها حمایت کرد. در سال ۱۹۹۱ آمریکا ناگهان نگرانی خود را نسبت به سرنوشت کردها و حمایت از آنها در مقابل حکومت عراق اعلام کرد. بر این اساس آنها کنترل قسمت اعظم شمال غربی کشور را از دست دولت عراق درآوردند. جالب اینجاست که آمریکا همزمان ترکیه را در تجاوز به خاک عراق و بمباران هوایی منطقه کردنشین ترکیه مورد حمایت قرار داد.

بطور همزمان از رژیم حاکم بر عراق و از صدام حسین در افکار عمومی جهان هیولایی ضد گُرد ساخته شد.

در تمام این سالها تنها فاکتوری که در سیاست ایالات متحده ثابت باقی مانده عزم این کشور برای کنترل و سرکردگی بر حوزه‌های عظیم نفتی این منطقه است و آن نیز نه فقط به خاطر عظمت ذخائر این منطقه، بلکه بخاطر سودمندی و برگ برنده اقتصادی و نظامی است، که از طریق این سرکردگی در مقابل کشورهای غنی و فقیر که به واردات نفت نیازمندند در اختیار آمریکا قرار می گیرد.

اظهارات بسیار زیادی منعکس کننده این سیاست است. جمله زیر از مندرجات کمیته انرژی و ذخائر زیرزمینی وابسته به سنای آمریکا به ریاست سناتور هنری جکسون در سال ۱۹۷۷ جالب است «- دفاع از ذخائر نفتی خلیج فارس و ثبات سیاسی منطقه جزء جدائی‌ناپذیر و حیاتی‌ترین منافع ایالات متحده است»

در فوریه سال ۱۹۷۹ شاه از ایران گریخت و مردم در یک انقلاب به پیروزی رسیدند. در نوامبر همان سال سفارت آمریکا در تهران توسط دانشجویان مذهبی اشغال شد. تعدادی از این دانشجویان در آمریکا تحصیل کرده بودند. در این اشغال تعدادی از کارمندان سفارت گروگان گرفته شدند. در این زمان بود که سیاست آمریکا نسبت به ایران خصمانه تر شد. مشاور امنیت ملی آمریکا «زیگنیف برزنسکی»، در جهت حمایت از عراق موضع گرفته و عراق را علناً تشویق به حمله به ایران و باز پس گیری آبراه

در سال ۱۹۹۰ حداقل چهار سناریوی جنگی به طور دقیق تهیه و تنظیم شده بود که در تعدادی از آنها حتی بر روی تجاوز به کویت از جانب عراق کار شده بود، مدتها پیش از آنکه این تجاوز انجام شود.

یکی از اولین سناریوها طرحی تمرینی بود که در ژانویه سال ۱۹۹۰ بصورت تخیلی از طریق کامپیوتر انجام شد. نام این طرح "اینترنات لوک" بود. یک نمونه از این جنگهای کامپیوتری (سیمولاسیون) در ژوئن سال ۱۹۹۰ زیر نظارت ژنرال شوارتسکف انجام شد که در آن هزاران سرباز آمریکایی علیه گردانهای تانک می جنگیدند. در ماه مه سال ۱۹۹۰ کمپانی طراحی ذهن «مرکز تحقیقات استراتژیک و بین المللی» که در واشنگتن مستقر است تحقیقاتی در مورد نتایج یک جنگ احتمالی بین آمریکا و عراق را ارزیابی کرده بود. بر اساس گزارش افسر بازنشسته ارتش (جیمز بلاک ول) نتیجه این تحقیقات در دسترس تعدادی از کارکنان پنتاگون، نماینده‌های کنگره و نمایندگان صنایع اسلحه سازی قرار گرفت.

مطابق این طرح ورود نیروهای عراقی به کویت امر غیرمترقبه‌ای نبود. بلکه سناریویی بود که طراحان سیاست آمریکا مدتها بود روی آن کار می کردند.

در تاریخ ۲۰ آگوست سال ۱۹۸۸ بین ایران و عراق آتش بس اعلام شد. مدت کوتاهی پس از این اعلام آتش بس آمریکا به صورت سیستماتیک شروع به تبلیغات علیه صدام حسین کرد و از وی یک هیولا ارائه داد و بتدریج مقدمات حمله به عراق را فراهم نمود.

در اوائل سپتامبر سال ۱۹۸۸ آمریکا شروع به انتشار اطلاعاتی در مورد استفاده عراق از بمب شیمیایی (گاز اعصاب) علیه کردها کرد؛ کاری که از مدت‌ها پیش ادامه داشت.

در همان روزی که برای اولین بار پس از جنگ وزیر امور خارجه عراق "سعدون حمادی" با همتای آمریکایی خود "جورج شولتس" در واشنگتن ملاقات کرد، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا "چارلز ردمن" عراق را مورد حمله قرار داد. بر اساس اطلاعات وی گویا آمریکا کاملاً متقاعد شده بود که علیه چریکهای کُرد سلاحهای شیمیایی بکار رفته است و به ناگهان یک چنین عملی از دید وی تبدیل به یک اقدام «تهوع آور» شد. زمانیکه دو ساعت با سعدون حمادی که شگفت زده شده بود و به هیچ وجه برای مواجهه با این اتهامات و اظهارات آماده نشده بود و در جریان امر قرار نداشت وارد ساختمان وزارت خارجه شد به یکباره در مقابل خبرنگاران و مطبوعات ایالات متحده قرار گرفت. طبیعی بود که در چنین حالتی وی چیزی برای گفتن نداشت و زبانش بند آمده بود. هنوز ۲۴ ساعت از مصاحبه بظاهر مطبوعاتی نگذشته بود که کنگره ایالات متحده متفق القول محاصره عراق را تصویب کرد که بر اساس آن فروش تکنولوژی و مواد غذایی به عراق ممنوع اعلام شد. همزمان با این فشارها به عراق و در موقعیتی که عراق با مشکلات ناشی از جنگ هشت ساله و تاثیرات محاصره اقتصادی آمریکا دست و پنجه نرم می کرد و از آن دلهره داشت که قادر به پرداخت بدهی‌های خارجی‌اش نباشد، کویت نقض قراردادهای تصویب شده از جانب کشورهای صادر کننده نفت عضو اوپک را آغاز کرد و با تولید نفت بالاتر از حد تعیین شده باعث سقوط قیمت نفت در بازار جهانی شد. این در حالی بود که کویت همزمان عراق را برای باز پس دادن ۳۰ میلیارد دلار کمکی که این کشور در زمان جنگ با ایران به عراق کرده بود زیر فشار قرار داد. کویت همچنین شروع به استخراج مقادیر عظیمی نفت از حوزه "رومیله" واقع در مرز آن کشور با عراق کرد. کویت در طول بحرانی که چندین ماه بطول انجامید به تحریکات خود علیه عراق تا روزیکه نیروهای عراقی وارد

تزدیک به یک میلیون جوان درجنگ ایران و عراق جان خود را از دست دادند، جنگی که منجر به نظامی شدن گسترده و شدید و شکاف عمیق در منطقه شد. ایالات متحده علاوه بر حمایت همه جانبه‌اش از عراق بر علیه ایران در زمان جنگ همزمان بر روی دخالت مستقیم در منطقه کار می کرد، چرا که آمریکا پس از سقوط شاه یگانه امکان ایجاد تسلط دوباره‌اش بر منطقه را در دخالت نظامی مستقیم می دانست.

هسته مرکزی استراتژی جدید دخالت نظامی آمریکا برنامه‌ای بود با نام «۱۰۰۲» این برنامه که در ابتدای کار دولت ریگان طرح ریزی شد درواقع می‌بایستی ادامه آن برنامه‌ای باشد که تحت عنوان دکترین کارتر مدتها قبل در زمان جیمی کارتر طراحی شده و بر اساس آن هرگونه تهدیدی که مانع دست اندازی آمریکا بر منابع انرژی خاور نزدیک و میانه شود با تمام قدرت و ابزار نظامی پاسخ داده شود. در این چارچوب بود که پنتاگون در سال ۱۹۸۰ نیروهای متحده واکنش سریع را پایه ریزی نمود. این نیروها در سال ۱۹۸۳ گسترش و به مرکز کماندویی آمریکا (سنتکوم) تغییر نام داده شدند. این مرکز در همان سال بطور مخفی شروع به ساخت و گسترش پایگاههای نظامی و جاسوسی تحقیقاتی در عربستان سعودی نمود. طبیعی است که پایگاههای نظامی آمریکا از دهه ۷۰ در عربستان سعودی وجود داشتند ولی تاسیسات جدید از نظر فنی و تکنیکی خیلی مدرنتر بودند و می بایستی در آینده منطقه نقش بسیار مهمی، بخصوص در حمله به عراق بازی می کردند.

مصادف با پایان جنگ ایران و عراق، اتحادشوروی نیروهایش را از افغانستان عقب کشید و بتدریج از نظر اقتصادی فرو ریخت. در چنین شرایطی آمریکا می‌توانست در منطقه دخالت مستقیم نظامی کند بدون از ریسک برخورد با مقاومت اتحادشوروی. تنها دولت‌های ضعیف و مردم منطقه بودند که اینک در مقابل یک چنین اقدامی از جانب آمریکا قرار می گرفتند.

با پایان جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۸ آمریکا برای توجیه برنامه‌های تهاجمی خود در منطقه به جای اتحاد جماهیر شوروی عراق را بعنوان دشمن بهانه قرار داد. رئیس سازمان سیا "ویلیام وستر" در اظهارات خود برای نیروهای نظامی در ژانویه سال ۱۹۹۰ در مقابل کنگره آمریکا بر روی وابستگی رو به رشد غرب به نفت خلیج فارس و مناطق حاشیه‌ای آن تاکید نمود. در فوریه همان سال ژنرال "نورمن شوارتسکف" باز هم در مقابل کنگره اذعان داشت که آمریکا بایستی حضور نظامی خود در منطقه خلیج فارس را تقویت کند. وی طرحهای جدید نظامی برای دخالت درگیری‌های اجتماعی در منطقه را تشریح کرد. با توجه به وابستگی شدید ژاپن و اروپای غربی به نفت خلیج فارس آمریکا کنترل این منطقه را بعنوان یک فاکتور قدرت تعیین کننده با ارزش بسیار بالای جهانی در محاسبات ژئوپولیتیکی دهه‌های آینده در نظر داشت. ژنرال شوارتسکف در اظهاراتش در اوایل سال ۱۹۹۰ در مقابل کنگره بر روی حضور نظامی هر چه بیشتر نیروهای موسوم به سنتکوم در منطقه خلیج فارس تاکید کرد؛ امری که می‌بایستی از طریق استقرار مداوم نیروهای زمینی، تمرین‌ها و مانورهای مشترک نظامی با کشورهای منطقه «کمک به ایجاد حفظ امنیت» در واقع مرحله به اجرا در می آمد. عبارت «کمک به ایجاد حفظ امنیت» در واقع چهره جذاب بخشیدن به فروش اسلحه و ابزارآلات نظامی است. مدتها قبل از اظهارات شوارتسکف در مقابل کنگره یعنی در سال ۱۹۸۹ در مورد طرح جنگی سنتکوم ۱۰۰۲ تجدیدنظر شده و طرح جنگی ۱۰۰۲-۹۰۰۰۲ جانشین آن شد. دو رقم آخر نشانگر سال ۱۹۹۰ بودند. به این ترتیب سنتکوم کار روی سناریوهای جنگی را شروع کرد. هدف نخست در این سناریوها عراق بود.



نظامی علیه عراق را به مخاطره انداخته است. بر خلاف پوزیدنت بوش (پدر ریاست جمهوری کنونی آمریکا) که تمام مدت بر این نکته تاکید می کرد که تقویت نیروهای نظامی و افزایش تعداد سربازان و ابزارآلات نظامی آمریکا در عربستان سعودی کاملاً جنبه دفاعی دارد، اظهارات داگن روشن می کرد که واشنگتن نه تنها یک تهاجم همه جانبه را برنامه ریزی می کند بلکه در صورت تهاجم حتی غیر نظامیان را مورد حمله قرار خواهد داد.

در اواخر ژانویه سال ۱۹۹۱ پس از دو هفته بمباران عراق، تایمز لندن طی تفسیری نوشت، که حملات متحدین دقیقاً همان طرحی است که «داگن» تشریح کرده بود. طرح «آزادی کویت تنها یک بخش از آن است.»

## نتیجه نظر سنجی رادیو لندن

# «مارکس» متفکر بزرگ

«کلارکن ول گرین» از جمله ساختمان های قدیمی لندن است، که کتابخانه شده است. کتابخانه و محل یادبود مارکس ۷۰ سال پیش در همین ساختمان برپا شد. در همین ساختمان نین مطالب «ایسکرا» را تنظیم کرده و برای چاپ آماده می کرد و به همین دلیل تصویر بزرگی از نین، که بتازگی رنگ های آن را تازه کرده اند به سالن مرکزی مطالعه کتابخانه شکوهی خاص بخشیده است. کف این سالن با کف پوش های جدید پوشانده شده است. دستگاه حرارت مرکزی و تهویه هوا برای حفظ نوشته ها و کتب این کتابخانه دلیلی است بر افزون شدن تعداد مراجعه کنندگان. چهار متخصص در این سالن کار می کنند که حاصل ۳ سال تلاش آنها فهرست بندی ۱۵۰ هزار کتاب و نوشته این سالن و تنظیم آن بر روی شبکه اینترنت است.

«تیش کولین» مسئول این سالن می گوید: «در سال های اخیر علاوه بر کمونیست ها و اعضای بنیاد کتابخانه بر تعداد مراجعه کنندگان غیر کمونیست کتابخانه افزوده شده است؛ کسانی که روز به روز بیشتر با نظرات مارکس آشنا می شوند. برای مدرن کردن کتابخانه ۷۵ هزار لیبره استرلینگ کمک مردمی جمع شد. این کمک دهندگان اشخاص عادی و سندیکاها بودند و کمک ها برای ادامه تعمیرات و مخارج جاری آن ادامه دارد و حتی برخی بنیادها جلسات سالانه خود را در این سالن برپا می کنند، از جمله «بنیاد کتابخانه داری» لندن، که از نظم، امکانات مدرن و تجهیزات جدید و یاری های مردمی به کتابخانه اغلب ابراز تعجب می کنند. بنیادی که کتابخانه را اداره می کند به هیچ وجه یک بنیاد کمونیستی و چپ نیست و اتفاقاً اهمیت افزایش روز افزون تعداد مراجعه کنندگان آن در همین امر است.»

سال گذشته رادیو لندن نتایج غیر مترقبه یک همه پرسی را اعلام داشت. این همه پرسی از سوی همین رادیو سازمان داده شده بود و براساس آن اکثر پاسخ دهندگان به پرسش رادیو لندن، مبنی بر اینکه «بزرگترین متفکر و اندیشمند هزار دوم کیست؟» کارل مارکس را بعنوان بزرگترین متفکر این هزاره اعلام کرده بودند.

«مورنینگ استار» ارگان کم تیراژ اما مصمم به ادامه انتشار حزب کمونیست انگلستان، با اشاره به همین نظرسنجی رادیو دولتی انگلستان مقایسه کوتاهی کرده است بین نطق های پر حرارت «تونی بلر» نخست وزیر بلندپرواز انگلستان مبنی بر مرگ مارکس و پایان نبرد طبقاتی در سراسر جهان و نتیجه نظرسنجی رادیو دولتی انگلستان.

کویت شدند ادامه داد. آمریکا در این بین به اقداماتی دست زد که عراق را بایستی متقاعد می ساخت که واشنگتن مخالفتی با بازسازی ارتش تضعیف شده عراق ندارد.

در اوایل سال ۱۹۹۰ معاون وزیر امور خارجه آمریکا «جان کلی» بصورت غیر رسمی به صدام حسین اطمینان داد که به اعتقاد آمریکا «عراق یک قدرت معتدل و میانه رو» در منطقه است و آمریکا علاقمند به «بهبود روابط بین دو کشور» می باشد.

در تاریخ ۲۵ جولای صدام حسین سفیر آمریکا خانم «اپریل گلاس پی» را فراخواند. یعنی یک روز پس از آنکه آمریکا انجام مانور و تمرینات نظامی مشترک خود با امارات متحده عربی در منطقه خلیج فارس را اعلام کرده بود. این در حالی بود که همزمان نیروهای عراقی در منطقه مرزی به سوی کویت در حرکت بودند و ژنرال شوارتسکف «سنتکوم» را برای جنگ با عراق آماده می کرد.

## ملاقات نوطه آمیز!

ملاقات مقامات عراقی با سفیر آمریکا در واقع آخرین تلاش عراق بود برای یافتن پاسخ به این سؤال که موضع واشنگتن در قبال مناقشات بین عراق و کویت چیست؟

گلاس پی به مقامات عراقی اطمینان خاطر داد که مناقشات عراق با کویت یک درگیری در داخل کشورهای عربی است و آمریکا نظری خاصی در این رابطه ندارد.

«جیمزبیکر» وزیر امور خارجه وقت سخنگویان رسمی ما را مخاطب قرار داد که بر روی این نقطه نظر تاکید ورزند. به گفته او این سیاست رسمی ایالات متحده بود.

در تاریخ ۲۶ جولای، از طرف وزارت خارجه عراق با «گلاس پی» تماس گرفته شد و از وی به طور روشن درخواست شد تا مجدداً اطمینان خاطر داده شود که آمریکا هیچ موضعی در قبال درگیری های درون اعراب ندارد. بدنبال گرفتن جواب دیپلماتیکی که برای عراق حکم چراغ سبز را داشت نیروهای عراقی در دوم آگوست وارد کویت شدند.

آمریکا بدنبال این اقدام پیش بینی شده و هدایت شده عراق، مانع هرگونه تلاشی در جهت حل و فصل درگیری بین عراق و کویت و عقب نشینی نیروهای عراقی از کویت شد.

آمریکا در تاریخ ۶ آگوست سالروز ریختن بمب اتمی بر روی هیروشیما- با استفاده از کنترلش بر روی شورای امنیت سازمان ملل محاصره اقتصادی علیه عراق را به وسیع ترین شکل خود گسترش داده و بدین ترتیب حلقه محاصره به دور آن کشور را هر چه تنگتر کرد تا اینکه شش ماه بعد مستقیماً به عراق حمله کرد. زمانی که در تاریخ شانزدهم ژانویه ۱۹۹۱ بمباران ها شروع شد ۵۴۰۰۰ سرباز آمریکایی در مقابل قوای عراقی قرار گرفتند- این رقم سربازان ایالات متحده بیشترین تعداد قوای دریایی و زمینی ائتلافی گردآوری شده توسط سازمان ملل را تشکیل می داد. مدتها قبل در سپتامبر سال ۱۹۹۰ مسئول نیروی هوایی «مایکل داگن» در مقابل روزنامه نگاران اظهار داشت که در صورت حمله ما به عراق، شهر بغداد هدف گیری نخواهد شد. بر اساس گزارش واشنگتن پست در لیست اهدافی که از جانب «داگن» نام برده شدند نیروگاه های عراق، خیابانها، پل ها و ریل های راه آهن قرار داشتند و همچنین احتمالاً شرکت های تولید بنزین عراق. داگن چند روز پس از این اظهارات از پست خود کنار گذاشته شد.

«دیگ چینی» وزیر دفاع (معاون پر قدرت ریاست جمهوری در دولت دلیو بوش)، اظهارات «داگن» را نسنجیده ارزیابی کرد ولی دلیل واقعی برای برکناری داگن این بود که وی حمایت ملی و بین المللی برای اقدامات

## «دهه» خفت بار «دوم» در ج ۱۰۰

# از جنبش ضد کاپیتولاسیون تا پذیرش کاپیتولاسیون!

جهت توسعه تولید، نیاز به سرمایه وجود دارد و از آنجا که هر نوع قراردادی جز بیع متقابل، براساس قانون مصوبه در مجلس چهارم و پنجم با منع قانونی روبروست، پس کشور راه دیگری جز گردن نهادن به این قراردادها ندارد.

البته همانگونه که راه توده شماره ۱۰۷ با ذکر نمونه‌ای از کشور ونزوئلا، بعنوان یکی از کشورهای تولید کننده نفت نوشت، اینگونه استدلال‌ها بهانه‌ای بیش نیستند. «از اواسط دهه ۱۹۸۰ هیات حاکمه وقت ونزوئلا در چارچوب سیاست‌های تعدیل اقتصادی و بر خلاف قانون ملی شدن نفت آن کشور، راه بازگشت شرکتهای غربی و حتی خصوصی سازی بخشی از صنایع نفت ونزوئلا را هموار کرد. در دسامبر ۱۹۹۸، مردم ونزوئلا طی یک انتخابات آزاد، هوگوچاوز را که بر محور یک برنامه اقتصادی ملی در جهت گسست کامل از برنامه‌های تعدیل اقتصادی در انتخابات شرکت کرده بود به ریاست جمهوری آن کشور انتخاب کردند. چاوز چند ماه بعد طرح قانون اساسی جدیدی را در معرض همه پرسی قرار داد که به موجب آن سیاست خصوصی سازی در صنایع نفت و مشارکت شرکتهای خارجی در این صنایع ممنوع شد.» (راه توده ۱۰۷) نمونه ونزوئلا عملاً بی اساس بودن استدلالات مسئولین وزارت نفت در توجیه قراردادهای بیع متقابل را نشان می‌دهد، زیرا این کشور با وضع قوانینی مانند قوانین مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی در این زمینه، توانسته است، بدون تن دادن به قراردادهای بیع متقابل، به میزان دلخواه خود نفت تولید کند.

قراردادهای بیع متقابل در اوج اجرای برنامه تعدیل اقتصادی هاشمی رفسنجانی و در شرایط کاملاً پنهانی و حتی بدون اطلاع مجلس پنجم با شرکت‌های خارجی به امضاء رسیدند. این پنهانکاری چنان بود که حتی با مرور کامل مذاکرات دوره پنجم مجلس شورای اسلامی در مجله مجلس رد پائی از این قراردادها پیدا نمی‌شود و کوچکترین اشاره‌ای به این قراردادها طی این دوره قانونگذاری یافت نمی‌شود و وزارت نفت هنوز هم از علنی کردن متن این قراردادها طفره می‌رود. این در حالی است که حتی در شرایط سرکوب حکومت نظامی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دولت کودتا قرارداد امضاء شده با کنسرسیوم غارتگر نفت را جهت تصویب به مجلس برد و متن آنرا در روزنامه‌های کثیرالانتشار منتشر کرد.

روزنامه نوروز ۱۴ شهریور ۸۰، طی خبری گزارش داد «کارگران ایرانی شاغل در فازهای ۲ و ۳ پروژه پالایشگاه گاز پارس جنوبی، در اعتراض به عملکرد شرکت کره‌ای «هیوندایی» دست به اعتصاب زدند. روز دوشنبه صبح شماری از تکنیسین‌ها، جوشکاران و کارگران ایرانی شاغل در کارگاه شرکت هیوندایی، با نیروهای خارجی و مدیران این شرکت درگیر شدند. شدت زد و خوردها به حدی بود که کار اجرائی این پروژه به دستور کارفرما متوقف شد.» روزنامه نوروز علت اعتراض کارگران ایرانی را «حضور حدود ۶۰۰ تکنسین هندی و فلیپینی» اعلام کرد که علیرغم عقب افتادگی چندین ماهه حقوق و مزایای نیروهای ایرانی، با امکاناتی توسط هیوندایی به خدمت گرفته شده‌اند.

برخلاف گزارش خبرنگار روزنامه نوروز، اعتصاب کارگران ایرانی به علت «حضور تکنسین‌های هندی و فلیپینی» نبود، بلکه در اعتراض به سیاست‌هایی بود که کارگران و مدیران ایرانی را در برابر تکنیسین‌های خارجی به شهروندان درجه دوم تبدیل کرده است. کارگران و مدیران اعتصابی طی اعلامیه‌ای دلایل اعتصاب خود را بروشنی توضیح دادند. در بخشی از اعلامیه چنین توضیحی چاپ شده است: «پروژه فاز ۲/۳ پارس جنوبی نخستین قرارداد «بای بک» (بیع متقابل) ایران در زمینه نفت بود که در سال ۱۳۷۶ در زمان دولت آقای هاشمی رفسنجانی به امضاء رسید. در

سخنرانی معروف آیت‌الله خمینی علیه قانون اعطای حق مصونیت کنسولی «کاپیتولاسیون» به اتباع آمریکائی در ایران، نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران و تحولی بود که امکان رهبری آیت‌الله خمینی در تحولات سیاسی کشور را بطور جدی مطرح کرد. در این سخنرانی، دربار و مجلس فرمایشی بعلت حمایت و تصویب این قانون، خائن به ملت و اسلام خوانده شدند.

یادآوری این نکته تاریخی از اینرو مهم است که رهبری کنونی جمهوری اسلامی و گروه مدعیان میراث‌داری از «نهضت مذهبی-اجتماعی ۱۵ خرداد ۴۲» در خفا و بدون اطلاع مجلس و مردم، نوع جدیدی از کاپیتولاسیون را در ایران برقرار کرده‌اند.

بموجب کاپیتولاسیون جدید، کارگران و کارمندان ایرانی شاغل در پروژه‌های نفتی منعقد شده با شرکتهای خارجی، جهت احقاق حقوق خود مجبورند به دادگاه بیگانه در کشورهای دیگر مراجعه کنند. این کاپیتولاسیون جدید، اخیراً و در جریان اعتصاب کارگران ایرانی شاغل در فاز دوم و سوم پارس جنوبی افشا شد.

نوشته حاضر که بر اساس گزارش‌های رسیده از ایران تهیه شده، ضمن بررسی این پدیده، نکاتی را پیرامون دلایل اصلی انتقال شرکت پتروپارس به داخل کشور را یادآوری می‌کند. انتقالی که پس از یک سلسله بحث‌هایی که در داخل کشور پیرامون این شرکت جریان داشت انجام شد و هر دو جبهه اصلاحات و مخالفان اصلاحات، هر یک به نوعی در آن نقش داشتند.

کمی به سابقه این بحث‌ها و بیم‌وهراس‌هایی که در زمینه غارتگری‌ها، آقازاده پروری‌ها و فلج‌سازی هر نوع حرکت مجلس ششم برای بالا زدن گوشه‌ای از پرده اسرار مافیای قدرت در عرصه نفت باز گردیم.

بحث پیرامون ضرورت تحقیق و تفحص مجلس پیرامون قراردادهای بیع متقابل، یک خواست به حق مردم است. وزارت نفت از زمان هاشمی رفسنجانی و از آغاز برنامه تعدیل اقتصادی تاکنون ادعا می‌کند که

تغییر قانون برنامه سوم کشور چنین سؤال می کنند که چون این قانون از نظر رهبری گذشته است، پس دیگر نمی توان آنرا تغییر داد. با همین استدلال می توان رهبر را مسئول نهائی این قراردادها و تعهدات تلقی کرد.

### پتروپارس

شرکت پتروپارس، شرکتی است که با توجه به تعهدات و توافق های جمهوری اسلامی، مبنی بر اجازه واگذاری حقوق و مسئولیت های طرفین قرارداد بیع متقابل به طرف سوم، با شرکت برخی از آزادها و خودی ها و با استفاده از سرمایه دولتی تشکیل شد. فازهای ۲ و ۳ پارس جنوبی همانطور که گفته شد از جانب توتال به شرکت هیوندای کره جنوبی واگذار شد. فازهای ۴ تا ۸ پارس جنوبی از طرف وزارت نفت به شرکت خصوصی ایرانی پتروشیمی واگذار شد. این شرکت ایرانی که با استفاده از صندوق بازنشستگی کارگران شرکت نفت تشکیل شده و توانسته با برخورداری از رانت سیاسی و اقتصادی قراردادهای معادل ۷/۵ میلیارد دلار با وزارت نفت کشور منعقد کند، برای فرار از تعهدات قانونی خود در قبال کارگران و نظام مالی و مالیاتی کشور، خود را در یکی از جزایر تحت حاکمیت انگلستان ثبت کند. لازم به یاد آوری است که این شرکت حداقل ۳۰ درصد از تعهدات خود را بموقع به انجام نرسانده است.

### پرشان اندیشی تئورسین های جبهه ضد اصلاحات (ص ۸)

محبیان: من نه می خواهم به جمعیت مولفه اسلامی حمله کنم نه از آن حمایت کنم، اما آن یک اختلاف شتاب بود. آقای هاشمی در بیان دیدگاه های اجتماعی و سیاسی خودشان مسیری را طی کردند که کم جمعیت مولفه و برخی جمعیت های دیگر احساس کردند نتیجه این اقدامات در خارج از چارچوب جناح منتقد دولت است.

طبرستان سبز - به نظر می رسد که در درون جناح راست نظرات جدید با مقاومت روبروست.

محبیان: ما معتقد به روابط دمکراتیک در جناح هستیم و این افرادی را که خواهان تغییر روند سابق نیستند خواهد آزد. ما باید بعضی افراد جناح را متقاعد کنیم و به جای اینکه همیشه آنان را به عنوان بازیگران در سطح داشته باشیم به عنوان کارگردانان در عمق حفظ کنیم. روش های سنتی ناتوانی خویش را در عملکردهای اخیر آشکار کرده و ما قادر نیستیم با روش های قدیم نتایج مثبت بیگیریم و افکار عمومی را به سمت خود جذب کنیم، از این رو روش های جدید را ابداع می کنیم که مکمل روش های قدیم باشد.

طبرستان سبز - علت عدم دستیابی جناح راست به یک تشکیلات منظم را چه می دانید؟

محبیان: البته اینطور نیست که از انسجام برخوردار نباشد. آن نوع وحدت گرائی که در تصمیم گیری ها در گذشته بود در حال حاضر کم رنگ است. به دلیل این که گرایش هایی که قبلا منکوب شده بود و یا کنار گذاشته شده بودند و در حاشیه بودند کم کم به متن آمدند و حرفهائی برای خودشان دارند و آنها فقط در یک روند دمکراتیک می توانند سخن خودشان را بیان کنند.

(آن حرفهائی که آقای محبیان در تاریخ ۲۰ مرداد گذشته مدعی آن شده و خود را تئورسینی می داند که از عمق به سطح آمده، امروز در تصمیم شوری نگهبان و تهدیدهای رهبران مولفه اسلامی و جامعه مهندسان خود را نشان می دهد!)

آزما شرکت توتال فرانسه تعهد کرد که در شهریورماه سال ۸۰ این دوفاز را به مرحله بهره برداری برساند. اما اینک فرصتی چهارماهه را از شرکت نفت و گاز ایران خواسته اند تا در دیماه امسال آنرا به بهره برداری کامل برساند. قابل ذکر است که شرکت توتال فرانسه تمام عملیات اجرائی این دوفاز را به شرکت هیوندای کره جنوبی واگذار کرد و این شرکت نیز بخش های مختلف را به شرکت ها و پیمانکاران ایرانی و خارجی داده است. کارگران و کارشناسان ایرانی نسبت به برخوردهای کارفرمای کره ای با متخصصان و کارگران ایرانی شکوه دارند. فقط خارجی ها اجازه استفاده از اینترنت را دارند. ضمن اینکه در قراردادهایی که با ایرانیان امضاء می کنند هزینه غذای روزانه غیرمسلمان ۱۴ دلار و هر فرد مسلمان ۱۱/۴۰ دلار تعیین شده، ولی در عمل به هر مسلمان ۳/۸۰ دلار هر روز هزینه غذا پرداخت می شود، حداکثر حقوق دریافتی ایرانیان با هر سابقه و تجربه ای که داشته باشند ۵۰۰ دلار است، در حالیکه نیروی کم تجربه کره ای و فیلیپینی که زیر نظر کارشناسان ایرانی کار می کند، بیش از آنها حقوق دریافت می کند، ضمن اینکه مرجع رسیدگی به شکایت ها نیز براساس قرارداد امضاء شده دادگاه های کره جنوبی هستند. در قراردادهای ایران، حتی برای کارشناسان و متخصصین رده بالا کلمه کارگر خدمتی ذکر شده است و فرد با امضای این قرارداد موظف به اجرای دستورات دور از شان کارفرمائی خارجی خود است. تاکنون بازرسان شرکت نفت و گاز ایران کوچکترین توجهی به این مسائل و شکایات نداشته اند. در رابطه با این موضوع، همزمان سندیکای شرکت های ساختمانی با صدور اطلاعیه ای از تمامی شرکت های طراحی، مهندسی و مشاور ایرانی خواستند تا از همکاری با شرکت هیوندای خودداری ورزند. در این اطلاعیه آمده است «شرکت توتال فرانسه که به عنوان کارفرمای فازهای ۳/۲ بر عملکرد هیوندای نظارت دارد، هیچگونه فعالیتی را برای ملزم کردن شرکت هیوندای به بهبود وضع کارگاه انجام نداده است. تا کنون سه شرکت پیمانکاری داخلی به علت ور شکستگی از ادامه فعالیت در فازهای ۲ و ۳ بازمانده اند. مسئول کیست؟ چه کسی مسئول این تبلیغات و نابسامانی هاست؟ آیا شرکت توتال حق واگذاری مسئولیت های خود به طرف سوم را دارد؟ با توجه به اینکه متن قراردادهای بیع متقابل منتشر شده است، برای پاسخ به این سؤال چاره ای جز مراجعه به اسناد و قراردادهای بین المللی نیست.

کسانی که اخبار و رویدادهای ایران را در این سال ها پیگیری کرده اند باید بخاطر داشته باشند که مقامات کلیدی جمهوری اسلامی، از جمله هاشمی رفسنجانی قراردادهای بیع متقابل را، ابتکار جمهوری اسلامی تبلیغ کردند. در پیگیری موضوع جزوه ای ۲۶ صفحه ای از انتشارات کمیسیون اقتصادی اروپا در ژنو، وابسته به سازمان ملل را می توان پیدا کرد و خواند. این جزوه تحت عنوان قراردادهای بین المللی «بای یک» (بیع متقابل) راهنمای عملی تهیه قراردادهای (بیع متقابل) است و ۱۱ سال پیش تهیه شده است. ترجمه و مطالعه بند، بند آن، می تواند روشنگر بسیاری از مسائل، از آن جمله واهمه رهبران جمهوری اسلامی از علنی کردن متن قراردادهای بیع متقابل باشد.

بند ششم قراردادهای بین المللی بیع متقابل، منتشره از طرف کمیسیون اقتصادی اروپا به فروشنده و خریدار، (در مورد قرارداد پارس جنوبی به ایران توتال فرانسه) اجازه می دهد که «حقوق و مسئولیت های خود را کالا و یا بخشا به طرف سوم واگذار کنند» (ص ۹) به نظر میرسد واگذاری مسئولیت های شرکت توتال به شرکت کره ای هیوندای و تبعیض کاپیتالیسیون جدید حاکم بر کارگران و کارشناسان ایرانی، حاصل تعهدات جمهوری اسلامی در این زمینه و مسئولیت شخص رهبر باشد. (مخالفتان

## مرتضوی، قاضی مطبوعات:

# ”عصر ما“ را خفه کردیم گردن ”نوروز“ را با شمشیر می‌زنیم!

دادگاه مطبوعات به ریاست قاضی مشهور آن ”مرتضوی“ پرونده‌ای را که برای نشریه ”عصر ما“ ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی درست کرده‌اند باز کرد. محمدسلامتی، دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و از وزرای کابینه‌های رجائی و میرحسین موسوی را بر اساس مندرجات این پرونده به پای میز محاکمه کشاند. این پرونده، از سلسله پرونده‌هایی است که در ستاد تفتیش مطبوعات به رهبری حسین شریعتمداری، نماینده ولی فقیه در موسسه انتشاراتی کیهان تدوین شده و برای علیزاده رئیس دادگستری مرکز ارسال شده تا بدست قاضی مرتضوی برای صدور حکم بدهد.

مطبوعات چندان به این محاکمه نپرداختند، زیرا از ابتدای تشکیل آن همه می‌دانند که این محاکمات برای تعطیل روزنامه و یا نشریه‌ای که مدیر مسئول آن به دادگاه فراخوانده شده تشکیل می‌شود و حکم از قبل معلوم است. علیرغم همه بی‌قانونی حاکم بر قوه قضائیه و دادگاه مطبوعات، حکمی که برای نشریه عصر ما از سوی قاضی مرتضوی صادر شد آنقدر بی‌اعتبار و غیر قابل توجیه بود که هنوز اجازه انتشار آن را به مطبوعات نداده‌اند. در این دادگاه محمدسلامتی به ۶ سال زندان محکوم شد و حکم توقیف ”عصر ما“ نیز صادر شد! این حکم را دادگاه تجدید نظر باید تأیید کند تا قابل اجرا شود. چند ماه پیش محمدسلامتی را در جریان سرعت سیاسی کیف دستی‌اش با چاقو مجروح کردند و همان‌ها که آن حادثه را سازمان داده‌بودند امروز حکم زندان وی را صادر کرده‌اند! بدنبال صدور این حکم، محاکمه مدیرمسئول روزنامه ”نوروز“ آغاز شد، که مدیر مسئول آن عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس ششم و از سه تن سخنگویان دانشجویان خط امام است که سفارت آمریکا را تصرف کردند.

به این ترتیب، مخالفان اصلاحات با پیش انداختن محاکمه روزنامه‌های وابسته به طیف چپ اصلاح طلبان حکومتی، بعنوان طرفداران همه نوع مذاکره با آمریکا چراغ سبز دیگری را برای دولت کنونی آمریکا روشن کردند تا نشان دهند با چه کسانی در داخل کشور سر مخالفت دارند و با چه کسانی در خارج از کشور سر دوستی!

در پایان دادگاه نشریه ”عصر ما“ وکیل این نشریه به حکم صادره اعتراض کرد و قاضی مرتضوی نیز پاسخی قانع کننده داد. این دیالوگ را عیناً بخوانید:

**وکیل عصر ما،** با برآشفستگی: عصر ما را خفه کردید.

**مرتضوی** با خنده: اینکه خیلی خوب است، نوروز را گردن خواهیم زد، این خفگی با دستمال بود، آن یکی گردن زدن با شمشیر. (خفگی با دستمال اشاره به قتل پوینده و مختاری بود و گردن زدن اشاره به تهدیدهای فرمانده سپاه پاسداران در سال اول انتخاب محمدخاتمی به ریاست جمهوری.)

## در صفحات شماره ۱۱۳ می‌خوانید:

ص ۲-۳ سرمقاله

ص ۴- مطبوعات و مجلس قربانی زدوبند با آمریکا خواهند شد؟

ص ۵- ”جام جم“ روزنامه‌ای برای روزهای کودتا علیه مطبوعات!

ص ۶- مقدمات حمله به عراق فراهم می‌شود. اسرائیل می‌خواهد خود را به خلیج فارس برساند.

ص ۹- آنها که حرف در دهان رهبر می‌گذارند.

ص ۱۱- جنگ پشت دروازه‌های ایران.

ص ۱۴- صف واحد مقاومت جهانی.

ص ۱۵- صدور فرمان سرعت اصلاحات در ونزوئلا

ص ۱۶- چرا اصلاح طلبان ایران از تجربه جنبش اصلاحات در دیگر کشورها غافلند؟

ص ۱۷ تا ۲۷- مصاحبه سردبیر راه‌توده با مانوک خدابخشیان از رادیو ایران پیرامون مسائل افغانستان و محاکمه ملی-مذهبی‌ها.

ص ۲۸- جنبش راه خطر ”تخبگان“ تهدید می‌کند!

ص ۳۳- جهان امروز در آینه اندیشه‌های مارکس و لنین

ص ۳۴- نابودی اتمی روسیه، یعنی قبول رهبری جهانی آمریکا

ص ۳۵- از بازگشت ساندنیست‌ها به حکومت جلوگیری شد.

ص ۳۶- برزیل در انتظار انفجار اجتماعی.

ص ۳۸- ایران در کام فاجعه فرو خواهد رفت؟

ص ۴۱- از جنبش ضد کاپیتولاسیون تا بندگی کاپیتولاسیون.

ص ۴۴- دادگاه نشریه عصر ما- جدائی کارگزاران از جبهه دوم خرداد.

**ضمیمه در ۴ صفحه: ”خط سوم“ و نقش ”رهبر“ در آن!**

### Rahe Tudeh No. 113 Dez. 2001

Postfach 31 16 18, 10653 Berlin Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴/۵ دلار کانادا

16 FF, 4 DM, 4 US\$ & 4.5 Canada \$

تلفن تماس ۰۰۴۹-۳۰-۳۴۵۶۰۶۴۲

آدرس اینترنت: <http://www.rahetude.de>

[anore@gmx.de](mailto:anore@gmx.de)

آدرس ای‌میل:

### فروش CD اشعار طبری و کسرائی

CD اشعار زنده‌یاد احسان طبری با کلام خود وی، گفتاری از

احسان طبری در باره ”بابی‌ساز“، سرودهای حزب توده‌ایران و ترانه‌هایی با اشعار سیاوش کسرائی و هوشنگ ابتهاج ”سایه“ و همچنین آخرین شب شعر سیاوش کسرائی در کشور اطریش توسط ”راه‌توده“ تکثیر شده است. علاقمندان می‌توانند ضمن تماس تلفنی و یا کتبی با دفتر راه‌توده برای خرید آن (هر CD ۱۰ مارک آلمان) اقدام کنند.



## سقوط طالبان - سکوت حکومت - شادی مردم!

# خط سوم در اندرونی بیت رهبری!

پس از سقوط چند روزه طالبان در افغانستان و آشکار شدن نفرت افغان‌ها از این حکومت، طالبان ایران در بهت فرو رفت و مردم به هر بهانه‌ای این سقوط را به روی حکومت می‌آورند!

### بزرگترین کارتل اقتصادی در جمهوری اسلامی به بیت رهبری وصل است!

این روحیه و در عین حال نفرت از حاکمیت چنان است که طیف چپ کانون نویسندگان توانست اعلامیه‌ای علیه دخالت امریکا در افغانستان صادر کند. تصویب نشد! اکثریت مخالفت کرد و استدلال هم این بود که مردم از طالبان افغانستان نفرت دارند و چنین اعلامیه‌ای تعبیر به حمایت ضمنی از طالبان می‌شود.

همه در باره علت سکوت طولانی خاتمی از هم سؤال می‌کنند. از قول یکی از آقایان، با آشنائی مردم نسبت به آلودگی هوای تهران، در باره این سکوت نقل می‌کنند «سرب هوا بیش از اندازه است!»

### مسابقه برای مذاکره با امریکا

تحول بعدی که نشانه‌های آن را باید در حاکمیت جستجو کرد بر می‌گردد به تلاش جریان‌های مختلف حکومتی برای بدست گرفتن کامل قدرت. رهبر می‌کوشد با راه‌انداختن یک **جریان سوم** کابینه را از فدائیان خودش بپرکند. مطابق معمول زمینه این کار از طرف بیت‌رهبری با بزرگ کردن ضرورت مبارزه فرهنگی شروع شده‌است و این مبارزه هم از نظر او یعنی جمع کردن ماهواره‌ها، کنترل اینترنت، تغییرات در تلویزیون و بستن مطبوعات...

این خیزی است که تاکنون بارها برداشته شده، اما این بار خیلی دشوارتر از گذشته‌ها می‌توان با این خیز به سرمنزل مقصود رسید. سقوط طالبان آینه‌ایست که انگار جلوی صورت آقایان گرفته‌اند تا عاقبت خود را در آن ببینند. در عین حال وحشت از پاره شدن همه رشته‌ها و بندها نه فقط در بیت رهبری، بلکه در دیگر بیوت هم وجود دارد. بعد از باخت فوتبال ایران در مسابقه با بحرین که همه مردم آن را به حساب **دستور رهبر** گذاشته‌اند، حالا ضرورت کنترل بیشتر مطبوعات به یکی از **واجبات** تبدیل شده‌است و این همه، یعنی ترس از مردم.

در برخی محافل می‌گویند: **وزیر ارشاد اسلامی**

«مسجدجامعی» که در همین روزها بعنوان قاری قرآن مورد تقدیر قرار

وضع عمومی لااقل در تهران - همان است که در انتخابات استان گلستان بروز کرد. بعد از ماجرای افغانستان و سقوط چند روزه طالبان مردم با اطمینان بیشتری در باره سقوط طالبان ایران و پشت سر گذاشتن این مرحله صحبت می‌کنند. اوضاع افغانستان و بویژه بر ملا شدن بی‌پایگاہی طالبان و سقوط سریع آنها نه تنها در حاکمیت، بلکه در میان مردم و روشنفکران کشور هم اندیشه‌های بسیار جدی را به همراه آورده‌است. طالبان ایران، پیش از سقوط طالبان و همزمان با مبارزان افغانستان توسط ارتش امریکا گزارش‌های مختلفی را در بولتن‌های ویژه تهیه کرده و در اختیار مراجع، بیت‌رهبری، مجلس خبرگان گذاشته و در واحدهای سپاه و بسیج پخش کرده بود مبنی بر اینکه امریکا در تله افغانستان افتاده و نیروی نظامی طالبان و جهان اسلام در سراسر جهان با آن درگیر شده‌اند. در همین گزارش‌ها، بدون آنکه با صراحت اظهار نظر کنند، جمهوری اسلامی بعنوان مرکز ثقل رهبری امت اسلامی در سراسر جهان معرفی شده‌بود که خواه‌ناخواه و بقول رهبران جمعیت مؤتلفه اسلامی **ولی امر مسلمین جهان** باید رهبری این مبارزه جهانی را بدست بگیرد. از طرح‌های مختلفی صحبت می‌شود که همین دارودسته برای یورش، بگیروبینند، کشتار و پهن کردن بساط دیکتاتوری عریان خود تهیه کرده بودند. بهانه این یورش، بسیج جنگی برای مقابله با امریکا و پاسخ دادن به خواست امت جهانی برای جهاد بود!

این طرح‌ها، با سقوط ناگهانی طالبان همگی پوچ از آب درآمد و حالا مردم اخبار همکاری‌ها و همگامی‌های جناح راست با امریکا را دنبال می‌کنند و در کوچه و خیابان آنها را مسخره می‌کنند. از شوخی‌های مردم در این روزها برایتان می‌نویسیم:

- تا ۵ سال دیگر برای سفر به کابل و گذراندن تعطیلات باید ویزای افغانستان گرفت!
- هر کس از او پرسیده شود، فلان لباس و یا فلان جنس را از کجا خریدهای می‌گوید: **کابل!**
- تا از بیکارها و کارگران ساختمانی بررسی وضع کار چطور است، می‌گویند **بزودی می‌رویم کابل!**

گرفته به بیت رهبر احضار شده و **ماموریت یافته تیر اول روزنامه‌ها را هر صبح برای رهبر بخواند!**

در ادامه انقلاب فرهنگی و طلایه‌داری خط سوم از سوی رهبر، که تقلیدی است از "انور خوجه" در آلبانی؛ در محافل و مجامع واقعا پرشمار سینماگران جوان و طرفداران سینمای جوان ایران گفته می‌شود "محمد حسن پزشک" که از وابستگان محفل آیت‌الله جنتی است، معاون سینمایی وزارت ارشاد اسلامی شده‌است. ما که کیهان را نمی‌خوانیم، اما یکی نقل می‌کرد که روزنامه کیهان در تجلیل از شخصیت هنری وی نوشته که توقیف فیلم "زندان زنان" از افتخارات هنری معاون جدید وزارت ارشاد است و خود معاون هم گویا فرمان توقیف چند ده فیلم را در ادامه کارهای هنری‌اش صادر کرده‌است!

سرنوشت مطبوعات را به دست قوه قضائیه و یک اکیپ پرونده ساز داده‌اند. (در این ارتباط مراجعه کنید به افشای ستاد ۱۵۰ نفره تفتیش مطبوعات، در همین شماره ۱۱۳ راه‌نوده)

به این ترتیب "خط سوم" دو متولی پیدا کرده‌است و احتمالا متولیان دیگری هم سروکله‌شان بزودی پیدا خواهد شد. متولی اول رفسنجانی است و حالا متولی دوم خود "رهبر" شده‌است. در این میان "محسن رضائی" میان این دو متولی سرگردان مانده‌است!

گروه‌بندی "رهبر"، که در اندرونی بیت او برای مبارزه با جنبش نقشه می‌کشند و **ستاد خط سوم** را تشکیل داده‌اند اعتقاد دارد دوم خرداد به دلیل در اختیار داشتن تریبون و جلب افکار عمومی توسط اطرافیان خاتمی اتفاق افتاد. برای خنثی‌سازی این تریبون، یکی از گام‌های مقابله فرهنگی تسخیر سازمان تبلیغات اسلامی توسط همین ستاد بود. این سازمان تا چندماه پیش در اختیار روحانیت مبارز بود. رهبر "سید مهدی خاموشی"، برادر علینقی خاموشی از اعضای شورای رهبری موفقه اسلامی و رئیس اتاق بازرگانی را مسئول سازمان تبلیغات اسلامی کرد. سید مهدی خاموشی، در عین داشتن ارتباط‌های نزدیک با موقوفه اسلامی و ستاد توطئه‌های امنیتی در روزنامه کیهان، یک خط ارتباط مستقیم هم با بیت رهبری دارد. او از جمله راست‌های چپ نمائی نظیر مسعود ده‌نمکی رهبر انصار حزب‌الله است.

ستاد خط سوم تبلیغ می‌کند که از نظر اقتصادی علیه سرمایه‌داری است و از نظر فرهنگی خواستار حکومت دیکتاتوری مطلق ولی فقیه و سپرده شدن همه امور بدست مریدان رهبر. بهترین صفت و اصطلاح برای آنها "فاشیست‌های اسلامی" است. همین ستاد ارتش حرفه‌ای استقبال از رهبر در سفرهایش به استان‌ها و نماز جمعه‌ها را رهبری می‌کند.

سید مهدی خاموشی در اجرای ماموریتی که براساس آن به سازمان تبلیغات اسلامی آمده حجت‌الاسلام "زم" را از ریاست حوزه هنری سازمان مذکور برکنار کرد. این برکناری سروصدای زیادی را به همراه آورد و مطبوعات هم مطالبی در باره آن منتشر کردند. روحانی جسور و بندبازی که خود به نوعی از پدیده‌های قابل تامل ارکان زیر و رو شده حوزه‌های دینی در ایران است.

حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی بیست سال پیش در محلی که متعلق به تشکیلات مرکزی بهائیان ایران بود، در تقاطع سمیه-حافظ پا گرفت. ساختمانی که از یادگارهای مصادره‌ای ابتدای انقلاب است. محمدعلی زم طلبه جوانی بود که سوار بر موتور گازی به آنجا رفت و آمد می‌کرد. نمی‌دانیم چقدر در پیشرفت هنر دو دهه اخیر سینمای ایران نقش

داشته، اما قطعا بی‌تاثیر نبوده و شاید یک روز در تاریخ سینمای معاصر ایران یادی هم از او بشود. حوزه تحت مسئولیت او طی نزدیک به دو دهه به یک سازمان عظیم تجاری-فرهنگی تبدیل شد. لیاقتی که هرگز تصور نمی‌شد در زیر عبای یک طلبه پنهان باشد!

مدیر یکی از سینماهای بزرگ تهران که با جامعه سینمایی کشور در ارتباط است، چیزهایی می‌گفت که شنیدنی و خواندنی است، حتی اگر فقط بخشی از گفته‌های او حقیقت داشته باشد، این گفته‌ها خواندنی است. تعریف می‌کرد: «پایه قدرت زم ۹۰ سینمای مصادره شده بعد از انقلاب بود. الحق که لیاقت جمع و جور کردن همه آنها را، در هر شرایطی و با انواع بندبازی‌ها داشت. تا وقتی جناح چپ در دوران آیت‌الله خمینی حاکم بود، در فضای آن زمان تنفس کرد و در همین فضا میدان را برای امثال محسن مخملباف خالی نگاهداشت. بعد از آنکه آیت‌الله خمینی فوت کرد و علی‌خامنه‌ای رهبر شد، میدان را برای "آوینی" خالی کرد که از مریدان رهبر بود و از جمله نظریه پردازانی بود که هر چند وقت یکبار در بیت رهبری پذیرائی می‌شد.

بعد از کشته شدن **آوینی** در جریان فیلمبرداری از یک میدان مین‌گذاری شده، میدان سینما برای زم خالی ماند و او همه استعدادش را به کار گرفت. او از رهبر اجازه انواع فعالیت‌ها را گرفت. چندین سازمان اقتصادی در خارج از کشور راه‌انداخت و انحصار ورود سیگار به ایران را هم بدست آورد، که بخش اعظم آن قاچاق بود. ماجرای این قاچاق چند ماه پیش در جریان رقابت‌های درون حکومتی بر ملا شد و با احتمال بسیار دلیل مهم کنار گذاشتن زم همین امر و جلوگیری از کشیده شدن پای رهبر به میدان مین‌گذاری شده دخل و خرج‌های ممنوعه و زیر میزی بود. ۶۰ درصد از درآمد سازمانی که او اداره می‌کرد (حوزه سینمایی) مستقیما به بیت رهبری و حساب ویژه بیت پرداخت می‌شد!»

### ناصرالدین شاه، اکتور سینما!

بعد از برکناری زم، روزنامه‌ها برای مصاحبه به دیدارش رفتند. مطبوعات با احتیاط ادعا کردند که زم با اصلاحات همراه شده بود و غیر قابل تحمل!

یکی از همکاران نزدیکش می‌گفت: زم همیشه در میانه زمین بازی و متمایل به جریان عمومی جامعه حرکت می‌کرد، اما سرانجام سوار قطار اصلاحات شد، آنهم در وسط زد و خوردها! شاید خودش هم نمی‌دانست تغییر کرده‌است. در دیدارش با سیدمهدی خاموشی کار به فریاد و پرخاش کشید. خاموشی فرمان سانسور صادر کرده بود و زم فریاد زده بود **"اختناق نتیجه نمی‌دهد!"** حرفی بزرگ در اتاقی کوچک!

روز بعد از همین مشاجره "حسن بنیانان" جانشین زم شد. می‌گویند او هم از بیت رهبری آمده تا حوزه سینمایی از کنترل رهبر خارج نشود! به آن نتیجه‌ای خواهد رسید که زم رسید؟ تا بر کجای گرده انسان فرود آید تازیانه تلخ روزگار!

در این ماجرا، انسان بی‌اختیار به یاد فیلم زیبای **"ناصرالدین شاه اکتور سینما"** اثر مخملباف می‌افتد. شاهی که ۱۰ شب اول محرم بزرگترین عزاداری را در تهران برپا می‌کرد و خود به عزا می‌نشست، سینه می‌زد و به داخل حرمسرا نمی‌رفت! میرزای کرمانی، از مریدان "سید جمال‌الدین اسدآبادی"، یکی از طلایه‌داران یکصد سال اخیر تحول دینی

## آمار محرمانه و تطبیقی انتخابات ۸۰ در نیروهای مسلح و حوزه‌های شهر قم

از سوی دیگر برنامه‌های صبحگاهی نیروهای مسلح به محل توهین و فحاشی به ریاست جمهوری تبدیل شده‌است. **حجت‌الاسلام زمانی**، جانشین نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران شده است. او را آیت‌الله موحدی که نماینده ولی فقیه در نیروهای مسلح است اخیراً و با هدف خانه تکانی پادگان‌های سپاه به این سمت گمارده است. او در پادگان قصر فیروزه تهران رسماً نام **خاتمی** را گذاشته "آفت‌الله" و این را از پشت تریبون مراسم صبحگاهی هم اعلام می‌کند. بقیه سخنرانان برنامه‌های صبحگاهی هم به تبعیت از او همین اصطلاح را در باره خاتمی به کار می‌برند.

تغییر جانشین نماینده ولی فقیه در سپاه و کوشش برای قطع پیوند فکری نیروهای مسلح با خاتمی و مبارزه با اعتبار او در میان نیروهای مسلح، چند هفته پس از اعلام نتایج طبقه بندی شده آراء انتخابات ریاست جمهوری ۸۰ شروع شد. این آمار تفکیکی را بصورت یک گزارش محرمانه برای رهبر، بعنوان فرمانده کل قوا تهیه کردند و او هم در اختیار برخی محارم خودش، از جمله نماینده ولی فقیه در نیروهای مسلح گذاشت تا چاره کنند.

**مطابق این آمار، میانگین آراء ریخته شده به صندوق‌های رای در شهر قم و به سود خاتمی بیشتر از میانگین آن در تهران بوده‌است و در سپاه پاسداران متوسط آراء داده شده به خاتمی برابری کامل داشته‌است با متوسط همین آراء در سراسر کشور!**

ظاهراً به این نتیجه رسیده‌اند که نمی‌توانند با تبلیغات این آراء را بشکنند و به همین دلیل می‌کوشند جو رعب و وحشت و ممنوع بودن حمایت از خاتمی را در نیروهای مسلح، بویژه در سپاه پاسداران دامن بزنند. از جمله دلائل لطف بیش از حد رهبر و فرمانده سپاه پاسداران به بسیج با آن ترکیبی که در بالا آمد همین بی‌اعتمادی به سپاه پاسداران است. خوب می‌دانند سپاه سنگری است که اگر مردم آن را فتح کنند دفتر طالبان‌نیت‌های جمهوری اسلامی یک شبه جمع می‌شود!

### بزرگترین کارتل جمهوری اسلامی در اختیار کیست؟

خط سوم و ستاد مرکزی آن در بیت رهبری خیز اقتصادی هم برداشته تا در صورت بسته شدن حساب‌های محرمانه‌ای که از کنار بودجه عمومی کشور خرج می‌شود، کیسه‌ای برای خرج وجود داشته باشد. نه فقط با این انگیزه خیز اقتصادی برداشته شده، بلکه خط سوم می‌کوشد از این طریق برای خود پایگاه طبقاتی هم دست و پا کند. محسن رفیق‌دوست، سرپرست سابق بنیاد مستضعفان در اینجا به خط سوم وصل شده‌است.

نوروز امسال، آستانقدس شهری سهام ۳ کارخانه بزرگ **پتروشیمی** را از سهام تهران به مبلغ ۴۱۰ میلیارد تومان خرید. این سهام ابتدا بطور قسطی توسط بخش خصوصی خریداری شده بود، اما در آخرین لحظات نماینده **حجت‌الاسلام ریشه‌ری** (سرپرست منصوب رهبر در آستانقدس قدس شهری) سر رسید و با یک چک نقد همه سهام را خرید. این کارخانه‌ها با دلار ۱۱ تومان راه‌اندازی شده‌اند و حالا هر کدام میلیونها دلار ارزش دارند.

در شیعه شاه را هنگام زیارت حضرت عبدالعظیم با یک گلوله نقش زمین کرد.

### در تلویزیون

تلاش بعدی، که سقوط طالبان آن را سرعت بخشیده، ایجاد تغییرات در تلویزیون و راه‌اندازی نشریات و بویژه روزنامه‌های جدید است. تلویزیون اکنون ۶ کانال دارد و سرعت گوینده‌های خود را تغییر داده و سعی می‌کند از جوانان خوش صورت و خوش صدا استفاده کند.

برنامه‌های پوچ و بی‌ارزش جمع‌ها افزایش یافته‌است و چند کانال تلویزیونی اختصاص به نمایش فیلم‌های امریکائی یافته‌است؛ حتی فیلم‌هایی که دارای صحنه‌های وقیح است. این صحنه‌ها را حذف می‌کنند، اما فیلم چنان تا آستانه آنها پیش می‌رود که بیننده خود به خود بقیه‌اش را خود در ذهن خویش مجسم می‌کند.

در میان برنامه‌های متنوع شده و جدید تلویزیون چهره‌های بازنده و مغفور مردم را با رنگ و لعاب و القاب جدید جاسازی می‌کنند. حاج حبیب‌الله عسگراولادی مسلمان، هنوز همان **حاجی** باقی مانده و از سفرهای تاریخی‌اش جز سفر کعبه فقط سفرش به انگلستان پشت قباله‌اش ثبت شده است؛ اما بقیه سران هم‌اندیشان او ناگهان دکتر و مهندس شده‌اند. در تمام برنامه‌ها دکتر اسدالله بادامچیان، دکتر علی‌اکبر پرورش، دکتر محسن رضائی، دکتر استاد حسن رحیم‌پورازغندی (تئورسین روزنامه کیهان) حضور دائم دارند و تعداد زیادی دکتر و استاد دانشگاه هم ناگهان در کنار آنها سبز شده‌اند. همه شان می‌کوشند از خط دوم درآمده و در قطار خط سوم رهبر جا بگیرند. ظاهراً فکر کرده‌اند با این القاب و الفاظ مردم بیشتر به حرف‌های بی‌مایه آنها گوش می‌دهند و می‌توانند گذشته خود را از ذهن مردم پاک کرده و رای بیاورند! چهره همیشه ثابت این میزگردها، در جمع آقایان دکتر و مهندس شده محمدجواد لاریجانی است که برادرش تلویزیون را سرپرستی می‌کند. دکتر محمدجواد لاریجانی نه در یک شبکه، بلکه با لبخند نجسب لیبرالی پای ثابت هر ۶ شبکه تلویزیونی است. مردم اسم برنامه‌هایش را گذاشته‌اند "لاری شو"

### خط سوم و نیروی نظامی

بسیج را یکبار دیگر سازماندهی کرده‌اند و امسال در هفته بسیج ۵ میلیون نفر آنها با لباس‌های نو و اطو کرده در خیابان‌ها رژه رفتند. این بسیج آن بسیج جنگ با عراق نیست؛ تا چشم کار می‌کند در صفوف آنها لمپن‌های محلات، اوباش، باج‌گیرها و رنج‌های معروف به **لباس شخصی‌ها** دیده می‌شوند. **لباس‌های نو و اطوکشیده را حبیب‌الله عسگراولادی برای این بسیج خریده‌است**، البته از حساب پرفتوت "کمیته امداد" لغات و اصطلاحاتی که اکثر اعضای این بسیج با آن صحبت می‌کنند، هیچ تفاوتی با زبان محاوره اوباش محلات ندارد. **غلامرضا نقدی**، فرمانده ضد اطلاعات سابق نیروهای انتظامی را برده‌اند در این بسیج جدید و دستش را بند کرده‌اند. به او که از **شبکه معاودین عراقی** باز گشته به ایران است می‌گویند "غلام معاود". رحیم صفوی فرمانده سپاه پاسداران در روز رژه اعلام کرد که تا سال آینده ۵ میلیون نفر دیگر هم بسیجی خواهند شد و لابد از همین قماش که در بالا نوشتیم. باید منتظر انفجار در صفوف همین بسیج هم بود و دید نیروهای مسلح رنگارنگ چگونه به جان هم خواهند افتاد.

بنیاد الزهرا محدود کردند. فقط برای آنکه دانسته شود در این سالها چگونه مملکت غارت شده بد نیست اعلام شود فقط سرمایه در گردش پسر واعظ طبسی ۳۰۰ میلیارد تومان است! همه این غارتگری زیر نام "تجارت حلال در اسلام" صورت گرفته و اقتصاد اسلامی که قرار بود رقیب اقتصاد سوسیالیستی و بدیل اقتصاد سرمایه‌داری در جمهوری اسلامی شود، اکنون کاملا پیاده شده‌است!

تشکیل جلسه فوری شورای امنیت ملی برای بررسی نتایج تکانهنده انتخابات میان دوره‌ای در استان گلستان

## بعد از طالبان، ظالمان!

### مردم به هیچکدام رای ندادند!

در محافل سیاسی تهران گفته می‌شود که نتایج انتخابات استان گلستان حیرت آور بوده و مجموعه حاکمیت جمهوری اسلامی را آشفته کرده‌است. بدنبال تهیه گزارش واقعی مربوط به انتخابات میان دوره‌ای در استان گلستان شورای امنیت ملی یک جلسه فوری تشکیل داد تا نتایج این انتخابات را در حد سنجش افکار عمومی جامعه بررسی کند.

اخبار رسمی پیرامون این انتخابات حکایت از حضور ۵۴ درصد از واجدین شرایط در انتخابات دارد، اما، حتی اگر این آمار صحیح نیز باشد واقعیت تکانهنده آنست که از هیچیک از جناح‌ها کسی انتخاب نشده است و همین مسئله موجب تشکیل جلسه فوری شورای امنیت ملی شد. واقعیت اینست که تنها ۲۲٫۵ درصد از واجدین شرایط، یعنی حدود ۵۱۶ هزار نفر که پای صندوق‌های رای رفته‌اند. آنها به نامزدهائی رای داده‌اند که به هیچکدام از دو جناح اصلاح طلب و مخالف اصلاحات وابسته نبوده‌اند و یا اگر وابسته بوده‌اند، موفق شده‌اند این وابستگی خود را از مردم پنهان کنند! آنها در برنامه‌های تبلیغاتی خود نیز روی همین مسئله بسیار تاکید کرده بودند و مردم نیز به همین دلیل به آنها رای دادند. نکته دیگری که در شورای امنیت ملی طرح و مورد بررسی قرار گرفته آنست که ۳۱٫۵ درصد آرای ریخته شده به صندوق‌ها - بویژه در مناطق غیر شهری ترکمن نشین - رای سفید بوده‌اند و در بسیاری از آنها این شعار نوشته شده بوده: «بعد از طالبان، ظالمان». این شعاری است که این روزها در محافل مختلف ایران زمزمه می‌شود و حتی در اتوبوس‌ها و روی دیوار شهرها نیز نوشته می‌شود و اکنون روی آراء انتخاباتی نیز نوشته شده‌است!

مرد کوتاه قد و مشکوکی، که بعد از پایان تحصیلات اقتصادی در امریکا به ایران باز گشته به مدیرعاملی بنیاد الزهرا، که کارخانه‌های پتروشیمی در آن ثبت است منصوب شد. او که رسول تقی گنجی نام دارد و به رسول گنجی معروف است به این ترتیب مدیرعامل یکی از ثروتمندترین شرکت‌های جهان شد. هیات رئیسه بنیاد الزهرا عبارتند از مصطفی خامنه‌ای، آیت‌الله یزدی و آیت‌الله واعظ طبسی.

گنجی پس از رسیدن به مدیرعاملی بنیاد و یا کارتل "الزهرا"، در اندک زمانی "مهرام" بزرگترین کارخانه تولید مواد غذایی را با ۶ میلیارد تومان سود سالیانه خریداری کرد و سپس کارخانه‌های ایران‌تایر، چسب رازی و روغن نباتی نرگس شیراز را هم به آن اضافه کرد. برای آنکه بدانید این کارتل چه قدرت اقتصادی در ایران دارد کافی است از رقم ماهیانه ۳ میلیارد تومان هزینه تبلیغاتی آن اطلاع پیدا کنید.

### ناخنک به ثروت چند آقازاده به نفع کارتل الزهرا!

در همین سال مصطفی خامنه‌ای رئیس کارخانه نیسان شرق مشهد، امتیاز "سون‌آپ" نوشابه معروف امریکائی را بدست آورد و آن را با مارک اصلی وارد بازار کرد و در حال حاضر مشهد مرکز حضور تجاری امریکا شده‌است.

در تمام سال‌های بعد از انقلاب و بویژه در سال‌های اجرای تعدیل اقتصادی در دولت هاشمی رفسنجانی هر یک از روحانیون قدرتمند در جمهوری اسلامی به نوعی پایگاه اقتصادی استوار برای خود دست و پا کردند و در میان همه آنها هاشمی رفسنجانی با یاری برادران و فرزندان خود بیش از دیگران. آیت‌الله واعظ طبسی، آیت‌الله یزدی و آیت‌الله جنتی نفرتا بعدی بودند که هر کدام علاوه بر زمین‌خواری، تعدادی کارخانه هم در جریان خصوصی سازی‌ها بدست آوردند و واردات مواد اولیه این کارخانه‌ها را به عهده آنها گذاشتند. هر جا هم در تولید کم آوردند جنس مشابه را از خارج وارد کردند و کمر صنایع را شکستند! بعد از آنها، فرماندهان سپاه پاسداران از کنار خصوصی سازی و این غارت اموال ملی به نوائی رسیدند و بعد هم با سپردن مافیای واردات شکر به آیت‌الله مصباح یزدی لقمه‌ای نان و شکر هم به او دادند تا دهانش را شیرین کند. در این میان رهبر در سال‌های اول رهبری اش غفلت کرده و از خصوصی سازی رفسنجانی سهمی نبرده بود. به همین دلیل او اکنون و با استفاده از اختیارات رهبری این غفلت گذشته را جبران می‌کند، حتی به قیمت ایجاد رنجش و برخی کدورت‌ها برای حامیانش در جمع روحانیون صاحب قدرت!

بخشی از سهم آقازاده‌های آن آقایان نام برده در بالا به سهم آقازاده‌ها و نزدیکان رهبر ملحق می‌شود تا تقسیم عادلانه صورت گرفته باشد. چند آقازاده به بهانه مقابله با رانت‌خواری زیر فشار قرار گرفتند تا بخشی از ثروتی که به غارت برده‌اند را به کارتل الزهرا و دیگر شرکت‌های متعلق به نزدیکان رهبر منتقل کنند. سهم رهبر در کارتل "الزهرا" هم مافوق همه سهم‌ها شد!

پسر آیت‌الله یزدی، که صاحب بلامنازع جنگ‌های ایران شده است و پسر آیت‌الله واعظ طبسی از این جمله‌اند. دومی را از سرپرستی گاز سرخس برداشتند تا رسول تقی گنجی به نیابت از "رهبر" دستش را روی آن بگذارد و محدوده جنگلی اولی را هم بسود